

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی (ع) و زما مہاران

نوشتہ:

علی محمد میر جلیلی

تنظیم : mobammad6347@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

با حمد و سپاس الهی و با درود به روان پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و اهل بیت ایشان، به ویژه علی (ع) سخن خود را آغاز می‌کنیم. در این کتاب در صدد تبیین موضعگیریهای امام علی (ع) نسبت به خلفای سه‌گانه (ابابکر، عمر و عثمان) می‌باشیم.

قبل از شروع در بحث تذکر چند نکته لازم است:

۱- منظور از برخورد امام (ع) معنای عامی است که شامل موضعگیری‌های مثبت و منفی امام (ع) نسبت به خلفا خواهد بود.

۲- ما در این رساله گوشه‌ای از موضعگیریهای امام علی (ع) را نسبت به خلفا در دوران پس از پیامبر (ص) بررسی می‌کنیم و به برخوردهای امام با آنان، در ایام حیات پیامبر (ص) نپرداخته‌ایم. بنابراین، دوران مورد بررسی ما از سال ۱۱ هجری تا هنگام شهادت امام علی (ع) را شامل می‌شود. بعلاوه مدعی نیستیم که تمام موارد موضعگیری‌های امام (ع) را تتبع نموده، در این نوشتار یادآور شده‌ایم.

۳- روش ما روشی تاریخی است یعنی با مراجعه به کتب معتبر و در حد امکان، کتابهایی که در قرون اولیه اسلامی نوشته شده است، سعی در روشن کردن برخوردها و موضعگیری‌های امام (ع) نسبت به خلفای مذکور، داریم.

کوشش ما بر این است که از تحلیل کلامی و تعصبات بیجا پرهیزیم و آنچه را تاریخ به ما نشان می‌دهد در طبق اخلاص نهاده، به خوانندگان ارائه کنیم. به علاوه منابع اولیه‌ای که در این زمینه، در دست ماست، عمدتاً مربوط به قرن دوم به بعد می‌باشد. کتابهایی که مؤلفان آن معاصر با امام (ع) و خلفا بوده و جریانها را از نزدیک دیده‌اند، بسیار اندک است. بنابراین عمده منابع ما، روایات تاریخی است که با چندین واسطه به مؤلف کتاب رسیده است. ممکن است برخی از راوی‌ها به عمد یا از روی اشتباه و فراموشی، مطلبی ناصواب را به عنوان تاریخ برای ما بازگو کرده باشند.

۴- در مورد برخورد امام (ع) با خلفا افراط و تفریطهای فراوانی رخ داده است. برخی چنان افراط کرده‌اند که حتی امام علی (ع) را بازوی اجرائی

خلفا دانسته و تا آنجا پیش رفتند که دم از عدم کوچک‌ترین اعتراض و انتقادی از سوی امام (ع) بر خلفا می‌زنند (۱) و از طرف دیگر برخی چنان تفریط کردند که امام علی (ع) را قاتل خلیفه سوم و یاهمدست با قاتلین وی و عمر قلمداد نموده‌اند. (۲) ما به عنوان یک مسلمان که علاقه‌مند به آشنائی با تاریخ صدر اسلام می‌باشد، برآنیم که حقیقت برخوردهای حضرت با خلفا را بررسی و به برادران دینی ارائه‌نموده تا از این افراط و تفریطها جلوگیری نمائیم.

به علاوه، چنانچه می‌دانیم اولین اختلافی که بین مسلمانان با رحلت پیامبر (ص) رخ داد، در مسئله رهبری جامعه اسلامی بود. گروهی به طرفداری از ابوبکر برخاسته و وی را به عنوان خلیفه مسلمین انتخاب کردند امام علی (ع) به عنوان رهبر جامعه اسلامی بودند، زیرا معتقد بودند که پیامبر (ص) وی را به عنوان جانشین خود نصب کرده است.

انشعابات و اختلافهای بعدی در بین مسلمین، ریشه در همینجا دارد. این مطلب در طول تاریخ سبب شده است که گاهی طرفداران دو مکتب به جان هم افتاده و حتی به کشتن همدیگر، دست زنند. دشمنان اسلام نیز همواره از این اختلافات سود جسته و سعی در برافروختن این آتش در بین مسلمانان داشته‌اند.

ما در این برآنیم تا به برادران مسلمان خود نشان دهیم که رهبران این دو مکتب در عصر اولیه اسلام با هم چگونه زندگی می‌کردند، به ویژه در مورد امام علی (ع) که محور این رساله، شخصیت و برخوردهای ایشان است، بیان کنیم که حضرت هم در مقابل اجحاف و بدعتهای موجود عصر خلفا مقاومت ورزیده و انتقاد می‌نمود و حتی گاهی در مقابل آنها ایستاده و فرمانهای آنها را در موارد مخالفت با اسلام نادیده می‌گرفت و هم هر گاه از ناحیه دشمنان دین احساس خطر می‌نمود و حس می‌کرد که برخی تصمیم دارند از اصطکاکهای موجود بین حضرت و خلفا سوء استفاده کرده و بر علیه اسلام قیام و جامعه اسلامی را متزلزل کنند، با خلفا همکاری می‌نمود تا سوژه به دست دشمنان ندهد. امیدواریم به برادران مسلمان خود اعم از شیعه و سنی نشان دهیم که گر چه از نظر اعتقادی، هر کدام دارای مسلک خاصی

می‌باشند ولی می‌توانند برای حفظ اسلام، با همدیگر همکاری نموده، مشکلات علمی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی... خود را با همکاری همدیگر بر طرف نمایند.

قبل از شروع در اصل بحث طی مقدمه‌ای به بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی مسلمین در سالهای آخر عمر پیامبر (ص) و نیز شخصیت امام علی (ع) در زمان رسول گرامی (ص) خواهیم پرداخت. آنگاه در طی ۶ فصل بر خوردها و موضعگیری‌های مثبت و منفی امام (ع) رانست به خلفا مطرح خواهیم کرد.

این نوشتار را در سال ۱۳۷۴ به عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته الهیات و معارف اسلامی تدوین نمودم. گر چه شایسته بود که بابازنگری مجدد بر غنای آن بیفزاییم، لکن فرصت آنرا نیافتیم لذا به همان صورت چاپ نمودم و امیدوارم در آینده با گرفتن نظرات اهل فن مجموعه را ژرف نمایم. و چون این نوشته اولین اثر نویسنده می‌باشد خالی از اشکالات و نواقص نیست که امید است با ارشادات و راهنماییهای استادان و صاحب نظران در چاپهای بعدی بر طرف گردد. در پایان از کلیه کسانی که در تدوین این رساله اینجانب را کمک نموده‌اند و به ویژه از اساتید بزرگوار خود در حوزه و دانشگاه تشکر نموده، طول عمر و موفقیت آنها را از خداوند بزرگ خواستارم.

علی محمد میر جلیلی

تابستان ۱۳۷۷

۱- ابن کثیر، اسماعیل، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۴۹۵.

۲- معاویه و حزب اموی و عائشه و طلحه و زبیر با تمسک به همین مطلب، جنگ جمل و صفین را بر مسلمین تحمیل کرکه و خونهای فراوان بر زمین ریختند.

مقدمه

اوضاع سیاسی اجتماعی اواخر عمر پیامبر(ص)

بسم الله الرحمن الرحيم

نهضت جهانی اسلام، در سرزمینی که بیشتر مردم آن بت پرستی بودند آغاز گردید. آنان نقشه‌های گوناگونی برای براندازی این دین کشیدند و سعی در خاموش کردن این مشعل الهی داشتند، از آزارها و شکنجه‌ای بدنی پیامبر و تازه مسلمانها گرفته تا محاصره اقتصادی و جنگهای پی در پی، ولی تلاشهای آنان با شکست مواجه گردید و این فشارها نتوانست رهبر اسلام و پیروانش را از راهی که در پیش گرفته بودند منصرف سازد.

سرانجام پیامبر گرامی(ص) سیزده سال پس از بعثت، به سوی مدینه هجرت کرده و یک حکومت اسلامی را پایه‌گذاری نمود. در دوران ده ساله حضور حضرت در مدینه، حمله مشرکین به کیان اسلام متوقف نگردید، اما اسلام و مسلمین همواره در حال پیشرفت بوده و مسلمانان آینده روشن‌تری را پیشاپیش خود احساس می‌کردند.

آخرین امید بت پرستان، در گذشت صاحب این رسالت بود. آنان با خیالات واهی گمان می‌بردند. پایه‌های این نهضت با فقدان پیامبر(ص) فرو می‌ریزد. قرآن کریم به آرزوی آنها چنین اشاره می‌کند:

«می‌گویند پیامبر شاعری است که انتظار مرگ او می‌بریم، بگو انتظار برید! که من نیز با شما در انتظارم. آیا خیالات واهی، آنها را به این فکر وا می‌دارد؟...»^(۱)

خطر تهدیدهای سه گانه

از طرف دیگرهنگامی که به تاریخ سیاسی صدر اسلام مراجعه کنیم در می‌یابیم نهال نو پای اسلام علاوه بر مشرکان از سوی سه نیروی قوی دیگر نیز تهدید می‌شد. آن سه خطر عبارت بودند از روم، ایران و

منافقان.

امپراطور روم که در آن زمان یکی از قدرتهای بزرگ جهانی محسوب می شد در شمال جزیره عربستان مستقر بود و پیوسته فکر پیامبر (ص) را به خود مشغول داشت و پیامبر اکرم تا آخرین لحظه حیات خود از فکر این قدرت خطرناک بیرون نرفت. نخستین برخورد نظامی مسلمین با ارتش روم در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین رخ داد که منجر به شهادت سه فرمانده بزرگ اسلام و شکست مسلمین گردید.^(۲) عقب نشینی سپاه اسلام موجب جرات ارتش روم شد و هر لحظه احتمال می رفت که مرکز حکومت اسلامی مورد حمله قرار گیرد. از این جهت پیامبر (ص) در سال نهم هجری با سپاه مجهزی به سوی کرانه های شام حرکت نمود. گرچه در این سفر پر رنج و زحمت، جنگی میان آنها رخ نداد،^(۳) ولی سپاه اسلام توانست حیات سیاسی خود را تجدید نماید. با این حال هنوز احتمال خطر کاملاً رفع نگردید، از این رو رسول گرامی (ص) چند روز پیش از بیماری خود، ارتش اسلام را به فرماندهی اسامه مامور کرد تا به کرانه های شام رفته و در صحنه حضور یابند.^(۴)

از سمت شرق، کیان اسلام مورد تهدید امپراطوری ایران قرار داشت. هنگامی که نامه پیامبر (ص) به خسرو پرویز شاه ایران رسید، از شدت خشم آن را پاره کرد و سفیر پیامبر (ص) را با اهانت از کاخ بیرون انداخته و حتی به استاندار یمن نوشت که رسول خدا را دستگیر کرده و در صورت امتناع به قتل برساند.^(۵) از طرف دیگر استاندار یمن مسلمان شده و یمن ادعای استقلال می نماید و نمایندگان پیامبر به سوی یمن سرازیر می شوند و این جریان برای ایران قابل تحمل نبود، چرا که یمن مدتها مستعمره ایران بود.^(۶)

خطر سوم که از همه مهم تر است، از ناحیه منافقان بود. آنها نیز از هر سعی و کوششی در براندازی اسلام دریغ نمی کردند، از پخش شایعه ها برای تضعیف روحیه مسلمین گرفته تا جاسوسی برای دشمنان و کارهای دیگری از همین قبیل. قدرت تخریبی منافقان به حدی بود که قرآن در سوره های مختلف نظیر بقره، آل عمران، نسا، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب و... از آنها یاد می کند و حتی سوره ای به نام

منافقین^(۷) در قرآن آمده است.

با توجه به وجود چنین دشمنان نیرومند و خطرناکی که در کمین اسلام نشستہ بودند، عاقلانه نیست که پیامبر(ص) برای رهبری دینی و سیاسی عصر پس از خود طرحی نداشته باشد.

پیامبر و نصب جانشین

با ملاحظه تاریخ رهبران بزرگ، همواره این نکته مشترک را در زندگی سیاسی آنان می بینیم که برای رهبری پس از خود، فکر و اندیشه ای داشته اند. شاهان، در طول تاریخ برای خود ولیعهد تعیین می کردند و خلفای اسلامی نیز برای بعد از خود برنامه ریزی می کردند. مثلاً ابابکر، عمر را جانشین خود معرفی می کند. عمر نیز شورایی شش نفره تشکیل می دهد تا فردی را از بین خود انتخاب نمایند. معاویه هم برای پس از خود یزید را تعیین می کند.

عایشه در ایامی که عمر بر اثر ضربت شمشیر بستری شده است به عبدالله پسر عمر می گوید: «سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو: امت اسلامی را بدون رهبر رها نکند که ممکن است به جنگ و خونریزی منجر شود.»^(۸)

عبدالله ابن عمر نیز به پدرش می گوید: «اگر تو به دنبال شخصی که سرپرست زمینهای تو با چوپان گوسفندان توست بفرستی و او را برای مدتی نزد خود بخوانی، آیا از وی نمی خواهی که فردی را بجای خود قرار دهد؟».

عمر جواب می دهد: «البته همینطور است.» عبدالله می گوید: «پس تو نیز جانشینی برای خود برگزین!»^(۹)

معاویه نیز برای آنکه یزید را ولیعهد کند استدلال می کرد که نمی خواهم امت اسلامی را مانند گله بی چوپان رها کنم،^(۱۰) من از اختلاف میان مسلمین می ترسم.^(۱۱)

آیا می توان پذیرفت که ابابکر، عمر، پسر عمر، عایشه و معاویه بیش از پیامبر(ص) به سرنوشت مسلمین و آینده آنها اهمیت می دادند؟ پیامبری که به هنگام سفرهای چند روزه، جانشینی برای خویش مشخص می کرد تا امور ایشان را در مدینه رسیدگی کرده و جلوی اعمال خرابکارانه دشمنان را بگیرد، چگونه ممکن است برای پس از

درگذشت خود، فردی را معین ننماید!؟

تعیین جانشین حتی برای یک روز که از مدینه خارج می‌شدند چنان امر مسلمی بود که می‌توان آنرا سیره و روش ایشان بشمار آورد. برای آشنائی با این سیره پیامبر(ص) نام برخی از کسانی که توسط ایشان هنگام جنگها و سفرهای چند روزه به عنوان سرپرست مدینه منصوب گردیده‌اند را در جدول صفحه بعد ذکر می‌کنیم.

در این جدول فقط نام برخی از سفرهای پیامبر(ص) به خارج از مدینه بیان شد و به جهت اختصار همه را نیاوردیم. این سره و روش نمی‌تواند در مورد رهبری پس از خود مورد توجه قرار نگیرد. دلسوزی رسول گرامی نسبت به سرنوشت اسلام و مسلمین، امری مسلم است و این دلسوزی نصب جانشین را از سوی ایشان امری لازم می‌نماید تا از بروز هر نوع اختلاف پس از خود جلوگیری نموده و وحدت اسلامی را از گزند تفرقه دور نگه دارد.

قطع نظر از تحلیل اجتماعی و سیاسی و سنت پیامبر(ص)، تاریخ نیز تایید می‌کند که پیامبر(ص) رهبر جامعه اسلامی را مشخص نموده است. حضرت نه تنها در اواخر عمر، بلکه در طول ایام رسالت و حتی در آغاز اسلام به مردم، این مسئله را مورد توجه داشت.

هنگامی که از طرف خداوند مامور شد تا خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی ترسانیده و به اسلام فرا خواند، در مجلسی که گروهی از بنی هاشم حاضر بودند چنین فرمود: «نخسین کسی که از شما مرا یاری کند برادر وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود.» و چون علی(ع) (که در آن زمان کودکي بیش نبود) رسالت حضرت را تصدیق کرد پیامبران(ص) رو به حاضران فرمود: «این جوان برادر و وصی و جانشین من است.»^(۱۲)

رسول گرامی اسلام در مناسبت‌های مختلف دیگر نیز به جانشینی علی(ع) تصریح کرده است، ولی چون کدام به عظمت حادثه

غدیر نیست، در این فرصت نظری کوتاه به این جریان مهم می‌افکنیم.

واقعۀ غدیر و نصب‌جانشین

پیامبر اسلام (ص) در سال دهم هجری برای انجام حج و تعلیم مراسم آن رهسپار مکه گردید. افراد زیادی به شوق همسفری با حضرت به حج آمده بودند که تا ۱۲۰/۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند.^(۱۳) پس از انجام حج به هنگام بازگشت پیامبر (ص) دستور توقف داد و این زمانی بود که حرارت آفتاب بسیار سوزنده و زمین تفتیده بود. رسول گرامی پس از اقامه نماز ظهر بر منبری که از جهاز شتران درست شده بود قرار گرفت و بعد از حمد و سپاس الهی فرمود: «هان ای مردم! نزدیک است که من از میان شما بروم، مسئولم و شما نیز مسئول هستید... من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم، چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟ یکی کتاب خدا که ثقل اکبر است (و مانند ریسمانی است) که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگرش به دست شماست، دیگری ثقل اصغر است که همان عترت و اهل بیت من است. خدایم به من خبر داده که دو یادگار من تا روز رستاخیز از هم جدا نمی‌شوند». در این موقع پیامبر (ص) دست علی (ع) را گرفت و بالا برد بطوری که همه مردم او را در کنار پیامبر (ص) دیدند و شناختند و آنگاه فرمود: «هان ای مردم! فردی که از خود مؤمنان بر آنها سزاوارتر و اولی است کیست؟» یاران جواب دادند: «خداوند و پیامبر او بهتر می‌دانند.» پیامبر (ص) ادامه داد: «خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم. ای مردم! هر کس من مولا و رهبر او هستم علی هم مولا و رهبر اوست.» پیامبر (ص) این جمله را چند بار تکرار کرد و آنگاه دوست داران علی (ع) را دعا، و دشمنان او را نفرین کرد و فرمود: «پروردگار! علی را محور حق قرار ده.» سپس افزود: «لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از امر مطلع سازند.» در این موقع حساس ابن ثابت شاعر رسول خدا (ص) برخاست و این واقعه تاریخی را به زبان شعر بیان کرد که ترجمه دو بیت آن از قرار زیر است: «پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: برخیز که من تو را به پیشوائی مردم و راهنمائی آنان پس از خود برگزیدم. هر کس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. پس

پیروان راستین و دوستداران واقعی او باشید.»^(۱۴)

سپس پیامبر (ص) به مهاجرین و انصار دستور داد که نزد علی (ع) حضور یافته و به او درد مورد فضیلتی تبریک گویند. بنا بر گفته «زید ابن ارقم» که یکی از حاضران در جلسه بوده است، نخستین کسانی که از مهاجرین و انصار به علی (ع) تبریک گفته و به او دست دادند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند.^(۱۵)

اهمیت این حادثه چنان بود که ۱۱۰ تن از صحابه پیامبر و ۸۴ نفر از تابعین آن را نقل کرده‌اند.^(۱۶) و علمای صاحب اندیشه بسیاری از اهل سنت و شیعه کتابهای مستقلی در این باب تالیف نموده‌اند که حتی یکی از آن کتب ۲۹ مجلد می‌باشد.^(۱۷)

علاوه بر تمام سفارشهای پیامبر برای جانشینی حضرت امیر (ع) پیامبر (ص) هنگام رحلت خود تقاضا می‌کند برای او قلم و کاغذی بیاورند تا وصیت نامه‌ای بنویسد که امت پس از او دچار مشکل و گمراهی نشوند.

بسیار روشن است که وصیت پیامبر (ص) در حین وفات خود به چه امری می‌تواند باشد. مسئله رهبری بعد از پیامبر (ص) مهمترین امری بود که در آن روزها ذهن همه مسلمین را به خود مشغول داشت، آنگاه چگونه ممکن است که شخص پیامبر (ص) از آن غافل باشد؟ اما

گروهی که می‌دانستند رسول گرامی می‌خواهد در وصیت نامه خود به رهبری علی (ع) تصریح نماید و با وجود این توصیه، دیگر جایی برای آنها باقی نخواهد ماند، مانع از نوشتن این وصیتنامه شدند و شعار «کتاب خدا، قرآن برای ما کافی است، احتیاجی به وصیت پیامبر نیست» سر دادند و بر این قناعت نمودند و جسارت را به آنجا رساندند که رسول خدا را فردی هذیان‌گو معرفی نمودند.^(۱۸)

آری رسول خدا (ص) می‌خواست علی (ع) را به عنوان رهبر جامعه اسلامی مشخص نماید تا جلوی اختلاف را گرفته و مردم را در مشکلات سیاسی، علمی، اجتماعی، و دیگر مسائل بی‌سرپرست نگذارد. و این حقیقتی است که عمر در زمان خلافتش به ابن عباس گفت:

«پیامبر در ایام بیماری خود می‌خواست علی را خلیفه گرداند، ولی من از آن جلوگیری کردم.»^(۱۹)

رسول گرامی (ص) در به مناسبت‌های دیگر رهبری امام علی (ع) را گوشزد می‌نمود و بارها به مردم گفت: «(علی (ع) امیر المؤمنین و سید و آقای مسلمین است.»^(۲۰) «(علی (ع) رهبر هر مؤمن پس از من است.»^(۲۱) و گاهی او را «سید المومنین و امام المستقین» می‌نامید.^(۲۲) و نیز او را «امیر البرزه، یعنی رهبر نیکوکاران» می‌خواند.^(۲۳)

پیامبر به عایشه فرمود: «(علی (ع) سید و سرور عرب است.» و آنگاه که انصار جمع شدند اضافه نمود: «اگر به علی تمسک جوید هرگز گمراه نمی‌شوید. او را احکام من عزیز شمارید که جبرئیل از ناحیه خدا این دستور را به من داده است.»^(۲۴)

پاورقی

- ۱- سوره طور: آیه ۳۰ - ۳۱.
- ۲- ابن هشام، عبدالملک، سیر النبوی، ج ۴، ص ۲۸ - ۱۱، طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۴۲-۳۶، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۱، ص ۶۰۹ - ۶۰۶.
- ۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶۵، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۱، ص ۶۳۵.
- ۴- ابن هشام، عبدالملک، السیر النبوی، ج ۴، ص ۲۸۸، ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵، طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸۴، ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۹.
- ۵- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶۰، مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۸۹، طبری، محمد، تاریخ، ج ۲، ص ۶۵۶ - ۶۵۴، ابن اثیر علی، الکامل، ج ۱، ص ۵۹۳.
- ۶- طبری و ابن اثیر، همان مدارک، شهاب الدین نویری، احمد، نه‌ای الارب، ج ۳، ص ۱۴۴، احمدی، علی، مکاتیب الرسول، ص ۹۵ - ۹۰.
- ۷- سوره شصت و سوم.
- ۸- ابن قتیبہ دینوری، عبدالله، الامام والسیام، ج ۱، ص ۲۳، کحاله، عمر رضا، اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۷.

- ۹- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۴۳، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۸.
- ۱۰- طبری، محمد ابن جریر، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۰۴، ابن قتیبہ، عبدالله، الامام، و السياسه، ج ۱، ص ۱۸۵.
- ۱۱- ابن اثیر، علی، الكامل، ج ۲، ص ۵۱۲.
- ۱۲- ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۱، ص ۴۸۸، جوینی خراسانی، ابراهیم، فرائد السمطين، ص ۸۵، طبری، محمد، تاریخ، ج ۲، ص ۳۲۰.
- ۱۳- سبجانی، جعفر، فروغ ولایت، ص ۱۴۰.
- ۱۴- لکنهوی، میرحامد حسین، عبقات الانوار، ج ۹، ص ۳۰۴-۲۸۰، امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۲، ص ۳۴.
- «فقال له قم يا علي فأننى ----- رضيتك من بعدى اماما وهاديا»
«فمن كنت مولاه فهذا وليه ----- فكونوا له اتباع صدق موليا»
- ۱۵- لکنهوی، میرحامد حسین، عبقات الانوار، ج ۹، ص ۳۰۴-۲۸۰، امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۲، ص ۳۴.
- «فقال له قم يا علي فأننى ----- رضيتك من بعدى اماما وهاديا»
«فمن كنت مولاه فهذا وليه ----- فكونوا له اتباع صدق موليا»
- ۱۶- علامه امینی، الغدير، ج ۱، ص ۷۲-۱۴.
- ۱۷- همان مدرک ص ۱۵۸ - ۱۵۲. برای مطالعه بیشتر در مورد متن حدیث غدیر و دلالت آن بر رهبری و امامت علی (ع) به الغدير، ج ۱، مراجعه شود.
- ۱۸- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۲، بخاری محمد ابن اسماعیل، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۵۷، حدیث ۱۱۴۴، طبری، محمد ابن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳ - ۱۹۲، ابن اثیر، علی، الكامل، ج ۲، ص ۷. این بحث بطور مفصل تری در متن کتاب خواهد آمد.
- ۱۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۷۹-۷۸.
- ۲۰- ابو نعیم اصفهانی، احمد، حلی الاولیا، ج ۱، ص ۶۳، امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۸، ص ۸۷.
- ۲۱- «هو ولی مؤمن بعدی». قندوزی حنفی، سلیمان، ینابیع الموده، ص ۵۳ - ۵۲، جوینی خراسانی، ابراهیم، فرائدالمسطين، ص ۵۶، مناوی،

عبدالرؤف، كنوز الحقايق، ص ۲۰۱ و ۲۰۳.

۲۲- جوينی خراسانی، ابراهيم، فرائد السمطين، ص ۱۴۱.

۲۳- همان مدرک، ص ۱۵۷.

۲۴- همان مدرک، ص ۱۹۷، ابو نعيم اصفهانی، احمد، حلی الاولیا، ج ۱،

ص ۶۳، علامه امینی، عبدالحسین در الغدير، ج ۷، ص ۱۷۶ روایاتی که

نص بر نصب امام علی (ع) از ناحیه پیامبر (ص) به عنوان خلیفه بعد از

خود، می باشد آورده است.

شخصیت امام علی (ع) در زمان پیامبر (ص)

علی (ع) در مکه قبل از هجرت

۱ - سبقت در اسلام

شایسته است قبل از ورود به بحث «برخورد امام علی (ع) با خلفا» اشاره‌ای به شخصیت امام در زمان حیات پیامبر (ص) داشته باشیم تا با شناختی بهتر از ایشان، به تبیین موضعگیرهای آن حضرت با خلفا پردازیم.

اول کسی که به پیامبر (ص) ایمان آورد علی ابن ابی طالب بود چنانکه مورخین آورده‌اند که پیامبر (ع) در روز دوشنبه به روز دوشنبه به رسالت برانگیخته شد و فردای آن روز علی (ع) ایمان آورد. رسول گرامی (ص) در چند جا به این واقعیت اشاره می‌کند^(۱)

و امام علی (ع) نیز «سبقت در ایمان» را از فضایل خود می‌شمارد.

^(۲) سیره نویسان و اهل تاریخ امام را تاریخ امام را به عنوان اولین

مسلمان معرفی می‌شمارد.^(۳) سیره نویسان و اهل تاریخ امامان را به

عنوان اولین مسلمانان معرفی می‌کنند.^(۴) ایشان اول کسی است که

بطور علنی یاری خود را نسبت به پیامبر (ص) اعلام نمود و این در حالی

بود که هیچ یک از خویشاوندان ایشان (که در جلسه میهمانی پیامبر

شرکت داشتند) حاضر به تصدیق پیامبر (ص) نشدند.^(۵)

اهمیت سبقت ایمان امام (ع) در آن نیست که ایشان از نظر زمانی

اولین مسلمان می‌باشد (گرچه خود فضیلتی ارزنده است)، بلکه مهم

آن است که در زمانی که هیچ یک از مردم هنوز به حقانیت پیامبر (ص)

پی نبرده بودند، امام (ع) با بینش عمیق خود آن را درک کرد و به آن

ایمان آورد.

علاوه بر این امام علی (ع) از دوران کودکی تحت سرپرستی و

تربیت پیامبر (ص) قرار گرفت تا کمالات اخلاقی و فضایل انسانی را از

ایشان بیاموزد و این از نعمتهای بزرگ الهی است که نصیب امام شده است تا در آینده بتواند در خط پیامبر قدم بردارد^(۷) و به تعبیر خود امام، مانند بچه شتری که تابع مادر خویش است از پیامبر (ص) پیروی می نموده است.^(۸)

۲- امام علی (ع) جان نثار پیامبر (ص)

امام علی (ع) در شب هجرت رسول اسلام شجاعتی از خود نشان داد که در طول تاریخ بی نظیر است. سران قریش در یک جلسه عمومی مشورت نمودند که با یورش به خانه وحی، پیامبر (ص) را نابود نمایند و یا لاقبل با زندانی کردن یا تبعید ایشان ندای توحید را خاموش سازند.^(۹)

سرانجام تصمیم گرفتند که در یک شب معین، پیامبر (ص) را در خانه خود به قتل رسانند. پیامبر (ص) به امام علی (ع) دستور می دهند که در منزل بجای ایشان استراحت نماید و از روپوش سبز رنگ مخصوص پیامبر (ص) استفاده نماید تا مشرکان از خروج حضرت مطلع نگردند. هنگامی که ماء موران قریش با شمشیرهای کشیده وارد حجره پیامبر (ص) می شوند بجای پیامبر، با امام علی (ع) مواجه می گردند و بادیدن امام نقشه های خود را نقش بر آب دیدند و برای یافتن پیامبر (ص) به جستجو پرداختند. این در حالی بود که هر لحظه احتمال می رفت شمشیرهایی که برای ترور پیامبر (ص) آماده شده بود بر بدن امام علی (ع) فرود آید و ایشان را به شهادت برسانند. امام (ع) با این فداکاری بی نظیر جان پیامبر (ص) را از خطر نجات داد.^(۱۰)

خداوند در قرآن عمل امام علی (ع) را چنین می ستاید: **و من**

الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله^(۱۱): «در بین مردم کسانی هستند که برای کسب رضایت الهی حاضرند از جان خود بگذرند.»^(۱۲)

این فداکاری از زبان خود امام شنیدنی است، سیوطی اشعاری از حضرت در این زمینه نقل کرده است که ترجمه آن چنین است:

«من جان خود را برای بهترین فرد روی کره زمین و نیکوترین شخصی که خانه خدا و حجر اسماعیل را طواف کرده است سپر قرار دادم. او محمد (ص) بود هنگامی که به چنین کاری دست زدم که

کافران نقشه قتل او را کشیده بودند، اما خداوندی وی را از مکر دشمنان حفظ کرد. من شب هنگام در بستر وی خوابیدم و در انتظار حمله دشمن بودم و خود را برای مرگ و اسارت آماده کرده بودم.^(۱۳)

علی (ع) پس از هجرت در مدینه

دوران حضور امام در مدینه را، باید دوره درخشندگی شخصیت ایشان دانست. امام در این دوره با آفریدن صحنه هائی پرشکوه، شخصیت بالنده خود را در معرض دید همگان قرار می دهد. ایشان در این دهه پرافتخار خویشتن را به عنوان شخصی که می تواند پس از پیامبر (ص) ابرمرد میدانهای علمی و جهاد و اجتماع و سیاست باشد و زمام رهبری جامعه را به دست گیرد، نشان داد. ما گوشه ای از این دوره را در اینجا بیان می کنیم:

۱- فداکاری در میدانهای جنگ با کفر

طی مدت حضور پیامبر در مدینه ۸۲ جنگ برای پیامبر (ص) پیش آمد که به گواهی مورخان، امام (ع) در اکثر آنها (بجز چند مورد انگشت شمار) حضور داشت و در برخی از این نبردها از سوی پیامبر (ص) فرمانده جنگ بود و در بعضی دیگر قهرمان دلاوری بود که با دست وی لشکر کفر منهدم می گشت. در اینجا به برخی از این افتخارات اشاره می کنیم:

امام علی (ع) قهرمان میدان بدر

در سال دوم هجری که پیامبر (ص) به قصد گوشمالی قریش، تصمیم به مصادره کاروان تجاری آنها نمود (گرچه به این هدف دست نیافت) قریش با لشکری مجهز شامل هزار نیرو از مکه به قصد حمایت از کاروان خود به راه افتاد. پیامبر (ص) ۳۱۳ نفر از مدینه خارج شد و آمادگی برای جنگ نداشت، ولی ناگهان با نیروی قریش که سه برابر سپاه مسلمین بود مواجه گردید.

رسم عرب بر این بود که جنگ را با نبردهای تن به تن آغاز می کردند و سپس حمله گروهی صورت می گرفت. از این رو سه نفر از دلاوران قریش بنامهای «ولید»، «عتبه» و «شیبه» به صحنه آمده و در مقابل آنها به ترتیب «علی» و «عبیده» و «حمزه» قرار گرفتند. علی (ع) و حمزه در همان لحظه نخست

رقبای خود را به هلاکت انداختند و سپس به کمک عبیده شتافتند.^(۱۴) با کشته شدن قهرمانان لشکر کفر، دشمن روحیه خود را از دست داده و در پی حمله دسته جمعی دسته جمعی لشکر اسلام شکست سختی خورد، بطوری که ۷۰ تن کشته و ۷۰ تن اسیر شدند. و این جنگ برای مسلمین بسیار سرنوشت ساز بود و آنها را به آینده امیدوار ساخت. بسیاری از مقتولین جنگ بدر به دست امام (ع) کشته شدند.^(۱۵)

امام علی (ع) در جنگ احد

در این جنگ مسلمین به سبب پیروی نکردن از پیامبر (ص) با شکست بزرگی مواجه شدند و اکثر مسلمین پا به فرار گذاشته و پیامبر (ص) را در میان دشمن تنها گذاشتند. چنانچه مورخین گفته‌اند اگر دفاع علی ابن ابی طالب از جان پیامبر (ص) نبود نور وجود ایشان خاموش می‌گشت.

ابن اثیر می‌نویسد: «پیامبر (ص) از هر طرف مورد هجوم دسته‌هائی از لشکر قریش قرار گرفت، هر گروهی که به آن حضرت حمله می‌کردند علی (ع) به فرمان پیامبر (ص) به آنه حمله می‌برد و با کشتن بعضی از آنها بقیه متفرق می‌شدند و این جریان چند بار در احد تکرار شد. به پاس این فداکاری، امین وحی نازل شد و ایثار علی (ع) را ستود و گفت: این نهایت فداکاری است که او از خود نشان می‌دهد. رسول خدا (ص) فرمود: «انه منی و انا منه:» (علی از من است و من از اویم. آنگاه ندائی برخاست که همه مردم آن را شنیدند: «لا سیف الا ذو الفقار و لافتی الا علی» شمشیری چون ذوالفقار و جوانمردی همچون علی (ع) نیست.)^(۱۶)

قرآن کریم این جریان را یادآور می‌شود آنجا که می‌فرماید:

اذ تصعدون و لا تلؤون علی احد و الرسول یدعوکم فی

اخریکم^(۱۷) «به یاد آورید زمانی که از کوه بالا رفته و فرار

می‌کرده و به عقب ماندگان نگاه نمی‌کردید و پیامبر (ص) شما را از پشت سر صدا می‌زد، ولی اعتنا نمی‌کردید.»

این آیه اشاره دارد به آنچه واقدی نقل کرده که پیامبر (ص) افرادی را با اسم صدا می‌زد و می‌فرمود: «الی یافلان» (فلانی! نزد من آی!) ولی هیچ کس به ندای پیامبر (ص) جواب مثبت نمی‌داد.^(۱۸)

ابن ابی الحدید آورده است که شخصی در بغداد کتاب «مغازی واقدی» را تدریس می کرد. یک روز هنگامی که سخن محمد ابن مسلمه مطرح شد که او گفته: «من در روز احد با چشمان خود دیدم که گروهی از مسلمانان از کوه بالا می رفتند و پیامبر (ص) با جمله «الی یافلان» آنها را صدا می زد، ولی جواب مثبت نمی دادند.» استاد فرمود: مراد از «فلان» همان کسانی هستند که پس از پیامبر به حکومت رسیدند و راوی به جهت ترس! به اسم آنها تصریح نمی نماید.^(۱۹)

درستی این سخن را روایتی که مورخین درباره انس ابن نضر (از مجاهدین احد) نقل کرده اند تایید می کند. او گوید: «گروهی را که در بین آنان عمر ابن خطاب و طلحه بن عبیدالله بودند دیدم در گوشه ای نشسته و در فکر نجات خود هستند و چنین استدلال می کنند که پیامبر (ص) کشته شده و دیگر نبرد فایده ای ندارد. به آنها گفتم: اگر پیامبر کشته شده خدای او زنده است، برخیزید و در راهی که او کشته شما هم شهید شوید.»^(۲۰) در این میان فرار فرار عثمان و شرکت نکردن او در جنگ احد مسلم است^(۲۱) و واقدی عمر را نیز از فراریان می شمرد^(۲۲) همچنانکه عمر خود را به فرار خویش اعتراف داشت^(۲۳) و ابوبکر نیز به آن اقرار می نمود.^(۲۴)

امام علی (ع) خود این واقعه را چنین بیان می کند: «هنگامی که قریش بر ما حمله کردند انصار و مهاجرین راه خانه خو را گفتند. من با وجود هفتاد زخم، از پیامبر (ص) دفاع کردم.»^(۲۵)

علی (ع) تنها مرد میدان احزاب

در جنگ خندق سپاه اسلام با جمعیتی حدود سه هزار نفر در مقابل لشکر کفر که متجاوز از ده هزار نفر بودند قرار گرفت. کفار به علت وجود خندقی که دور شهر بوسیله مسلمانان حفر شده بود، نتوانستند به شهر مدینه دسترسی یابند. از این رو شهر مدینه را محاصره کرده و این محاصره یک ماه طول کشید. سرانجام شش نفر از قهرمانان قریش توانستند بوسیله اسبهای خود به آن طرف خندق نفوذ کنند که یکی از آنان «عمرو ابن عبدود» بود او دلاورترین جنگجوی عرب به حساب می رفت.^(۲۶) وی مانند شیر می غرید و مبارز می طلبید، اما

چنان ترسی از وی در دل مسلمانان جای گرفته بود که گوئی زبانها برای جواب دادن به او لال گشته بودند^(۲۷) و هر چند پیامبر(ص) از مسلمین می خواست شخصی به میدان رود و با او مبارزه نماید، هیچ کس حاضر نشد تا در این نبرد سرنوشت ساز شرکت کند. تنها کسی که سه بار آمادگی خود را برای این مبارزه اعلام نمود علی(ع) بود. عمرو مرتب نعره می کشید. وقتی برای بار سوم عمرو مبارز طلبید پیامبر(ص) به علی ابن ابی طالب اجازه مبارزه داد و فرمود: «تمام ایمان در مقابل تمام کفر قرار گرفت»^(۲۸) امام(ع) «عمرو» را به قتل رسانید و با نشان دادن این شجاعت و دلاوری پنج و قهرمان دیگر نیز پا به فرار گذاشتند. مرگ عمرو سبب تضعیف روحیه لشکر کفر گردید و پس از اندکی، همگی پایه فرار گذاشتند.

اهمیت عمل امام را می توان از سخن پیامبر(ص) دریافت که فرمود: «ضربت شمشیر علی(ع) در روز خندق از عبادت جهانیان ارزشمندتر است»^(۲۹)

علی(ع) تعیین کننده سرنوشت جنگ خیبر

در جریان جنگ خیبر، مسلمین بسیاری از دژهای دشمن را به تصرف در آوردند، ولی دژ «قموص» هشت روز در محاصره سپاه اسلام بود و نتیجه ای حاصل نشد. پیامبر(ص) بر اثر سردرد شدید نتوانست فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد. هر روز یکی از اصحاب را به فرماندهی سپاه برمی گزید. روزی پرچم را به دست ابوبکر داد و روز بعد به عمر سپرد، لکن بدون هیچگونه پیشرفتی بازگشتند. پیامبر(ص) که از ادامه این وضع ناراحت بود فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی می دهم که هرگز از نبرد نمی گریزد و پشت به دشمن نمی کند. او کسی است که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید» فردا صبح علی(ع) را طلبید و پرچم را به وی سپرد و امام(ع) پس از کشتن مرحب یهودی و برادرش، درب قلعه را از جای کند و دشمن را شکست داد و اسلام از شر این دشمنان کینه توز نجات یافت.^(۳۰)

۲- علی(ع) نفس پیامبر(ص)

هنگامی که مسیحیان نجران به مدینه آمده و پس از مذکرات مفصل

با پیامبر (ص) حاضر به قبول اسلام نشدند، آمادگی خود را برای مباحثه (نفرین کردن) اعلام کردند. آیه مبارکه مباحثه نازل شد و خداوند دستور داد که پیامبر (ص) ^(۳۱) برای مباحثه حاضر شود. قرآن در این آیه علی (ع) را نفس پیامبر معرفی می کند معرفی می کند چنانچه مفسران و محدثان نیز به آن اشاره کرده اند. ^(۳۲) پیامبر (ص) در موارد دیگری نیز امام علی (ع) را به عنوان نفس خود معرفی کرده است. ^(۳۳)

۳- علی (ع) برادر پیامبر

پیامبر (ص) هنگامی که به مدینه وارد شدند دستور دادند مسلمانان هریک برای خود برادری انتخاب کند و از این طریق علاوه بر ایجاد حس کمک و همدردی بین مسلمین، اتحاد آنها را حفظ کرده و بر آتش کینه های جاهلی آب سری بریزد. رسول گرامی برای هریک از مسلمین برادری تعیین نمود و سرانجام علی (ع) را به عنوان برادر خود معرفی نمود و با جمله «انت اخی فی الدنيا و الاخرة» منزلت ایشان را به مسلمین گوشزد نمود. ^(۳۴)

۴- علی (ع) داماد رسول اکرم

از پیامبر (ص) تنها یک دختر باقی مانده بود و همه سران و بزرگان مسلمین خواستار ازدواج با وی بودند. عده ای نظیر ابوبکر و عمر و... به خواستگاری زهرا آمدند، ولی رسول گرامی می فرمود: «درباره آینده زهرا (ع) منتظر وحی است.» و اینگونه به آنان پاسخ منفی می داد. آنها نزد علی (ع) آمده، گفتند که پیامبر (ص) تصمیم در مورد ازدواج دختر خود را منوط به اذن خداوند می داند. اگر تو از فاطمه (ع) خواستگاری کنی، ممکن است رسول خدا (ص) بپذیرد. امام (ع) نزد پیامبر (ص) آمده و با یادآوری خویشاوندی و پایداری خود در راه دین و جهاد در پیشبرد اسلام خواستار ازدواج با زهرا می شود و پیامبر ^(۳۵) می پذیرد.

۵- علی (ع) کاتب وحی

هنگام نزول قرآن یکی از کارهای مهم امام (ع) نوشتن قرآن بود، بعلاوه تنظیم اسناد سیاسی و نامه های پیامبر (ص) به دست مبارک امام (ع) صورت می گرفت که از آن جمله می توان به نوشتن صلح نامه

حدیبیه اشاره نمود. «ابن عبد ربه» گوید: «هر گاه علی (ع) یا عثمان نبودند دیگران به نوشتن وحی می پرداختند.»^(۳۶) امام کتابهائی به املائی پیامبر (ص) نوشته‌اند که اهل حدیث و تاریخ به آن اشاره نموده‌اند.^(۳۷)

۶- علی (ع) بهترین قاضی در زمان پیامبر (ص)

امام (ع) در زمان پیامبر (ص) به عنوان بهترین قاضی معرفی شده است و از پیامبر (ص) حدیث «اقضاکم علی» در مورد آن حضرت رسیده است. یکبار هم پیامبر (ص) وی را به عنوان قاضی به سمت گروه «نمیر» می فرستد و به برکت دعای پیامبر، امام هرگز در قضاوت شک نمی کرد.^(۳۸)

۷- علم امام علی (ع)

امام علی (ع) اعلم اصحاب رسول خدا بوده است. به تاریخ نگاهی بیندازد هیچگاه امام به احدی از صحابه برای حل یک مشکل علمی مراجعه نکرده است، بلکه این صحابه بودند که در مسائل مختلف، اعم از احکام شرعی، قضاوت، تفسیر آیات و دگر مشکلاتشان به امام (ع) مراجعه می کردند و شعار بعضی این بود: «اگر علی (ع) نبود ما هلاک می شدیم.» برخی از مراجعات صحابه به آن حضرت را در همین کتاب خواهیم آورد.

چون به اینجا رسیدیم دیدگاه پیامبر (ص) و برخی صحابه را در مورد علم امام (ع) مطرح می کنیم.

دیدگاه پیامبر (ص) درباره علم علی (ع)

۱- پیامبر اکرم (ص) به فاطمه زهرا فرمود: «انی زوجتک اول المسلمین اسلاما و اعلمهم علما.»^(۳۹) «من تو را به ازدواج کسی در آوردم که اولین فرد مسلمان و عالم‌ترین آنهاست.»

۲- پیامبر (ص) نه تنها در زمان خود، علی (ع) را اعلم صحابه می دانست بلکه فرمود: «اعلم امتی من بعدی علی بن ابیطالب.»^(۴۰) «بعد از من هم اعلم امت من است.»

۳- علی (ع) در شهر علم پیامبر است. پیامبر دسترسی مردم به دانش خود را از طریق دست یافتن به دانش امام علی ممکن می داند، زیرا می فرماید: «انا مدینه العلم و علی

بابها.))^(۴۱)

نظریه صحابه درباره علم امام

اصحاب رسول خدا نیز امام را اعلم از همه صحابه می دانستند. برخی از آن نظریات چنین است:

۱- عایشه با آن کینه و عداوتی که نسبت به حضرت علی (ع) دارد تاجایی که حاضر به جنگ با ایشان می شود از کتمان علم و دانش آن بزرگوار عاجز است و هموست که می گوید: «علی اعلم الناس بالسنة.» «علی آگاه ترین مردم به سنت رسول خدا است.»^(۴۲) وی با این کلام امام را از دیگر خلفا و حتی پدر خود عالم تر می داند.

۲- امام در مشکلاتی که برای خلفا و از جمله عمر و عثمان پیش می آمد به کمک آنها می شتافت و مخصوصا در حل مسائل شرعی و قضائی آنها را یاری می نمود تا آنکه آنها شعار: «لو لا علی لهلك عمر»^(۴۳) و «لابقانی الله بارض لیس فیها ابوالحسن»^(۴۴) و «لو لا علی لهلك عثمان»^(۴۵) سر می دادند.

۳- ابن مسعود درباره علم امام علی (ع) می گوید: «اعلم اهل المدينة بالفرائض علی ابن ابی طالب.»^(۴۶) «علی اعلم مردم به واجبات الهی است.»

۴- ابن عباس درباره دانش آن حضرت می گوید: «ما علمی و علم اصحاب محمد (ص) فی علم علی (ع) الا قطرة فی سبعة ابحر.»^(۴۷) «علم من و علم یاران پیامبر در مقایسه با علم علی (ع) مانند قطره ای در هفت دریاست.

روزی امام (ع) به طلحة و زبیر می فرماید: «مسئلهی پیش نیامده است که حکم آن را ندانم تا محتاج به مشورت با شما و برادران مسلمان خود باشم. البته اگر چنین مسأله ای پیش آمده بود از شما و دیگر مسلمانان روی گردان نبودم.»^(۴۸)

آری تنها کسی که شهادت گفتن جمله «هر چه می خواهید از من بپرسید» را دارد با اطمینان به اینکه از عهده سوالات مطرح شده برمی آید، امام علی (ع) است.^(۴۹) سعید بن مسیب در این باره گوید: هیچیک از صحابه بجز علی (ع) این جمله را به حق بر زبان نیاورده

است.^(۵۰) البسته در طول تاریخ کسانی بوده‌اند که به گراف چنین ادعائی کرده‌اند، ولی در مقام عمل رسول گشته‌اند. خلیفه دوم با وجود آنکه خودش مهم‌ترین عامل در کنار زدن علی(ع) بود در زمان حکومتش درباره حضرت گفته است: «بخدا قسم! اگر شمشیر او نبود اسلام پا نمی‌گرفت و او الان نیز بهترین قاضی امت است با سابقه‌ترین فرد و شریف‌ترین عنصر جامعه اسلامی است.»^(۵۱)

شمردن فضایل امام(ع) از عهده قلم خارج است به تعبیر امام حنابله، احمد ابن حنبل روایاتی که درباره فضایل امام علی(ع) وارد شده است درباره هیچ یک از صحابه نیامده است.^(۵۲) و به بیان ابن عباس اگر تمام درختان قلمو و تمام دریاها مرکب و تمام انسانها و اجنه نویسنده و حسابگر شوند نمی‌توانند فضایل علی(ع) را شمارش نمایند.^(۵۳)

در پایان برخی از فضایل امام را از زبان خود حضرت می‌شنویم ابی هریره می‌گوید: در جلسه‌ای ابابکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر و گروه دیگری از اصحاب رسول خدا حاضر بودند و درباره فضایل خود سخن می‌گفتند. ناگاه علی(ع) وارد شد و فرمود: به چه کاری مشغول هستید؟ گفتند: مناقب خود را که از پیامبر(ص) شنیده‌ایم بازگو می‌نماییم. امام علی(ع) اشعاری سرود که ترجمه آن چنین است: «مردم به خوبی می‌دانند که سهم من در ترویج اسلام از همه افزون‌تر است. پیامبر خدا برادر پدر زن و پسر عموی من است. منم که عرب و عجم را به سوی اسلام رهبری می‌کنم و منم که بزرگان و دلیران کفار را به خاک و خون می‌کشم. قرآن، دوستی و اطاعت و پیروی از من را واجب کرده است.^(۵۴) هارون برادر موسی، برادر و جانشین او بود، من هم برادر پیامبرم^(۵۵) و بر این اساس ما در «خم» امام و رهبر مسلمین نمود.^(۵۶) فضایل و نقش کدامیک از شما در ترویج دین مانند نقش من و ایمان و سبقت در اسلام و خویشاوندی من با پیامبر است؟ وای! وای! وای بر کسی که با ظلم بر من نزد خداوند رود. وای! وای! وای بر کسی که وجوب پیروی از من را انکار کرده و تصمیم بر پایمال حق من داشته باشد!»^(۵۷) با آنچه که

گذشت ایشان در زمان رسول خدا(ص) بزرگ‌ترین قهرمان و درخشنده‌ترین چهره اسلام شناخته شد و در میان مسلمین پس از مرگ پیامبر(ص) هیچ فردی از نظر فضیلت و علم و جهاد و کوشش در راه خدا و نزدیکی به پیامبر(ص) به مرتبه امام(ع) نمی‌رسید. بنابراین چنین به نظر می‌آمد که پس از پیامبر(ص) امام علی(ع) رهبری جامعه اسلامی را به عهده گیرد و همانطور که پیامبر(ص) در غدیر خم و غیر آن بیان کرده بودند امام و رهبر تمام مؤمنین گردد، اما نه تنها امام(ع)، عهده‌دار رهبری نمی‌گردد، بلکه کنار زده می‌شود و نه تنها در جنگها شرکت نمی‌کند بلکه از صحنه جامعه نیز تا حد زیادی کناره می‌گیرد و سکوت اختیار نمی‌کند، بلکه از صحنه جامعه نیز تا حد زیادی کناره می‌گیرد و سکوت اختیار می‌کند، سکوتی که برای شخصی چون علی(ع) که همواره در صحنه اجتماع و میدانهای جهاد شرکت داشته است بسیار سنگین و جانکاه می‌باشد. حال باید دید امام با کسانیکه ادعای رهبری جامعه اسلامی را پس از پیامبر(ص) دارند چگونه رفتار می‌نماید؟

رحلت پیامبر(ص) و جریان سقیفه

رسول گرامی اسلام در ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری پس از چند روز بیماری به جهان آخرت سفر می‌کند. رحلت پیامبر(ص) جامعه اسلامی را با بحران بزرگی روبرو ساخت و هر لحظه احتمال می‌رفت آتش جنگ داخلی در بین مسلمین شعله ور گردد. مقارن با ایام بیماری پیامبر(ص) و رحلت ایشان چند حزب به وجود می‌آیند که اینان درباره رهبری آینده سخن‌های مختلف دارند. می‌توان سه حزب عمده آنان را چنین نام برد:

۱- انصار به رهبری سعد ابن عباد.

۲- مهاجرین با رهبرانی چون ابوبکر و عمر.

۳- بنی هاشم و اصحاب خاص پیامبر در کنار علی(ع).

هنگامی که بنی هاشم و یاران خاص پیامبر(ص) مشغول غسل حضرت محمد(ص) بودند گروهی از انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده و درباره رهبری پس از پیامبر(ص) سخن می‌گویند. نامزد رهبری در این جلسه، سعد ابن عباد ایت که در بیماری به سر می‌برد و وی را

بر تختی گذاشته و به سقیفه آورده‌اند، ولی به علت کینه‌های دیرینه بین طایفه‌های انصار (اوس و خزرج) جبهه انصار با اختلاف داخلی مواجه می‌شود و قبیلله اوس به جهت آنکه سعد ابن عباده که از خزرجیان است، به حکومت نرسد به سمت حزب دوم متمایل می‌گردند.^(۵۸)

مهاجرین که در رأس آنها ابوبکر و عمر قرار دارند، با یک برنامه منظم و از پیش طرح شده به سقیفه وارد می‌شوند و با سرگرم کردن انصار با سخنانی نرم و سپس با ایجاد جو ارباب، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب می‌نمایند.

بنی هاشم و گروهی دیگری از اصحاب پیامبر (ص) که رهبری رامخصوص امام علی (ع) می‌دانند و کمالات و بی‌اراذغان داشته و سفارشات پیامبر (ص) در مورد او را به فراموشی نسپرده‌اند بر رهبری شخص علی (ع) اصرار می‌ورزند. این گروه هنوز از ضربه شدید روحی از دست دادن پیامبر (ص) رهای نیافته‌اند و هنگام برپایی جلسه سقیفه بنی ساعده، در خانه پیامبر (ص) مشغول تجهیز ایشان می‌باشند که ناگهان خبردار می‌شوند مردم با تکبیر خود ابی بکر را انتخاب نموده‌اند.

امام علی (ع) که خود را به حق رهبر جامعه اسلامی می‌داند، زیرا هم فضایل رهبری را دارد و هم نص پیامبر (ص) در مورد او وارد شده است با این گروه که حق وی را غصب کرده‌اند چگونه برخورد می‌نماید؟

پاورقی

۱- حاکم محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱، این اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۸۴، خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲- حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۴۷.

- ۴- سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.
- ۵- ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۸۱، حاکم حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزیب ج ۱، ص ۱۲۵، ابن جوزی، یوسف تذکره الخواص، ص ۱۳، کوفی، محمد ابن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین، ج ۱، ص ۱۵۲، ابن عساکر، علی، ترجمه الامام امیر المؤمنین من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۴۱ تا ص ۱۱۱ که روایات زیادی را جمع آوری کرده است، مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۸۸ تا ص ۲۰۰، طبری، محمد، تاریخ، ج ۲، ص ۳۱۰، مسعودی، علی، مروج الذهب، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۱.
- ۶- ابن الاثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۸۸، صدوق، محمد، الخصال، ج ۲، ص ۳۶۶.
- ۷- طبری، محمد، تاریخ، ج ۲، ص ۳۱۲، ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۸۱.
- ۸- سید رضی، نهج البلاغه، ج ۱۹۲.
- ۹- سوره انفال: آیه ۳۰.
- ۱۰- ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۳، ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۱۶، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۱، ص ۲۲۸، حاکم حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۵ تا ۱۲۹، ابن جوزی، یوسف، تذکره الخواص، ص ۱۶ و ۳۴ و ۳۵، صدوق، محمد الخصال، ج ۲، ص ۳۶۷.
- ۱۱- بقره: آیه ۲۰۷.
- ۱۲- برای مطالعه مدارک نزول آیه در مورد امام به کتب ذیل مراجعه شود: قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۱، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۲، طوسی، محمد ابن جعفر شیخ الطائفه، الامالی، ص ۲۵۲، علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۴۰ و ج ۱۹، ص ۶۴، حاکم حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۲۸، ابن جوزی، یوسف، تذکره الخواص، ص ۳۵.
- ۱۳- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۸۰، مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۶۳، حاکم حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۱، طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۹، ص ۸۲،

دیوان امام علی (ع)، ص ۲۱۳.

۱۴- ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۶۸، طبرسی، ابو علی فضل الحسن، مجمع البیان ج ۲، ص ۵۲۷، قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۱۷ - ۱۱۶.

۱۵- واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۵۲: وی ۴۹ نفر از مقتولین را نام می برد که ۲۲ نفر از آنان به دست امام علی (ع) به هلاکت رسیدند.

۱۶- ابن اثیر، علی، الکامل، فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۵۱، طبری، محمد، تاریخ، ج ۲، ص ۵۱۴، ابن ابی الحدید، نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۹۳، ابن جوزی، یوسف، تذکره الخواص، ص ۲۶، از کلام وی بر می آید که این جمله در جنگ بدر و احد و خیبر نازل شده است.

۱۷- آل عمران، آیه ۱۵۳.

۱۸- واقدی، محمد، المغازی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۱۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۳.

۲۰- ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۵۵۳، طبری، محمد، ج ۲، ص ۵۱۷، ابن هشام، عبدالملک، السیره، ج ۳، ص ۴۶.

۲۱- طبری، محمد، تاریخ، ج ۲، ص ۵۲۲.

۲۲- واقدی، محمد، المغازی، ج ۱، ص ۲۳۷، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۰.

۲۳- ابن ابی الحدید، همان مدرک، ص ۲۲، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۲، ص ۸۸.

۲۴- حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۲۹. برای روشن شدن فرار این سه به کتاب: الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۴، ص ۲۴۹ - ۲۴۳ مراجعه شود.

۲۵- صدوق، محمد، الخصال، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲۶- صدوق، محمد، الخصال، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲۷- واقدی، محمد، المغازی، ج ۱، ص ۴۷۰ تعبیر وی چنین است: «گویا بر سرهای مسلمین پرنده نشسته بود»، ابن عساکر، علی،

ترجمه الامام علی، ج ۱، ص ۱۶۹، صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲۸- «برز الایمان کله الی الشریک کله» ابن ابی الحدید، شرح نهج

البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۸۵، قاضی تستری، سید نورالله، احقاق الحق، ج ۶

ص ۹.

۲۹- حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۳۴، و علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۶، حاکم حسکانی عبیدالله، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۳، قاضی تستری، سید نور الله، احقاق الحق، ج ۶، ص ۹-۶.

۳۰- بخاری، محمد، الصحيح، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۸، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۰، حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۴۱ - ۳۹، ابن جوزی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۲۷-۲۴، قندوزی حنفی، سلیمان، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۶، ابن عساکر، علی، ترجمه الامام علی، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۷۴، ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۲.

۳۱- آل عمران، آیه ۶۱.

۳۲- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۰، ابن جوزی یوسف، تذکرة الخواص، ص ۱۴، زمخشری، محمود، الکشاف، ج ۱، ص ۳۶۸، قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴ ص ۱۰۴، فخر رازی، محمد، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۸۰.

۳۳- قندوزی حنفی، ینابیع الموده، ج ۱ ص ۵۱-۵۰. روایات زیادی از کتب فریقین به این مضمون آمده است نظیر «علی منی و انا من علی» مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۲۹-۲۹۵.

۳۴- حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۶-۱۵، ابن عساکر، علی ترجمه الامام علی، ج ۱، ص ۱۱۷، قندوزی حنفی، سلیمان، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۵۵، ابن جوزی، یوسف تذکرة الخواص، ص ۲۰۰، مجلس محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۳۰.

۳۵- اربلی، علی، کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۰۸، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۸، ص ۱۹.

۳۶- ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۷.

۳۷- احمدی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۸۹-۵۹، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۵.

۳۸- ابن جوزی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۴۴، طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۸۳.

۳۹- متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵ و طبق نقل دیگر:

«اکثرهم علما»

- ۴۰- همان مدرک، ص ۶۱۴. ۴۱- همان، ص ۶۰۰.
- ۴۲- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۳.
- ۴۳- امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۳، ص ۹۹-۹۵. به نقل از کتب اهل سنت.
- ۴۴- همان مصدر.
- ۴۵- همان مصدر.
- ۴۶- همان مصدر.
- ۴۷- همان مصدر. ۴۸- سید رضی، نهج البلاغه، ج ۲۰۵.
- ۴۹- قندوزی، سلیمان، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۶۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۳ و ج ۶، ص ۷۰ و ج ۱۳، ص ۱۰۸ وی اضافه می کند که امام بارها این جمله را بیان می نمود، سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۹۳، محمودی، محمد باقر، نهج السعاده، ج ۶، ص ۶۲۷ به نقل از چندین کتب معتبر، سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۲، ص ۲۲۲.
- ۵۰- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۳، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۷، ص ۴۶ و ج ۱۳، ص ۱۰۶.
- ۵۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۸۲.
- ۵۲- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۹.
- ۵۳- ابن جوزی، یوسف، تذکره الخواص، ص ۱۳، حافظ ابن سلیمان، مناقب الامیر المؤمنین، ج ۱، ص ۵۵۷.
- ۵۴- اشاره است به آیه ۵۴ از سوره مائده که در شأن امام علی (ع) وارد شده است. به تفاسیر مراجعه شود.
- ۵۵- اشاره است به حدیث منزلت که پیامبر (ص) درباره علی (ع) فرمود: «انت منی بمنزلة هرون من موسی»: طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۱۰۴، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۱، ص ۶۳۶.
- ۵۶- اشاره به داستان غدیر. ۵۷- قندوز، سلیمان، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۶۷، دیوان امام علی (ع)، ص ۴۱۳.
- ۵۸- ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۱۴.

امیرالمومنین و رهبری پس از پیامبر (ص)

موضعگیری امام علی (ع) در برابر جریان سقیفه

الف: تحلیل امام علی (ع) از جریان سقیفه

امیرالمؤمنین در برابر جریان سقیفه هم تحلیل مهمی داشته و هم در این باره موضعگیری صریح نموده‌اند. آنچه در پی می‌آید مشروح این مباحث است.

به نظر امام (ع) جریان سقیفه مسئله‌ای نبود که بطور ناگهانی اتفاق افتاده باشد و از قبل هیچگونه برنامه ریزی در مورد آن رخ نداده باشد، بلکه آنرا یک طرح حساب شده‌ای می‌دانست که مدعیان حکومت، قبل از وفات پیامبر (ص) روی آن فکر کرده و در مورد آن تصمیم گرفته بودند.

سلمان فارسی می‌گوید هنگامی که علی (ع) را به زور برای بیعت به مسجد بردند، امام رو به ابابکر و عمر و... کرد و فرمود: «به طوماری که امضا کرده بودید (که اگر محمد (ص)، به شهادت رسید یا رحلت نمود، خلافت را از ما اهل بیت بگیرید) وفا نمودید». ابوبکر پرسید: «از کجا می‌دانی؟» امام (ع) جواب داد: «در جلسه‌ای که من و زبیر

وسلمان و ابوذر و مقداد حاضر بودیم پیامبر (ص) فرمود: «فلانی بافلانی در میان خود طوماری نوشته‌اند و هم پیمان شده‌اند که اگر من کشته شدم یا از دنیا رفتم، خلافت را از علی (ع) بگیرند.»^(۱)

با در نظر گرفتن شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان، سخن امام علی (ع) یک امر طبیعی است. اولاً هنگامی که رهبر یک جامعه به اواخر عمر خود نزدیک می‌شود همواره کسانی هستند که خواستار رسیدن به قدرت پس از وی می‌باشند و چه بسا منتظرند که از نبودن رهبر بهره برده و به حکومت برسند هر چند صلاحیت اداره جامعه را از نظر فکری

و عملی نداشتند. و این شیوه در بسیاری از جریان‌های سیاسی تاریخ مشهود است. ثانیاً قبایل عرب اقوامی کینه توز و انتقام‌جو بودند و اگر به تاریخ جاهلیت مراجعه کنیم، می‌بینیم که حوادثی بسیار کوچک سبب بروز جنگ‌های بزرگی بین آنان گردیده است. این احساسات با ارشادات پیامبر (ص) تا حدودی کنترل گردید، لکن باز هم ریشه‌های آن کم و بیش وجود داشت. با فقدان پیامبر (ص) حسادت‌ها و کینه‌ها دوباره، زنده شد، زیرا محور وحدت دیگر در میان نبود.

حباب ابن منذر که از سخن‌گویان انصار است در جریان سقیفه خطاب به مهاجرین گفت: «ما با زمامداری شما مخالف نیستیم و نسبت به آن حسادت نمی‌ورزیم، ولی از آن می‌ترسیم که زمام امور به دست افرادی بیفتد که ما فرزندان و پدران و برادران آنها را در معرکه‌های جنگ برای محو و شرک و گسترش اسلام کشته‌ایم.» ابن ابی الحدید می‌افزاید: استاد من ابی جعفر یحیی ابن محمد گفت: «آنچه حباب ابن منذر پیش بینی می‌کرد پیامبر نیز آن را پیش بینی کرده بود. او نیز از کینه‌توزی برخی از اعراب نسبت به خاندان خود می‌ترسید، زیرا می‌دانست خون بسیاری از بستگان ایشان به وسیله جوانان بنی هاشم ریخته شده است و می‌دانست خون بسیاری از بستگان که اگر زمام کار در دست دیگران باشد چه بسا کینه‌توزی، آنان را به کشتن خاندان رسالت وا دارد. از این جهت مرتب درباره علی (ع) سفارش می‌نمود.»^(۲)

می‌دانیم که قهرمان جنگ‌های پیامبر (ص) علیه مشرکین امام علی (ع) بوده است و چه بسیار از سران مشرکین که از دم شمشیر امام (ع) گذشته‌اند.^(۳) مسلم است که اطرافیان نمی‌توانند حکومت را در دست حضرت ببینند، لذا زمان حضور پیامبر (ص) هنگامی که در غدیر خم جانشینی علی (ع) مطرح می‌گردد بعضی بنای مخالفت می‌نهند.

ابن جوزی از تفسیر ثعلبی نقل می‌کند: «سخن پیامبر (ص) در جریان غدیر در مناطق اسلامی، شهرها و روستاها پخش گردید و به گوش حرث ابن نعمان نیز رسید. وی در حالی که سوار بر شتر بود به در مسجد پیامبر آمد و شتر خود را خواباند و وارد مسجد شد و گفت:

ای محمد! به ما دستور دادی که شهادت به توحید و نبوت تو بدهیم، پذیرفتیم. فرمان به اقامه نمازهای پنجگانه و روزه رمضان و حج و زکات دادی، قبول کردیم. اما تو به اینها راضی نگشتی تا جایی که پسر عمویت را به رهبری مردم گماردی! آیا این از ناحیه توست یا از ناحیه خدا؟ پیامبر (ص) در حالی که چشمانش از شدت خشم قرمز گشته بود سه بار این جمله را فرمود: به خدای واحد قسم که از ناحیه خداست نه از جانب من. حرث در حالی که برای رفتن حرکت نمود گفت: خدایا! اگر این سخن حق است از آسمان بر ما سنگ بباران»^(۴).

پیامبر (ص) نیز می دانست که کینه علی (ع) در دل‌های بعضی وجود دارد که بعد از رحلت ایشان، آن را به صحنه عمل خواهند آورد و نخواهند گذاشت امام علی (ع) رهبری جامعه را به دست بگیرد.^(۵)

شواهد تبانی حزب دوم برای رسیدن به حکومت

۱- امر عایشه به نماز ابی‌بکر

همزمان با بیماری پیامبر (ص) حزب مهاجرین برای تصدی حکومت دست بکار می شوند و مهم‌ترین عنصر در این گروه عمر بن خطاب می باشد. از درون خانه پیامبر (ص) نیز برخی از همسران حضرت به آنها کمک نموده و سعی می کنند تا پدرانشان مطرح شوند. ابن عباس گوید: پیامبر (ص) در بستر بیماری، علی (ع) را طلب می کرد، عایشه گفت: ابوبکر را صدا کنم؟ حفصه گفت: عمر را صدا کنم؟ آنگاه همه جمع شدند. پیامبر (ص) فرمود: کاری با شما ندارم.^(۶)

اهل سنت روایات زیادی نقل کرده اند که پیامبر (ص) دستور داده است تا ابابکر برای مردم نماز گزارد و اکثر این روایات به عایشه باز می گردد.^(۷) در حالی که پیامبر (ص) چنین دستوری نداده و تنها دستور به اقامه نماز داده و شخص خاصی را معین ننموده‌اید. توجه به این نکته لازم است که پیامبر (ص) دستور به حرکت سپاه اسامه داده بود و بر کسانی که در این سپاه شرکت نکنند نفرین کرد و از جمله افرادی که پیامبر (ص) آنها را جزء سپاه اسامه قرارداد ابابکر و عمر بودند.^(۸) این وجود چگونه ممکن است که باز ابابکر را به عنوان امام جماعت معرفی نماید؟!

شاهد دیگر بر مجعول بودن این روایات، تناقض هایی است که در نقل این قضیه وجود دارد. مثلاً در بعضی از روایات آمده است ابوبکر به نماز ایستاده به پیامبر (ص) به مسجد آمدند و جلوی ابابکر ایستادند، آنگاه ابوبکر به پیامبر (ص) به مسجد آمدند و جلوی ابابکر ایستادند، آنگاه ابوبکر به پیامبر (ص) و مردم به ابوبکر اقتدا کردند،^(۹) ولی در روایتی دیگر آمده است که پیامبر (ص) هنگام ورود به ابابکر اقتدا نمودند.^(۱۰)

راستی اگر واقعا پیامبر (ص) به ابوبکر دستور اقامه نماز داده بودند و وی را به عنوان امام جماعت تعیین کرده بودند، پس چرا خود دوباره به مسجد آمدند و جلوی ابی بکر را ایستادند چنانچه در بعضی از روایات آمده است؟

تناقض دیگر آنکه هنگامی که پیامبر (ص) دستور به نماز خواندن ابی بکر می دهد عایشه می گوید: او ضعیف است و صدایش به همگان نمی رسد... بهتر است عمر نماز را اقامه کند، ولی از طرف دیگر چون پیامبر (ص) می فرماید: علی (ع) می فرماید: علی (ع) را کار دارم. عایشه می گوید: ابابکر را صدا کنم؟! و می خواهد که پدرش را مطرح نماید.^(۱۱) اشتیاق وی به مطرح شدن پدرش با استدلال به ضعف او و جلوگیری از نماز وی با هم نمی سازد.

علاوه بر آنچه گفته شد از برخی روایات چنین برمی آید که پیامبر (ص) فرد خاصی را برای اقامه نماز معین نکرد و تنها دستور داد تا یکی از مسلمین نماز را اقامه نماید.^(۱۲)

ابن ابی الحدید نیز بعد از نقل احادیث نماز ابی بکر می گوید: «تناقض های موجود در این احادیث، نظر شیعه (که نماز ابی بکر به دستور عایشه بوده است) را موجه می سازد.»^(۱۳) امام (ع) که از ملازمان پیامبر (ص) و از کسانی است ه همواره در ایام بیماری (ص) در خانه ایشان بوده است، بارها بیان نموده که پیامبر (ص) ابوبکر را برای اقامه نماز تعیین نکرد، بلکه عایشه به مؤذن پیامبر (بلال) گفت: پیامبر (ص) امر کرده است که ابوبکر نماز گذارد. ابن ابی الحدید می گوید: «علی (ع) بارها این مطلب را برای یاران خود بیان می نمود و می افزود: پیامبر (ص) چون دید عایشه و

حفصه سعی در تعیین پدران خود دارند به آنها گفت: شماها مانند زنانی هستید که اطراف یوسف بودند. پیامبر (ص) برای رفع این توطئه، خود ره مسجد آمد تا ابابکر را کنار بزند. سپس ابن ابی الحدید می افزاید: وقتی استادم سخن علی (ع) را برایم نقل کرد به او گفتم: آیا عایشه ابابکر را برای نماز تعیین کرده بود؟ استادم جواب داد: این سخن من نیست، اما علی (ع) چنین می گوید. من در آنجا حاضر نبودم، ولی وی حاضر بوده است. ^(۱۴)

از داخل پیامبر (ص) همسران ایشان در پی تعیین خلیفه برای حضرت بودند و در بیرون از منزل پدرهای آن دو همسر! با روشن شدن اینککه نماز ابابکر با فرمان پیامبر نبوده است جعلی بودن برخی از روایات منسوب به امام علی (ع) آشکار می شود. اهل سنت از ایشان چنین نقل کرده اند: «هنگامی که پیامبر (ص) رحلت نمود مادقت کردیم و دیدیم پیامبر (ص) ابابکر را برای نماز مقدم داشته است، ما هم او را برای رهبری در امور دنیا پذیرفتیم، زیرا پیامبر (ص) وی را برای دین ما پسندیده بود.» ^(۱۵)

این روایات در عصر اموی برای توجیه خلافت خلفا ساخته شد و سپس آنرا به امام علی (ع) نسبت دادند و مشابه آن در روایات بسیار آمده است.

۲- ممانعت از نوشتن وصیت پیامبر (ص)

از طرف دیگر پیامبر (ص) در ایام بیماری خود در خواست قلم و دوات می کنند تا وصیت نماید که مردم بعد از ایشان گمراه نشوند. ناگفته معلوم بود که پیامبر (ص) چه وصیتی را در نظر دارد. رهبر جامعه اسلامی در اندیشه رهبری امت بعد از خویش بود و تصمیم بر تعیین کسی گرفته بود که بارها بر جانشینی وی تاکید کرده بود. همینجا بود که عمر مانع از نوشتن این وصیت نامه بسیار مهم می شود و می گوید: «بیماری بر پیامبر (ص) غلبه کرده است. او هذیان می گوید. قرآن پیش شماست، کتاب آسمانی ما را کافی است.» ^(۱۶) سخن وی در بین صحابه مورد گفتگو قرار گرفت. گروهی با وی مخالفت کرده و گفتند حتما باید دستور پیامبر (ص) اجرا گردد، بروید کاغذ و قلم بیاورید تا آنچه مورد نظر اوست نوشته شود، ولی برخی جانب عمر را گرفتند. پیامبر (ص) که از سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت بود

فرمود: برخیزید و خانه را ترک کنید.^(۱۷)

ابن عباس در حالی که می‌گریست از آن روز یاد می‌کرد و می‌گفت: بزرگ‌ترین مصیبت برای اسلام این بود که اختلاف صحابه، مانع از نوشتن نامه پیامبر (ص) گردید.^(۱۸)

البته منتطق عمر که دم از کفایت قرآن می‌زد، نزد همه مسلمین مردود است، زیرا کتاب بدون سنت هیچیک از فرق اسلامی تنها منبع شناخت دین محسوب نمی‌شود، بلکه برای شناخت اسلام و احکام دین، هم به قرآن احتیاج است و هم سنت را نیاز داریم.

جریان این واقعه دردناک را از زبان عمر در گفتگوش با ابن عباس می‌شنویم. ابن عباس می‌گوید: «در یکی از سفره‌های شام همراه عمر حرکت می‌کردم که در بین راه من و او تنها شدیم و شخص دیگری در نزدیکی ما نبود. عمر رو به من کرد و گفت: من از پسر عمویت (علی) گله دارم، زیرا از او خواستم در این سفر با من بیاید، ولی قبول نکرد. او راه‌مواره ناراحت می‌بینیم، به نظر تو سبب ناراحتی وی چیست؟ گفتم: شما خود را بهتر می‌دانید. گفت: به نظر من به جهت از دست دادن خلافت ناراحت است. گفتم: بله همینطور است، زیرا وی معتقد است که پیامبر (ص) وی را نامزد رهبری نموده است. عمر گفت: گر چه پیامبر چنین تصمیمی داشت، ولی خداوند چیز دیگری می‌خواست. پیامبر می‌خواست علی (ع) را در ایام بیماریش مطرح سازد، ولی من از آن جلوگیری نمودم.»^(۱۹)

۳- انکار رحلت پیامبر (ص) توسط عمر

هنگامی که پیامبر (ص) دار فانی را وداع گفت ابابکر در مدینه حاضر نبود، بلکه به منزل خود در «سنح» در نیم فرسخی مدینه رفته بود.^(۲۰) عمر برای آنکه کسی به فکر خلافت و تعیین رهبر نیفتد فوراً رحلت پیامبر (ص) را انکار نموده^(۲۱) و در حالی که شمشیر خود را کشیده بود می‌گوید: «اگر کسی بگوید پیامبر (ص) مرده است او را با شمشیرم خواهم کشت.»^(۲۲) و کسانی را که به مرگ پیامبر (ص) اعتراف کنند منافق می‌نامد^(۲۳) و به تلاوت آیه‌های قرآن توسط یکی از صحابه که دلالت بر مرگ پیامبر (ص) می‌کند اعتنا نمی‌نماید.^(۲۴) و نه آنکه رحلت پیامبر را باور نداشته باشد، بلکه خود

سخنان پیامبر (ص) را در باره نزدیک بودن مرگش از زبان خود ایشان شنیده است^(۲۵) و در مراسم وصیت پیامبر (ص) در مورد مراسم دفن خود و محل دفن و خدا حافظی با اصحاب خود حاضر بوده^(۲۶) و با چشم خود دیده است که پیامبر (ص) دستمالی بر سر بسته و در مسجد حاضر شده و از مسلمانان حلالیت می‌کند^(۲۷) و ابابکر از اینکه پیامبر (ص) خبر از مرگ خود می‌دهد به گریه می‌افتد.^(۲۸) عمر با آنکه این مسائل را می‌داند باز رحلت پیامبر را انکار می‌کند، اما به محض ورود ابابکر به خانه پیامبر (ص) و تلاوت همین دو آیه، ساکت می‌شود و آنگاه در حالی که چنان وحشت زده شده که قدرت راه رفتن ندارد، گوید: گویا این آیه را قبلاً نشنیده بودم.^(۲۹)

آیا همین دو آیه نبود که قبلاً در همین خانه پیامبر (ص)، توسط یکی دیگر از مسلمانان ابابکر تفاوت داشت؟! باید گفت حقیقت چیز دیگری بود. او به دنبال این هدف بود که با سر پوش گذاشتن بر رحلت پیامبر (ص) مردم به فکر جانشین برای حضرت نیفتند. او منتظر ورود ابابکر به مدینه بود و طبق نقل برخی مورخین به محض ورود ابابکر به مدینه و تلاوت آیه‌های مذکور عمر او را نامزدی رهبری و ورود ابابکر به مدینه و تلاوت آیه‌های مذکور عمر او را نامزد رهبری نمود و از مردم خواست با او بیعت نمایند.^(۳۰)

او به این حقیقت در زمان حکومت خود اعتراف کرده آنجا که درباره سقیفه سخن می‌گوید چنین ابراز داشته: «من می‌ترسیدم که اگر از مردم جدا شوم با فرد دیگری (جز ابابکر) بیعت کنند.»^(۳۱)

۴- پیام سری عمر به ابابکر

هنگامی که مردم در سقیفه بنی ساعده جمع شده، در مورد خلافت سخن می‌گفتند، عمر خبردار می‌شود و در این زمان ابابکر داخل منزل پیامبر (ص) حاضر است. عمر به کنار منزل پیامبر می‌آید و پیکی را سراغ ابابکر می‌فرستد، ولی خود به منزل وارد نمی‌شود تا قضیه لو نرود. ابابکر جواب می‌دهد که فعلاً کار دارم. با دوم شخصی را به دنبال ابابکر می‌فرستد و پیغام می‌دهد که جریان مهمی است و حضور تو لازم است. ابابکر بیرون می‌آید و به اتفاق اباعبیده جراح به سوی سقیفه حرکت می‌کنند.^(۳۲)

هنگام ورود با جلسه انصار مواجه می‌شوند که درباره خلافت سعد ابن عبادہ سخن می‌رانند. عمر تصمیم می‌گیرد که سخن بگوید، ابابکر می‌گوید: ساکت شو! من حرف می‌زنم، عمر فوراً جواب می‌دهد: من خلاف دستور خلیفه پیامبر عمل نخواهم کرد.^(۳۳)

عجباً! هنوز یک نفر با ابابکر بیعت نکرده است، هنوز حاضرین در حال مشورت در مورد رهبری سعد می‌باشند، تازه ابابکر می‌خواهد انصار را قانع سازد، با ناگاه عمر وی را خلیفه پیامبر (ص) می‌خواند.

==۵- پاس دادن حکومت به همدیگر

ابابکر سعی دارد انصار را قانع سازد که رهبری را مهاجرین به عهده‌بگیرند و انصار وزیر و مشاور حکومت باشند و در ضمن عمر و اباعبیده را برای خلاف نامزد می‌نماید، ولی خود را مطرح نمی‌کند.^(۳۴)

بعد از سخنرانی ابابکر، عمر جلو آمده و می‌گوید: «دستت را بده تا با تو بیعت کنم.» ابابکر می‌گوید: «نخیر من با تو بیعت می‌کنم.» هر کدام خلافت را به دیگری پاس می‌دهد تا آنجا که عمر با ابابکر بیعت می‌نماید.^(۳۵)

۶- ایجاد جو ارباب و خفقان توسط عمر

هنگامی که حساب ابن منذر به مخالفت بر می‌خیزد و انصار را به مقاومت در مقابل رهبری مهاجرین فر می‌خواند، عمر او را تهدید به قتل می‌کند^(۳۶) و به او حمله کردند.^(۳۷) و سپس وی را دستگیر کرده و لگدی بر شکمش می‌کوبند و در دهانش خاک می‌ریزند.^(۳۸) سپس سراغ سعد ابن عبادہ که یکی دیگر از مخالفین است می‌روند و عمر فریاد می‌زند: «بکشید سعد را، خدا او را بکشد، او منافق و فتنه‌جو است.»^(۳۹) و بعد از گرفتن بیعت برای ابابکر نزد سعد می‌آید و می‌گوید: «می‌خواستم تو را لگدمال کنم بطوری که اعضایت متلاشی شود.»^(۴۰) در همان جلسه به ابابکر پیشنهاد می‌دهد که سعد را تحت فشار قرار دهد تا بیعت کند^(۴۱) و او را تهدید می‌کنند که در صورت کوچکترین مخالفتی ترور خواهد شد.^(۴۲) بعد از آنکه با ابابکر بیعت کردند و از سقیفه خارج شدند عمر جلوی او شتابان می‌رود و برای گرفتن بیعت از مردم فریاد می‌کشد،

^(۴۳) و چون سلمان فارسی با بیعت با ابابکر مخالفت می‌ورزد به گردن وی می‌کوبند ^(۴۴) چنانکه مانند چغندر قرمز می‌شود. ^(۴۵)

و هنگامی که با مخالفت زبیر مواجه می‌شود که باشمشیر کشیده خواستار بیعت با علی (ع) است، عمر فریاد می‌زند: «این سگ را بگیرید.» او را می‌گیرند و شمشیرش را به سنگ می‌زنند تا می‌شکند. ^(۴۶) و چون عده‌ای در خانه علی (ع) برای اعتراض به بیعت با ابابکر متحصن می‌شوند، عمر تهدید می‌کند که خانه را آتش می‌زند. او گوشه‌ای از جو ارباب و تهدید بود که عمر در آنروز ایجاد کرد تا بتواند برای ابابکر بیعت بگیرد. ابن ابی الحدید می‌گوید: «اگر عمر نبود حکومت ابی بکر پا نمی‌گرفت.» ^(۴۷)

و از این رو نمی‌توان پذیرفت که بیعت مردم با ابابکر از روی رضایت و میل نفس بوده است. مردم کوچه و بازار می‌دیدند در صورت تخلف از بیعت، امکان قتل و تخریب و سوزاندن منزل مسکونی آنها وجود دارد، لذا به زور بیعت می‌کردند. آنجا که دختر پیامبر و تنها یادگار او مصونیت ندارد، آنجا که برادر پیامبر، علی (ع) مورد تهدید واقع می‌شود، آنجا که سعد ابن عباد، رئیس خزرج امنیت ندارد، مردم عادی چه اطمینانی از ترور و شکنجه دارند.

براء ابن عازب از اصحاب رسول خدا می‌گوید: «ابابکر و عمر و اباعبیده و گروهی از اصحاب سقیفه وارد مسجد شدند و هر کس رامی‌دیدند می‌زدند و به پیش می‌کشیدند و دست او را جلو آورده و بردست ابی بکر می‌کشیدند، می‌خواست یا نمی‌خواست.» ^(۴۸)

این انتخاب عجولانه و از روی جو ارباب و خفقان بود که بعدها ابابکر آن را امری ناگهانی و بدون مشورت با مردم دانست. ^(۴۹) و نیز نمی‌توان قبول کرد که این بیعت مورد قبول مهاجرین و انصار بوده است، انصار شعار «منا امیره و منکم امیر» سر دادند و سعد ابن عباد بیعت ننمود و سرانجام نیز به علت همین عمل توسط عمر ترور شد و بنی‌هاشم و از همه مهم‌تر علی (ع) و زبیر و عباس (عموی پیامبر ص) با آن مخالف بودند و به مدت شش ماه بیعت نکردند، ^(۵۰) لذا سخن برخی که بیعت با ابابکر را مورد اتفاق مسلمین دانسته‌اند مخدوش به نظر می‌رسد. ^(۵۱)

۷- تقسیم حکومت

شاهدی دیگر بر تبانی ابابکر و عمر و ابو عبیده برای تصاحب حکومت آن است ه به محض تشبیت خلافت ابابکر، حکومت را بین خود تقسیم کردند. عمر می گوید: «قضاوت با من.» و ابو عبیده می گوید: «(رسیدگی با امور مالی با من.)»^(۵۲)

در جریان سفر عمر به شام وقتی به منطقه سرغ^(۵۳) رسید به او خبر دادند در شام بیماری وبا شیوع دارد و روزانه گروهی را از بین می برد. عمر می گوید: اگر من بمیرم و ابو عبیده زنده باشد او را جانشین خواهم ساخت و اگر ابو عبیده فوت کرده باشد معاذ ابن جبل را خلیفه خواهم ساخت.^(۵۴) این سخن هنگامی که با جریان سقیفه کنار هم گذاشته شود بوی تبانی می دهد، زیرا مهم ترین افرادی که در جریان سقیفه و پس از آن از نامزدی ابابکر برای خلافت حمایت می کردند عبارت اند از عمر، ابو عبیده جراح، سالم و معاذ ابو عبیده در زمان ابابکر مسئول امور مالی و نیز حاکم شام بوده است و در زمان عمر نیز، حکومت شام را در دست داشته و تا هنگام مرگ، این پست در اختیار او بوده است.^(۵۵)

معاذ ابن جبل نیز از طرف عمر بعد از مرگ ابو عبیده حاکم شام می گردد و نیز عمر وی را نامزد رهبری پس از خود می نماید. جالب است اگر بدانیم معاذ از انصار و از طایفه خزرج می باشد.^(۵۶) عمر که در جریان سقیفه حکومت را از آن مهاجرین می دانست^(۵۷) در اینجا به خاطر خوش خدمتی معاذ وی را نامزد رهبری می نماید. وی نه تنها معاذ، بلکه «سالم» را نیز برای رهبری شایسته دانست و گفت: اگر «سالم» زنده بود وی را انتخاب می کردم^(۵۸) حال آنکه سالم از اهل فارس و ایرانی بود.^(۵۹) خلیفه ثانی گویا فراموش کرده بود که در جریان سقیفه، حکومت را حق قریش می دانست و به خویشاوندی پیامبر (ص) استدلال می کرد. در اینجا «سالم» را نیز لایق خلافت دانست!

عمر خود احتیاج به توضیح ندارد که در زمان ابابکر، امر قضاوت را به عهده می گیرد و هنگام مرگ خلیفه اول، با توصیه وی به حکومت می رسد، بلکه در زمان خود ابابکر نیز حاکم اصلی عمر بود، لذا

در بسیاری از موارد بر خلاف دستور ابابکر عمل می‌کرد و حتی نوشته‌ای که به امضای خلیفه بود پاره می‌نمود و ابابکر نیز با او مخالفت نمی‌کرد. چند نمونه از این برخوردها را ذکر می‌کنیم:

۱- فاطمه (س) نزد ابابکر آمد و فرمود: پدرم فدک را به من بخشیده است و علی (ع) و ام ایمن نیز بر آن شهادت دادند. ابابکر گفت: تو به پدرت دروغ نمی‌بندی. آنگاه سند آن را نوشت و به فاطمه داد. فاطمه در راه بازگشت به منزل با عمر برخورد می‌کند. وی نامه را می‌گیرد و نزد ابابکر می‌آورد و ضمن توبیخ ابابکر آن نامه را در حضور ابابکر پاره می‌کند. ^(۶۰)

۲- یکی از مصارف زکات **مولفة قلوبهم** ^(۶۱) می‌باشد، یعنی به کافرهایی که در جنگها به نفع اسلام عمل کنند و یا لاقبل با گرفتن پول حاضرند به دشمنان اسلام کمک نمایند، می‌توان زکات داد. این مال در زمان پیامبر (ص) پرداخت می‌شد. بعد از ایشان عده‌ای از کفار آمدند و این سهم را طلب کردند و ابابکر دستور داد که سند آن را بنویسند و به آنها بدهند، آنها نامه را گرفته و برای تأیید نزد عمر آوردند. وی آن نامه را پاره کرد. آنها نزد ابابکر آمدند و گفتند: «آیا تو خلیفه‌ای یا عمر؟» وی پاسخ داد: عمر! ^(۶۲)

۳- ابابکر مالیات بحرین را به دو نفر بنام «زبرقان» و «اقرع» بخشید تا آنها در عوض از ارتداد قوم خود جلوگیری کنند. خلیفه دستور نوشتن سند را صادر کرد و عده‌ای بر آن شهادت دادند. وقتی نامه را نزد عمر بردند آنرا پاره کرد. طلحه از این جریان ناراحت شد به ابابکر گفت: «آیا تو خلیفه‌ای یا عمر؟» جواب داد: عمر! ^(۶۳)

۴- دو نفر نزد ابابکر آمده و از او قطعه زمینی برای کشاورزی خواستند. ابابکر نظر اطرفیان حاضر در جلسه را پرسید، هیچکس مخالفت نکرد، لذا سند آنرا به آنها داد. آن سند را نزد عمر بردند. او سند را گرفته و پاره کرد و در حالی که خشمناک بود نزد ابابکر آمد و گفت: «آیا این زمین از آن تو بود یا از مال مسلمانان؟» ابابکر جواب داد: «مال مسلمین بود، ولی من با اطرافیانم در این زمینه مشورت کردم» عمر در رد وی گفت: «آیا با همه مسلمانان مشورت کردی و

همه به این عمل راضی هستند؟» ابوبکر گفت: «من که از اول گفتم تو برای خلافت سزاوارتر از من هستی، ولی تو مرا به پذیرش آن مجبور نمودی.»^(۶۴)

جا دارد از خلیفه دوم سئوال شود: شما که امروز اینقدر دم از شورامی زنید و برای قطعه زمینی مشورت با همه مسلمانان را لازم می‌دانید، در جریان سقیفه که مسئله که مسئله رهبری مسلمانان در میان بود (که از نظر اهمیت قابل مقایسه با بخشیدن چند قطعه زمین نیست) چگونه بدون مشورت با مسلمانان، ابابکر را انتخاب کردید؟^(۶۵) خلیفه دوم به این واقعیت اعتراف می‌کرد که انتخاب ابابکر بدون نظرخواهی از مردم بوده است و خواستار اعدام کسانی شد که بعدها به چنین انتخابی دست زنند.^(۶۶) وی در دوران زمامداری خود فریاد می‌زد: هر کس با فردی بدون مشورت، بی ارزش است.^(۶۷) در جریان سقیفه همه مسلمین حاضر نبودند و از افراد موجود نیز همه موافق نبوده و به ابابکر رأی ندادند، بلکه تنها با رأی ۵ نفر انتخاب شد که عبارت بودند از عمر، ابو عبیده جراح، بشیر ابن سعد، سالم، اسید ابن خضیر^(۶۸) و به عبارت دیگر از همه حاضرین در سقیفه نظرخواهی نشد و بسیاری نیز رأی ندادند.

استقلال عمر در برابر خلیفه اول بجائی رسید که به فرمان او گوش نمی‌داد چنانکه قضاوت خلیفه را در مورد فرزندش عاصم نپذیرفت. آنجا که ابابکر حکم کرد حق نگهداری کودکش (عاصم که عمر مادر او را طلاق داده بود) با مادر بزرگش باشد. عمر با وجود حکم ابابکر، آن را رد نمود و فرزندش را گرفت.^(۶۹) و از این رو اشعث ابن قیس به عمر گفت: «سر آنکه من نسبت به ابابکر نافرمانی می‌کنم آن است که تو دستوره‌های او را زیر پا می‌گذاری.»^(۷۰) پس از بیان این مطالب به صحت کلام امام علی (ع) که حمایت عمر از ابابکر را یک توطئه قبلی می‌داند پی می‌بریم. قرار بر این است که اول ابابکر خلیفه گردد و سپس بعد از خود، عمر را جانشین خویش سازد.

بلاذری می‌گوید: «چون علی (ع) از بیعت با ابابکر سرباز زد عمر راسراغ علی (ع) فرستاد و دستور داد که او را با خشونت هر چه تمامتر نزد من بیاور. چون عمر به سوی علی (ع) آمد بین آنها مشاجره

لفظی درگرفت، امام علی (ع) به او فرمود: از پستان خلافت بدوش که
نیمی از آن (خلافت و حکومت) از آن توست، بخدا قسم! سبب پافشاری
تو بر رهبری ابابکر آن است که بعدا حکومت را به تو واگذار
کند»^(۷۱)

امام (ع) در روزهای اول خلافت خود خطبه‌ای ایراد کرد که به
شقشقیه معروف است. در آن خطبه نیز به تبانی خلفا در این زمینه
اشاره می‌کند و می‌فرماید: «مضی الاول لسبيله فادلی بها الی فلان
بعده... فیما عجبنا! بینا هو یستقیلها فی حیاة اذ عقدها لآخر بعد وفاته
لشد ما تشطراضر عیها.»^(۷۲) «ابابکر فوت نمود و هنگام مرگش
حکومت را به‌عنوان رشوه^(۷۳) به عمر واگذار کرد. او! بسیار
عجیب است، او که در زمان حکومتش از مردم می‌خواست عذرش را
بخواهند و استعفایش را بپذیرند،^(۷۴) خود هنگام مرگ عروس را
برای دیگری (عمر) عقد بست. این دو، منافع خلافت را بین خود تقسیم
نمودند.»

و بدین گونه ابابکر زحمات عمر را ارج نهاد و در بستر بیماری، عثمان
را احضار نمود و به او دستور داد که چنین بنویس: «این
عهدنامه‌ای است که عبدالله ابن عثمان^(۷۵) به مسلمانان در آخرین
لحظه زندگی دنیا و نخستین مرحله آخرت می‌نویسد...» سخن
خلیفه که به اینجا رسید بیهوش شد. عثمان ادامه داد: «پس از خود،
فرزند خطاب را جانشین خود قرار داد.» چیزی نگذشت که خلیفه به
هوش آمد و عثمان نوشته خود را برای وی خواند که در آن به جانشینی
عمر تصریح داشت. ابابکر از عثمان پرسید: چگونه جواب داد: می‌دانستم
که به غیر او نظرنداری!!^(۷۶)

امام نه تنها بیعت با ابی بکر را بر پایه ساخت و ساز می‌دانست، بلکه
در مورد انتخاب عثمان نیز چنین نظری داشت. می‌دانیم که در
جریان شوری، عبدالرحمن به نفع عثمان رأی داد و وی انتخاب شد.
امام (ع) معتقد بود انگیزه عبدالرحمن این بوده که عثمان پس از خود
وی را به‌عنوان خلیفه نصب نماید و چون عبدالرحمن، شوهر خواهر
عثمان بوده است و به نفع وی رأی داده است.^(۷۷)

بعد از اینکه عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد امام فرمود: «این

اولین روزی نیست که علیه ما هم داستان شده‌اید. ما صبر می‌کنیم و از خدا علیه شما کمک می‌طلبیم. تو عثمان را به حکومت گماردی تا آن را به تو باز گرداند.»^(۷۸)

امام (ع) هنگام بیعت با عثمان، این زمزمه را بر لب داشت: «این یک نیرنگ و خدعه است، نیرنگی بزرگ!»^(۷۹)

گواه بر سخن امام (ع) که بیعت با عثمان را توطئه قبلی وی با عبدالرحمن می‌داند آن است که عثمان در زمان خلافت خود به بیماری سختی مبتلی گردید. حمران بن ابان را طلبید و به او دستور عهدنامه‌ای بنویسد که در صورت فوت وی، عبدالرحمن به خلافت انتخاب گردد. آنگاه آن را برای ام حبیبه، دختر ابی سفیان و همسر پیامبر (ص) فرستاد. عبدالرحمن به این نامه سری قانع نبوده و از اینکه عثمان مخفیانه وی را برگزید، ناراحت شد.^(۸۰)

ب: چگونگی بیعت امام علی (ع) با ابابکر

قبل از شروع در این بحث لازم است جریان سقیفه را که منشاء انتخاب ابابکر شد بطور اختصار بیان کنیم:

در زمانی که اهل بیت پیامبر (ص) در منزل ایشان مشغول تجهیز بدن مبارک حضرت بودند و گروهی از اصحاب در انتظار پایان یافتن مراسم غسل به سر می‌بردند، انصار در محلی به نام سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا در مورد جانشین پیامبر (ص) تصمیم بگیرند. سعد ابن عباده که رئیس خزرج (یکی از دو قبیله مهم مدینه) بود ضمن برشمردن کمکهای انصار به پیامبر (ص) ایشان را برای رهبری امت اسلامی سزاوار دانست. انصار نیز وی را برای تصدی حکومت نامزد نمودند.

در این میان شخصی خبر اجتماع انصار را به عمر رسانید. وی به کنارخانه پیامبر (ص) آمد، ولی وارد نگردید و پیکی را سراغ ابابکر فرستاد. ابابکر جواب داد که من کار دارم و مشغولم. عمر بار دوم پیغام فرستاد که مسئله مهمی در کار است و حضور تو لازم است. ابابکر بیرون آمد و در جریان امر قرار گرفت. به اتفاق هم به سوی سقیفه حرکت کردند و در بین راه ابو عبیده جراح نیز با آنها همراه شد. با ورود این سه نفر در سقیفه، رشته کار از دست انصار خارج گشت و ابابکر شروع به

سخنرانی نمود و ضمن برشمردن فضایل مهاجرین و انصار، مهاجرین را برای تصدی رهبری اولی دانست. وی چنین گفت: «ما مهاجرین اولین افرادی هستیم که به پیامبر (ص) ایمان آوردند و ما قبیله و عشیره پیامبریم و از نظر نسب نیز ما در بین تمام طوائف عرب فرزند داریم و با همه خویشاوندیم. شما انصار نیز پیامبر (ص) را (به شهر خود) راه داده و او را کمک کردید و در امر دین وزیر و کمک پیامبر و ما بوده‌اید، ولی نسبت به مهاجرین که برای رهبری سزاوارترند حسادت نورزند! من ابوعبیده و عمر را برای رهبری پیشنهاد می‌کنم.»^(۸۱) حباب ابن منذر به نمایندگی از انصار به مخالفت پرداخت و خواستار انتخاب فردی از انصار به عنوان خلیفه شد. برخی نز شعار «منا امیر و منکم امیر» سر دادند، یعنی دو رهبر انتخاب می‌کنیم یکی از مهاجرین و یکی از انصار. ابابکر با تردستی تمام می‌گوید: «ما رهبر خواهیم بود و شما نیز وزیر و مشاور ما خواهید بود.» حباب ضمن رد سخن ابابکر، انصار را به مقاومت در مقابل مهاجرین فر می‌خواند و باز شعار «دو رهبری» را مطرح می‌نماید.^(۸۲) عمر ضمن رد طرح «دو رهبری»، مهاجرین را به جهت خویشاوندی با پیامبر (ص) برای خلافت برتر می‌داند و مخالفین خود را افرادی گزافه‌گو و گناهکار می‌شمرد.^(۸۳) در این هنگام که جدالهای لفظی و برخی زد و خوردها پیش آمد، عمر دست ابابکر را به عنوان بیعت فشرد. برخی از افراد قبیله اوس که قبل از اسلام با قبیله خزرج نزاع داشتند و هنوز از خزرجیان است به حکومت برسد، با ابابکر بیعت نمودند. انصار به مخالفت برخواسته و شعار «جز با علی بیعت نمی‌کنیم» سر می‌دهند.^(۸۴) با این وصف روشن است که بیعت با ابابکر از روی مشورت و رای‌گیری آزادانه نبوده است، بلکه امری عجولانه بوده چنانچه خود ابابکر و نیز عمر به آن اعتراف داشتند.^(۸۵)

بعد از جریان سقیفه رای‌گیری در خارج از سقیفه آغاز شد. چنان جوار عاب و خفقان از طرف عمر ایجاد شده بود که مردم جرات مخالفت نداشتند. گروهی از اصحاب سقیفه وارد مسجد شدند و هر کسی رامی‌دیدند از او می‌خواستند بیعت نماید و در صورت امتناع وی رامی‌زدند و دست او را جلو می‌آوردند و بر دست ابی‌بکر

می گذشتند خواه می خواست یا نمی خواست.^(۸۶)

لکن شخصیت‌های مهمی از اصحاب پیامبر (ص) از جمله سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، ابویوب انصاری، عباس عموی پیامبر، زبیر، فروة ابن عمرو، ابی ابن کعب، براء ابن عازب، ابوالهیثم ابن التیهان، خالد بن سعید و بریده اسلمی، خزیمه ابن ثابت ذوالشهادتین، سعد ابن عباده و سعید بن ابی وقاص و... بیعت نمودند^(۸۷) و گروهی از آنان به عنوان اعتراض به انتخاب ابابکر، در خانه فاطمه (س) جمع شدند. احترام خاصی که منزل فاطمه در زمان پیامبر (ص) داشت،^(۸۸) مانع می شد که سردمداران حکومت، تصمیم بر یورش به آن مکان و آزار متحصنان بگیرند.

بیعت دیگران چندان مهم به نظر نمی رسید، بلکه بیعت علی (ع) برای خلیفه و اطرافیان بسیار حائز اهمیت بود. آنها می داستند که اگر علی (ع) بیعت نماید از کان حکومت محکم نخواهد گشت، مخصوصا با توجه به اینکه متحصنین و گروهی دیگر شعار بیعت با علی (ع) سر می دادند.^(۸۹)

خلیفه، عمر را با گروهی به سوی خانه فاطمه (س) فرستاد تا متحصنین را برای بیعت حاضر نماید. ماء مور خلیفه در مقابل خننها دختر پیامبر با صدای بلند فریاد می کشید که متحصنین برای بیعت با خلیفه هر چه زودتر خانه را ترک کنند، لکن داد و فریاد او اثری نبخشید و آنان از خانه خارج نشدند. در این هنگام، عمر هیزم طلب نمود و تهدید کرد که در صورت تسلیم نشدن خانه را بر سر حاضرین خراب خواهم کرد و آنان را به آتش خواهم کشید.^(۹۰)

یکی از همراهان که از گستاخی و جسارت به منزل دختر پیامبر (ص)، تنها یادگار او، ناراحت به نظر می رسید به عمر اعتراض کرد و گفت: دختر پیامبر (ص) در این خانه است. عمر با خونسردی جواب داد: بودن فاطمه (س) در خانه مانع از انجام این کار نمی شود.^(۹۱) در این موقع فاطمه (س) پشت در آمد و گفت: «جمعیتی را

سراغ ندارم که بدتر از شما باشند. جنازه پیامبر (ص) را در میان ما تنها گذاشتند.^(۹۲) و (بدون مشورت با ما) درباره خلافت تصمیم گرفتید. چرا حکومت خود را بر ما تحمیل می کنید و خلافت را که حق

ماست به ما باز نمی گردانید؟»^(۹۳)

در این زمان برخی از متحصنین خارج شدند، ولی امام(ع) و گروهی از بنی هاشم همچنان مقاومت می ورزیدند. عمر نزد خلیفه آمد و گزارش داد. برای بار دوم خلیفه غلام خود قنقد را مأمور کرد که علی(ع) را برای بیعت دعوت نماید. او پشت در آمد و چنین گفت: «خلیفه پیامبر(ص) تو را می خواند.» امام علی(ع) در جواب فرمود: «چه زود به پیامبر(ص) دروغ بستید. کی ایشان او را جانشین خود قرار داد؟!» غلام با نومییدی برگشت و گزارش داد. ابابکر بار دیگر قنقد را فرستاد. امام(ع) با صدای بلند بطوری که دیگران نیز آن را بشنوند فرمود: «او (ابابکر) مدعی مقامی شده است که شایستگی آن را ندارد.»^(۹۴)

مقاومت متحصنین در برابر دعوتهای مکرر، دستگاه خلافت را سخت عصبانی نمود. این بار ابابکر دستور می دهد که علی(ع) و افراد متحصن را به هر نحو ممکن و لو با فشار و درشتی به مسجد بیاورند^(۹۵) در صورت مقاومت با آنها بجنگند.^(۹۶) عمر بار دوم با گروهی رو به خانه علی(ع) می نهد. دختر پیامبر(ص) چون صدای مهاجمان را شنید با صدای بلند ناله کرد^(۹۷) و گفت: «پدر جان! ای رسول گرامی! بعد از تو پسر خطاب و فرزند ابی قحافه گرفتاریهای زیادی برای ما ایجاد کردند.»^(۹۸) گروهی از اطرافیان عمر با شنیدن ناله های زهرا گریه کنان بازگشتند، ولی عمر با عده ای دیگر باقی ماند.^(۹۹)

در این هنگام آن مصیبت بزرگ رخ داد و به دختر پیامبر(ص) جسارت نموده و خانه او را مورد هجوم قرار دادند. عمر که قبلاً تهدید نموده بود که اگر متحصنین از خانه زهرا خارج نشوند خانه را آتش می زند،^(۱۰۰) تهدید خود را عملی کرد، آتشی آورد تا خانه را بسوزاند.^(۱۰۱) فاطمه(س) به او فرمود: «ای پسر خطاب! آمده ای تا منزل ما را بسوزانی؟» وی جواب داد: «آری! مگر اینکه همچون دیگران بیعت نمائید.»^(۱۰۲)

او به این تهدید و آوردن آتش اکتفاء ننمود، بلکه تهدید خود را به مرحله عمل رسانید و در را آتش زد^(۱۰۳) و با فشار به در وارد خانه

گر دید که با مقاومت فاطمه (س) روبرو شد،^(۱۰۴) ضربه‌ای به پهلو
فاطمه زد که سبب سقط جنین فاطمه (س) گردید.^(۱۰۵)

بعد از گشودن در، مهاجمان با مقاومت امام (ع) و زبیر مواجه شدند که
باشمشیر کشیده تصمیم بر دفاع از خود داشتند. در این گیر و دار
شمشیر علی (ع) شکست^(۱۰۶) و مهاجمان جرات کرده و به خانه
فاطمه وارد شدند. زبیر هم مورد حمله قرار گرفت و دستگیر شد. وی
شعار «فقط علی» بر لب داشت.^(۱۰۷) فاطمه (س) فریاد می‌زد:
«از خانه‌ام بیرون روید و گر نه شما را نفرین خواهم کرد.»^(۱۰۸)

امام علی (ع) و زبیر دستگیر شدند و آنها را نزد ابوبکر آوردند تا بیعت
نمایند و عمر آن دو را به زور به سمت مسجد می‌کشید^(۱۰۹) و
می‌گفت: باید بیعت کنید چه از روی میل و چه با زور.^(۱۱۰) بنا بر
نقل ابن قتیبه عمر، امام (ع) را تهدید به قتل نمود.^(۱۱۱) امام (ع)
خطاب به آنها فرمود: «من به حکومت و فرمانروائی از شما سزاوارترم،
من با شما بیعت نمی‌کنم، شما باید با من بیعت کنید. شما علیه انصار به
خویشاوندی پیامبر (ص) استدلال کردید و آنها هم به همین دلیل زمام
حکومت را در اختیار شما قرار دادند. من هم همین دلیل شما را علیه
خودتان ارائه می‌دهم، پس اگر از هوای نفس پیروی نمی‌کنید و از خدا
می‌ترسید درباره ما به انصاف داوری نمائید و حق ما را در حکومت و
زمامداری به رسمیت بشناسید و گر نه وبال این ظلم که از روی علم و
عمد بر ما وارد می‌کنید، گریبانگیر شما خواهد شد.»^(۱۱۲)

عمر فریاد زد: «آزاد نمی‌شوی مگر آنکه بیعت کنی.» امام (ع)
در جواب فرمود: «ای عمر! از پستان خلافت بدوش که نیمی از آن
سهم تو خواهد بود. امروز اساس حکومت ابوبکر را محکم گردان تا فردا
به تو بسپارد. بخدا قسم! به سخن تو را می‌پذیرم و نه با او بیعت
می‌کنم.» ابو عبیده جراح پیش آمد و خواست با زبان، امام را نرم نماید.
وی ضمن شمردن فضایل امام (ع) جوانی ایشان را مانع رهبری
می‌شمارد و ابوبکر را به جهت ریش سفیدی برتر می‌داند.^(۱۱۳)

امام (ع) باز سخنانی ضمن رد بیعت، رهبری را حق خاندان پیامبر (ص)
می‌شمرد و مهاجرین را از نعمتهای هوای نفس بر حذر می‌دارد.^(۱۱۴)

بنا بر نقل مسعودی امام (ع) بعد از بیعت عمومی با ابوبکر به وی

گفت: «سرنوش ما را تباه کردی و با ما مشورت ننمودی و حق ما را نادیده گرفتی.» ابابکر جواب داد: «دست است، ولی من از بروز آشوب می ترسیدم.»^(۱۱۵)

امام (ع) در این جلسه بیعت ننمود و به خانه خود بازگشت.^(۱۱۶) از مطالب گذشته روشن گردید امام (ع) به میل خود با ابابکر بیعت ننمود و با وجود فشارهای زیاد عمر و سردمداران حکومت در مقابل آنها مقاومت ورزید و بدین وسیله اعتراض خود را اعلام نمود. معاویه نیز در یکی از نامه های خود به امام (ع)، خودداری حضرت از بیعت با خلفای بیعت ننموده، صریحا بیان می کند که از خلفا و اعمال آنها بیزار بوده و حاضر نیست به جهت مخالفت و بیزاری از خلفا از مردم معذرت خواهی کند.^(۱۱۷)

امام (ع) حتی با تهدید به قتل نیز مواجه می گردد، ولی باز بیعت نمی نماید. بنابر نقل ابن قتیبه هنگامی که امام (ع) را با زور از خانه بیرون می کشیدند و اصرار بر بیعت داشتند، حضرت فرمود: «اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟» گفتند: «در این صورت کشته خواهی شد.» امام (ع) فرمود: «با چه جرات بنده خدا و برادر رسول اکرم را خواهید کشت؟» مقاومت سرسختانه علی (ع) سبب شد که او را به حال خود واگذارند. امام (ع) از فرصت استفاده نمود و از ظلم سردمداران به پیامبر (ص) شکایت نمود و فرمود: **یا بن ام!** **القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی**^(۱۱۸) «برادر! پس از

درگذشت تو این قوم مرا ناتوان شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.»^(۱۱۹) مسعودی آورده است که دست امام (ع) را در حالی که بسته بود جلو آوردند و بزور بر دست و ابابکر کشیدند یعنی که بیعت نمودی.^(۱۲۰) از اینجامیزان صحت کلام برخی از مورخین روشن می شود که گفته اند: «ابابکر از علی (ع) نخواست با او بیعت کند او را مجبور به بیعت ننمود.»^(۱۲۱)

آیا دستور ابابکر که علی را با درشتی تمام به مسجد بیاورید و سخن دستیار او که امام علی (ع) را به قتل تهدید می کند و همچنین یورش به خانه علی (ع) و آتش زدن خانه او و اهانت به همسر گرامیش و دستگیری امام و زبیر، اجبار و اکراه نیست؟ هر خردمند منصف

این اجبار را می‌فهمد اگر چه از آن سوء استفاده کند، لذا معاویه در توجیه برخی فشارها و تهدیدهایش طی نامه‌ای به فرزند ابابکر، گوشزد می‌کند که خلیفه اول و دوم برای اخذ بیعت از امام، فشارها بر وی وارد کرده و حتی تصمیم بر قتل وی داشتند.^(۱۲۲)

نه تنها در مورد بیعت با ابابکر، امام (ع) مورد تهدید قرار می‌گیرد، بلکه در زمان انتخاب عثمان نیز چنین حادثه‌ای اتفاق افتاد. بلاذری در انساب الاشراف می‌نویسد: «وقتی عبدالرحمن ابن عوف و همراهانش با عثمان بیعت کردند، علی (ع) که ایستاده بود، نشست و بیعت نکرد. عبدالرحمن گفت: بیعت کن و گر نه تو را خواهم کشت و در آن جلسه هیچ کس جز وی شمشیر به همراه نداشت. علی (ع) خشمناک گردید و از جلسه خارج گردید. اصحاب شوری او را تعقیب کرده و گفتند: یا بیعت کن و یا اینکه با تو خواهم جنگید. آنگاه برگشت و بیعت نمود.»^(۱۲۳) مورخین دیگر نیز تهدید عبدالرحمن را نقل کرده‌اند.^(۱۲۴)

گفتنی است این تهدید از وصیت عمر ناشی شده بود که در جریان شوری گفت: اگر ۵ نفر از اعضای شوری اتفاق نمودند و یک نفر مخالفت کرد وی را گردن بزنید و اگر ۴ نفر دارای یک رای بودند و دو نفر مخالف بودند آن دو را اعدام کنید و...^(۱۲۵)

با آنچه گذشت روشن می‌شود روایتی که برخی نقل کرده‌اند که امام (ع) به حکومت خلفا راضی بوده است کاملاً باطل می‌باشد. مانند آنکه ابن عبدربه اندلسی می‌گوید: ابابکر به علی (ع) هنگامی که او را به مسجد می‌بردند گفت: «آیا فرمانروائی ما را ناخوش داری؟» علی (ع) جواب داد: «نخیر! لکن قسم خورده‌ام تا مادامی که قرآن را جمع نکرده‌ام لباس نپوشم و از منزل خارج نگردم.»^(۱۲۶)

زمان بیعت امام با ابابکر

قبلاً بیان شد که امام علی (ع) در مقابل جریان سقیفه موضع می‌گیرد و حتی با وجود تهدید به قتل، حاضر به بیعت نمی‌شود، اما در مورد این که امام (ع) در چه زمانی با ابابکر بیعت نمود روایات مختلفی وجود دارد.

برخی از مورخین روایاتی نقل کرده‌اند که امام (ع) در همان روز اول،

با ابابکر بیعت نمود. طبری در تاریخ خود از شخصی به نام ولید نقل می‌کند: «هیچ کس در جریان بیعت با ابابکر مخالف نبود، تنها برخی از مرتدین اعتراض کردند و هیچ یک از مهاجرین از بیعت با او سر باز نزد ابابکر هم هیچ کس را به بیعت دعوت ننمود، همه از روی میل بیعت کردند.» و نیز از قول حبیب ابن ابی ثابت نقل می‌کند: «علی (ع) در خانه خود نشسته است. علی (ع) با عجله برای بیعت حاضر گردید بطوری که عبای خود را نپوشیده بود، زیرا نمی‌خواست در بیعت با ابی بکر تاخیر نماید، آنگاه در مسجد شخصی را دنبال لباس خود روانه کرد.»^(۱۲۷)

ابن کثیر نیز بیعت امام را در همان روز اول یا دوم می‌داند و معتقد است امام (ع) در هیچ لحظه‌ای از ابابکر کناره نگرفت و در تمام نمازهای وی شرکت نمود.^(۱۲۸)

این سخنان با مراجعه به تاریخ و مطالعه شرایط موجود در آن زمان صحیح به نظر نمی‌رسد. اگر چنانکه طبری و ابن کثیر می‌گویند: امام (ع) برای بیعت سر از پا نمی‌شناخت، پس دستور ابابکر به تفتیش خانه علی (ع) و سوزاندن خانه توسط عمر چه لزومی داشت؟ حقیقت آن است که امام (ع) برای آنکه اعتراض خود را به گوش جهانیان برساند به مدت شش ماه با ابابکر بیعت ننمود و تا مادامی که فاطمه زهرا (ع) در قید حیات بود با وی بیعت نکرد.^(۱۲۹) بنا بر گفته مورخین نه تنها امام، بلکه هیچ یک از بنی هاشم مادامی که فاطمه (ع) زنده بود با ابوبکر بیعت ننمودند.^(۱۳۰)

ابن حزم که از مدافعان سر سخت خلفا و از کینه‌توزان اهل بیت پیامبر (ص) به شمار می‌رود در این مسئله پذیرفته که علی به مدت شش ماه با ابابکر بیعت ننموده است.^(۱۳۱) مؤلف «الکامل» نیز ضمن نقل حدیث طبری، آن را مردود می‌شمرد و می‌گوید: «آنچه به نظر صحیح می‌رسد این است که علی (ع) بعد از ۶ ماه بیعت نمود و قبل از آن بیعت نکرد.»^(۱۳۲)

علاوه بر آن سند روایت طبری، سیف ابن عمر تمیمی (متوفای ۱۷۰ هـ) قرار دارد که علمای رجال وی را تضعیف کرده و سخنش را معتبر نمی‌دانند. یحیی ابن معین احادیث او را ضعیف و بی‌ارزش

می‌داند و نسائی و حاکم و ابن حجر نیز وی را فردی غیر موثق می‌شمرند.^(۱۳۳)

بلاذری می‌نویسد: هنگامی که ارتداد عرب پیش آمد عثمان نزد علی (ع) رفت و گفت: «ای پسر عمو! تا وقتی تو بیعت نکنی کسی برای این جنگ بیرون نخواهد رفت و... آن قدر از این مطالب در گوش اوزمزمه کرد تا او را نزد ابابکر برد. پس از آن که علی (ع) بیعت نمود، مسلمانان خوشحال گشته و کمر به جنگ مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد.»^(۱۳۴)

احادیث جعلی

روایات زیادی از طریق اهل سنت وارد شده است که امام علی (ع) از پیامبر (ص) نقل می‌کند: «خلافت بعد از من، از آن ابوبکر و سپس عمر و عثمان می‌باشد.» و امام نیز در ضمن آن احادیث افضلیت و برتری ابابکر را می‌پذیرد.^(۱۳۵) اگر واقعا امام علی (ع) ابوبکر را برای احراز مقام رهبری، از خود برتر می‌دانست، پس چرا به مدت ۶ ماه با او بیعت ننمود؟ و چرا در جریان دستگیری خود فرمود: «شما باید با من بیعت کنید، زیرا من به خلافت سزاوارترم»^(۱۳۶) و چرا...؟ این روایات در اعصار بعد و مخصوصا دوره امویان برای توجیه خلافت ساخته شده و آنگاه به علی (ع) نسبت داده‌اند.

ج: استمداد از مسلمانان مدینه برای برگرداندن خلافت

امام علی (ع) برای آنکه بر مسلمین اتمام حجت شود تا بعدها کسی سکوت امام را دلیل بر انصراف ایشان از رهبری اسلامی تلقی ننماید و نیز برای اعتراض به دستگاه حاکم به در خانه‌های مسلمانان مدینه آمد و آنها را به یاد سفارشات پیامبر (ص) در زمینه خلافت بعد از خود انداخت و از آنها برای ارجاع رهبری به مسیر اصلی‌اش کمک خواست. ابن ابی الحدید در این زمینه می‌گوید: «امام علی گاهی با فاطمه و فرزندانش، حسن و حسین (ع) به کنار خانه مسلمین مدینه می‌آمد و از آنها طلب کمک می‌کرد.»^(۱۳۷)

سلمان که خود شاهد صحنه بوده است چنین نقل می‌کند: «علی (ع) فاطمه (س) را بر الاغی سوار کرد و دست دو فرزندش حسن (ع) و حسین (ع) را گرفت و به در خانه اهل بدر برد و حق خویش

را به آنها یادآوری کرد، و طلب کمک نمود. تنها چهل و چهار نفر جواب مثبت دادند. امام (ع) دستور داد صبح هنگام با سرهای تراشیده و اسلحه، برای بیعت با ایشان تا حد مرگ حاضر گردند. سپیده صبح که دمید تنها چهار نفر حاضر شدند: من، ابوذر، مقداد و زبیر.^(۱۳۸)

معاویه در نامه‌ای به امام (ع) همین جریان را برایشان خرده می‌گیرد و زخم زبان می‌زند که تو، همسر و فرزندان ره به در منازل اهل بدر و سابقین در اسلام بردی و از آنها کمک خواستی، ولی جز ۴ و ۵ نفر به توجواب مساعد ندادند.^(۱۳۹)

هنگامی که امام نزد انصار می‌رفت بعضی چنین عذر می‌آوردند «اگر قبل از بیعت با ابی‌بکر شما به سوی ما می‌آمدید، با شما بیعت کردیم.»

امام (ع) در پاسخ می‌فرمود: «چگونه جسد پیامبر (ص) را بر زمین تنها گذارم و به فکر خلافت باشم!»^(۱۴۰)

رسول خدا (ص) در اولین ساعات روز دوشنبه دیده از جهان فرو بست. اما مساءً له حکومت، مردم را از تجهیز حضرت غافل نمود. در این مدت نخست به سخنرانیها در سقیفه و انتخاب ابابکر پرداختند و آنگاه بیعت عمومی در روز سه شنبه مشغول گشتند و بعد از آن به فکر جنازه پیامبرشان افتادند.^(۱۴۱)

برخی از مورخین نقل کرده‌اند جنازه پیامبر (ص) سه روز بر زمین ماند،^(۱۴۲) ولی لا اقل از بامداد روز دوشنبه تا شامگاه سه شنبه آن پیکر مطهر دفن نگردید.^(۱۴۳) چنان از دفن پیامبر (ص) غافل شدند که با صدای بیلها از خاک سپاری پیامبر اطلاع یافتند.^(۱۴۴) عایشه نیز که پدرش به خلافت رسیده است، با آسودگی کامل به خواب ناز فرو رفته و بدن شوهر خود و پیامبر خدا را رها کرده است و از صدای بیلها در نیمه شب متوجه دفن پیامبر می‌گردد.^(۱۴۵)

ابوبکر و عمر نیز که به حکومت دست یافته‌اند در پوست خود نمی‌گنجد و فراموش کرده‌اند که حکومت را با نام پیامبر (ص) به دست آورده‌اند، این دو نیز در دفن پیامبر (ص) شرکت نداشتند.^(۱۴۶) اگر امام علی (ع) و عباس (عموی پیامبر (ص)) و چند تن دیگر از اقوام و

آزادشده‌های پیامبر نبودند که به تجهیز بدن حضرت بپردازند معلوم نبود که چند روز دیگر پیکر مطهر حضرت به خاک سپرده می‌شد.

پاورقی

- ۱- هلالی، سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد (ص)، ص ۱۸۲ و ۲۴۳.
- ۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۳.
- ۳- ابن عباس به امام علی (ع) می‌گفت: «قریش تو را دوست ندارند، زیرا (تنها) در جنگ بدر بسیاری از بهترین مردان آنها را کشته‌ای.» مشابه این سخن از عثمان نیز نقل شده است. شخصی از امام سجاد علی بن الحسین پرسید: چرا قریش علی (ع) را دوست ندارند؟ حضرت فرمود: زیرا گروه اول آنها راروانه جهنم نموده و آخرین گروه از آنها را (در فتح مکه) ذلیل نمود. ابن عساکر، علی، ترجمة الامام علی، ج ۲، ص ۲۲۹.
- ۴- ابن جوزی حنفی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۳۰.
- ۵- قاضی تستری، سید نورالله، احقاق الحق، ج ۶، ص ۱۸۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷، ابن عساکر، علی، ترجمه الامام علی من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۲۲ و ۳۲۴. محشی محترم ابن حدیث را از مسند بزار و مجمع الزوائد و مجمع الزوائد و معجم الکبیر طبرانی و فضائل احمد ابن حنبل و میزان الاعتدال ذهبی و مناقب خوارزمی و فرائد السمطین و غایة المرام نقل کرده است، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۶.
- ۶- طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۶، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۳.
- ۷- روایات نماز ابی بکر: ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲۴-۲۱۵، ابن کثیر، اسماعیل، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۴۶۷-۴۵۹، طبری، محمد، تاریخ ج ۳، ص ۱۹۸-۱۹۶.
- ۸- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹ ص ۱۹۶.

- ۹- بخاری، محمد ابن اسماعیل، صحیح، ج ۱، حدیث ۶۶۴ و ۷۱۳، ابن جوزی، ابوالفرج، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴.
- ۱۰- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۱۵- ۲۲۴.
- ۱۱- طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۱۹۶، زینی دحلان، السيرة، حاشية السيرة الحلبيه، ج ۳، ص ۳۴۰، ابن جوزی، ابوالفرج، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۹۳. ۱۲- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۷.
- ۱۳- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۳.
- ۱۴- همان مدرک، ج ۹، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.
- ۱۵- ابن جوزی، ابوالفرج، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۹۷.
- ۱۶- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۴- ۲۴۲، بخاری، محمد ابن اسماعیل، صحیح، ج ۱، ص ۵۷، حدیث ۱۱۴، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۳۱، طبری، محمد ابن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳- ۱۹۲، ابن اثیر، علی الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۷، ابن کثیر، اسماعیل، السيره النبويه، ج ۴، ص ۴۵۱ - ۴۵۰.
- ۱۷- همان مصادر.
- ۱۸- همان مصادر.
- ۱۹- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۸- ۷۷. سخن عمر کاملاً صحیح است، زیرا پیامبر (ص) بارها تمسک به عترت خود را مانع از گمراهی مردم می دانست و بنابر حدیثی که قبلاً نقل کردیم، پیامبر (ص) به انصار فرمود: «بعد از من به علی تمسک جوئید که گمراه نشوید» هنگام مرگ هم تصمیم بر نوشتن وصیتی داشت که مانع از گمراه شدن مسلمین شود.
- ۲۰- ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۲، ص ۲۶۵.
- ۲۱- همان مدرک، ص ۲۶۶- ۲۷۰.
- ۲۲- طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۱ و ۲۲۰، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۰، ابی الفداء اسماعیل، تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۴، زینی دحلان، احمد، السيرة، حاشیه السيرة، الحلبيه، ج ۳، ص ۳۵۱، طبری، احمد، الرياض النضرة، ج ۱، ص ۱۴۳.
- ۲۳- حلبی، علی، السيره، ج ۳، ص ۳۵۴، ابن هشام، عبدالملک، السيرة، ج ۴، ص ۳۰۶، طبری، محمد ابن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰.

- ٢٤- عمرو ابن قيس بن زائدة كه بارها از طرف پیامبر (ص) به عنوان سرپرست مدینه هنگام سفر حضرت تعیین گردیده بود آیه و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم...» (آل عمران / ١٤٤)، و آیه «انك ميت و انهم ميتون» (زمر / ٣٠) را تلاوت می کنند، ولی عمر به آن اعتناء نمی نماید. ابن كثير، البداية و النهايه، ج ٥، ص ٢٤٣.
- ٢٥- ابن اثير، على ابن ابى الكرم، الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٧-٨، ابن كثير، اسماعيل، السيرة النبويه، ج ٤، ص ٤٥٣، زينى دحلان، احمد السيرة، حاشيه الحلبيه، ج ٥، ص ٢٤٣.
- ٢٦- همان مصادر.
- ٢٧- همان مصادر
- ٢٨- همان مدرک (الكامل، ص ٦) و نیز ابن كثير، همان مدرک، طبرى، محمد، تاريخ، ج ٣، ص ١٩٤، زينى دحلان سيد احمد، السيرة، حاشية السيرة الحلبيه، ج ٣، ص ٣٣٨، محب طبرى، احمد الرياض النضرة، ج ١، ص ١٥٠.
- ٢٩- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٢٧٠-٢٦٨، طبرى، محمد، تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٢٠١، ابن اثير، على، الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ١٠، ابن هشام، عبد الملك، السيرة النبويه، ج ٤، ص ٣٠٧، ابن كثير، السيرة النبويه، ج ٤، ص ٤٨١ و نیز البداية و النهايه، ج ٥، ص ٢٤٢.
- ٣٠- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٢٦٧.
- ٣١- طبرى، محمد ابن جرير، تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٢٠٦، ابن اثير، على، الكامل، ج ٢، ص ١٢، ابن كثير، اسماعيل، البداية و النهايه، ج ٥، ص ٢٤٦.
- ٣٢- طبرى، همان مدرک ص ٢١٩، ابن اثير، على، الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ١٣.
- ٣٣- طبرى، محمد ابن جرير، تاريخ الطبرى، ج ٣، ص ٢٠٣.
- ٣٤- طبرى محمد ابن جرير، تاريخ الطبرى، ج ٣، ص ٢٠٢، ابن اثير، على، الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ١٤، ابن قتيبه دينورى، عبدالله، الامامة والسياسة، ج ١، ص ٦ و ٩، حلبى، على، السيرة، ج ٣، ص ٣٥٧.
- ٣٥- طبرى، همان مدرک، ص ٢٠٣، ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ٣٩.

- ۳۶- طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۲۱، حلبی، علی، السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۳۵۸.
- ۳۷- طبری، همان، ص ۲۲۳.
- ۳۸- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۰.
- ۳۹- طبری، محمد، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۶ و ۲۲۲ و ۲۲۳، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۴، ابن هشام، عبدالملک، السیرة النسبویة، ج ۴، ص ۳۱۱، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۶۴، مفید، محمد ابن نعمان، مصنفات، ج ۱، ص ۱۱۶، ابن جوزی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۶۰، ابن قتیبه دینوری، عبدالله، الامامة و السیاسة، ج ۲، ص ۱۰، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۹.
- ۴۰- طبری، همان مدرک، ص ۲۲۲، حلبی، علی، السیرة، ج ۳، ص ۳۵۹.
- ۴۱- طبری، همان مدرک، ابن اثیر، علی، الكامل، ج ۲، ص ۱۴، ابن قتیبه، عبدالله، الامامة و السیامة، ج ۱، ص ۱۰، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۹.
- ۴۲- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۲۳. عمر در زمان حکومت خود به این تهدید عمل کرد. فردی را به شام محل سکونت سعد برای ترور وی فرستاد. سپس دستگاه حاکم آن ره به جن نسبت داد. ابن عدریه اندلسی، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷.
- ۴۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶.
- ۴۴- ابن جوزی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۶۰، هلالی، سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد، ص ۱۸۶، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۲.
- ۴۵- مفید، محمد، مصنفات، ج ۱، ص ۱۱۶.
- ۴۶- طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳، ابن قتیبه دینوری، عبدالله، الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۱، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱ و ج ۶، ص ۱۱، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴، ابن اثیر، علی، الكامل، ج ۲، ص ۳۲۵، مفید، محمد، مصنفات، ج ۱۳، ص ۴۹، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۴۷- ابن ابی الحدید، شرح نهج الكامل، ج ۱، ص ۱۷۴.
- ۴۸- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹، هلالی، سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد حدیث شماره ۳.

- ۴۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰.
- ۵۰- ابن جوزی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۶۰ و ۶۱.
- ۵۱- مانند آنچه ابن اعثم کوفی می گوید: جملگی به اتفاق با ابی بکر بیعت کردند و بر یکدیگر سبقت می نمودند و جمع مهاجر انصار بی اکراه و انکار با وی بیعت کردند: الفتوح، ص ۶ و نیز سخن طبری که آورده است: هیچ فردی از مهاجرین با بیعت با ابابکر مخالف نبود، تنها برخی از مرتدین با وی مخالفت نمودند. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۷.
- ۵۲- طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۴۲۶، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۷۶، مسعودی، علی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۴.
- ۵۳- منطقه ای است که اول حجاز و آخر شام محسوب می شده است. رومی بغدادی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۱۱.
- ۵۴- ذهبی، محمد، اسیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۰، طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۷، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۰، ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳: مؤلف این کتاب آورده است که عمر در زمان مرگش گفت: «اگر اباعبیده و یا معاذ در قید حیات بودند آنها را انتخاب می کردم.»
- ۵۵- ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۵، ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۱۲، مسعودی، علی، مرج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۳، طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۴۲۷ و ۵۹۷، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۷۶ و ۱۲۴.
- ۵۶- ابن حجر عسقلانی، احمد، الاصابة، فی تمییز الصحابة، ج ۳، ص ۴۲۶.
- ۵۷- طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۰، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸، ابن قتیبه، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷.
- ۵۸- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۰، طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷، مسعودی، علی، اثبات الوصیه، ص ۱۱۱.
- ۵۹- ابن عبدالبر، یوسف، الستیعاب فی معرفة الاصحاب، حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۷۰، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۸۵.
- ۶۰- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۴، حلبی، علی، السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۲، کحاله، عمر رضا، اعلام النساء، ج ۴، ص

۶۱- توبه، آیه ۶۰.

۶۲- عاملی، شرف الدین، الفصول المهمه فی تالیف الامة، ص ۸۷.

۶۳- طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۵.

۶۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۵۸.

۶۵- و از این رو عده‌ای از اصحاب رسول خدا(ص) بیعت با ابی بکر را

بدون مشورت با مسلمین می‌دانستند. ابن عبدیره، العقد الفرید، ج ۴،

ص ۲۶۶.

۶۶- طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۰۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج

۲، ص ۲۶، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۸، محب طبری، احمد،

الریاض النضرة، ج ۱، ص ۲۳۳، حلبی، علی، السیره، ج ۳، ص ۳۶۳، متقی

هندی، علی، کنز العمال، ج ۵، ص ۶۴۹.

۶۷- متقی هندی، همان، ص ۶۴۷-۶۴۸.

۶۸- ماوردی، علی، الاحکام السلطانیة، ص ۶-۷.

۶۹- صنعائی، عبدالرزاق، المصنف، ج ۷، ص ۱۵۵.

۷۰- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳.

۷۱- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷، و نیز دینوری، ابن

قتیبه، الامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۱، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه،

ج ۶، ص ۱۱، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳.

۷۲- رضی، نهج البلاغه، خطبه سوم.

۷۳- کلمه (ادلی) از مصدر ادلاء می‌باشد و امام این کلمه را از آیه ۱۸۸

بقره اقتباس کرده است که در مورد رشوه می‌فرماید: و لا تاکلوا

اموالکم بینکم بالباطل و تداوا بها الی الحکام ابن ابی الحدید، شرح

نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۲.

۷۴- الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۴: ابابکر می‌گفت: «اقیلونی

بیعتی» ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۸.

۷۵- نام ابابکر عبدالله ابن عثمان بوده است.

۷۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵، طبری، محمد،

تاریخ، ج ۳، ص ۴۲۹، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۸۰.

۷۷- امام در خطبه سوم نهج البلاغه به این مطلب اشاره می‌کند: «و

- مال الاخر لصهره.)) ام كلثوم همسر عبدالرحمن، خواهر عثمان بوده است. ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۸، ص ۲۳۱-۲۲۹.
- ۷۸- طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۳، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۴، ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۷۵.
- ۷۹- طبری، همان مدرک، ص ۲۳۸.
- ۸۰- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۹.
- ۸۱- ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۶.
- ۸۲- ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷.
- ۸۳- همان مصدر، ج ۱، ص ۸.
- ۸۴- طبری، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۲.
- ۸۵- طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۰۵.
- ۸۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹، سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد، حدیث سوم، در گفتار قبل قسمتی از جو خفقان و ارباب بیان شد.
- ۸۷- مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۹۹-۱۹۸، ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷. وی تنها امام علی (ع) و عباس و زبیر و سعد ابن عباد را نام می برد، شرف الدین موسوی، سید عبدالحسین، الفصول المهمه، ص ۵۳، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۶، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴.
- ۸۸- پیامبر (ص) دستور داد درهای منازلی که به مسجد باز می شد مسدود گردد، ولی تنها در خانه زهرا (س) ره به حال خود رها نمود. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۳، ابن جوزی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۴۱.
- ۸۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۹۰- ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲، طبری، ج ۳، ص ۲۰۲، هلالی، سلیم بن قیس، اسرار آل محمد، ص ۱۷۷، ابن ابی الحدید همان مدرک.
- ۹۱- ابن قتیبه، همان مدرک، آل محمد، ص ۱۷۷، ابن ابی الحدید همان

مدرک.

۹۲- جنازه پیامبر (ص) که در اول صبح دوشنبه رحلت نمود در شب چهارشنبه به خاک سپرده شد. طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۱۷.

۹۳- ابن قتیبه، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳، کحاله، عمر رضا، اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴.

۹۴- ابن قتیبه و کحاله، همان مدرک، هلالی، سلیم بن قیس، اسرار آل محمد، ص ۱۷۵.

۹۵- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

۹۶- ابن عدریه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۴۷، ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ، ج ۱، ص ۱۶۵.

۹۷- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶.

۹۸- دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳، هلالی، سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد، ص ۱۷۹، کحاله، رضا، اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۵.

۹۹- همان مصدر.

۱۰۰- طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۶، ابن قتیبه دینوری، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۰۱.۱۲- ابن عبد ربه اندلسی، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۴۷، ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۵، کحاله، عمر رضا، اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴. بلاذری نقل می کند که عمر گفت: آری (آتش آورده‌ام) و این عمل قوی تر است از آنچه پدرت آورده است: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

۱۰۲- همان مصدر

۱۰۳- مسعودی، علی، اثبات الوصیه، ص ۱۱۰.

۱۰۴- هلالی، سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد، ص ۱۷۷، شهرستانی، محمد، الملل و النحل، ج ۱، ص ۷۷. به نقل از نظام. به نقل از نظام. بی احترامی به خانه وحی دستاویزی برای آیندگان شد بطوری که عبدالله ابن زبیر، محمد ابن حنفیه و ابن عباس و گروهی دیگر را محاصره نمود و هیزمهای فراوانی برای آتش زدن آنها فراهم کرد. برادرش عروه برای این عمل، به کار عمر در کنار خانه زهرا استدلال می نمود: ابن ابی

الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۴۷، مسعودی مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۰.

۱۰۵- شهرستانی، همان مدرک، هلالی، همان مدرک، ص ۱۸۰، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳. و سپس از استادش نقل می‌کند: اگر پیامبر زنده بود، دستور اعدام کسانی که فاطمه را ترساندند تا جنین خود را سقط کرد، صادر می‌کرد. مسعودی، علی، اثبات الوصیه، ص ۱۱۰.

۱۰۶- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۱۰۷- دینوری، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۱، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴، طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳، ابن اثیر، علی الکامل، ج ۲، ص ۳۲۵.

۱۰۸- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۶.

۱۰۹- طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۰۳، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰. معاویه در نامه سرزنش آمیزی به امام (ع) می‌نویسد: آیا یادداری که تو را چون شتری مهار کرده برای بیعت به مسجد می‌بردند؟ و امام (ع) در جواب نوشت: برای یک مؤمن ننگ نیست که مظلوم واقع شود. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۲۸، ابن مزاحم، نصر، نصر، وقعة صفین، ص ۸۷ و ۸۸.

۱۱۰- طبری، همان مدرک، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳.

۱۱۱- ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳، کحاله، عمر رضا، اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴. ۱۱۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱، و ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح، ص ۶ و ۷، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۲. امام (ع) در نامه به معاویه نیز به این مطلب اشاره می‌کند که اگر مهاجرین با استدلال به قرابت با پیامبر (ص) علیه انصار استدلال کردند پس حکومت حق ما بوده است. نهج البلاغه نامه ۲۸.

۱۱۳- آیا واقعا مسن بودن فردی دلیل بر اولویت او برای خلافت می‌گردد؟ مگر در بین صحابه پیامبر پیرتر از ابابکر وجود نداشت؟ علامه امینی در الغدیر، ج ۷، ص ۲۷۰ نام چهل نفر از صحابه پیامبر که از نظر سنی بزرگتر از ابوبکر بودند را نام می‌برد که در بین آنها افرادی

نظير سلمان وجود دارند.

۱۱۴- ابن وقتیبہ، الامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱ و ص ۱۲، ابن اعثم كوفی، احمد، الفتوح، ص ۷.

۱۱۵- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۶. وی در این سخن به پایمال شدن حق امام (ع) اعتراف می نماید.

۱۱۶- ابن اعثم كوفی، احمد، الفتوح، ص ۸.

۱۱۷- نصر ابن مزاحم، وقعة صفین، ص ۹۰.

۱۱۸- اعراف، آیه ۱۵۰.

۱۱۹- ابن قتیبہ، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳۰، هلالی، سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد، ص ۱۸۰ و ۱۸۶، مسعودی، علی، اثبات الوصیه، ص ۱۱۰.

۱۲۰- مسعودی، علی، اثبات الوصیه، ص ۱۱۰.

۱۲۱- ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

۱۲۲- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۲، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۱۹.

۱۲۳- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

۱۲۴- ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۷، طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۳، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۱.

۱۲۵- طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۲۹، ابن قتیبہ، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۴، ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۵، مسعودی، علی، اثبات الوصیه، ص ۱۱۲.

۱۲۶- ابن عبدربه، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۴۷، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷. شبیه آن را حلبی در السیره، ج ۴، ص ۳۶۰ آورده است.

۱۲۷- طبری، محمد، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۷.

۱۲۸- ابن كثير، اسماعیل، السیره النبویه، ج ۴، ص ۴۹۵.

۱۲۹- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۰، یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ص ۱۲۶، ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶، ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ ابی الفداء، ج

- ۱، ص ۱۶۵، ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۶۰ و ۶۱.
- ۱۳۰- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۶، طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸ به نقل از زهری، ابن اعثم، احمد، الفتوح، ص ۸، حلبی، علی، السیرة الحلبيه، ج ۳، ص ۳۶۰.
- ۱۳۱- ابن حزم، علی ابن احمد، الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.
- ۱۳۲- ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۱۰.
- ۱۳۳- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹۳.
- ۱۳۴- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.
- ۱۳۵- برای مطالعه، درباره متن و میزان صحت این روایات به الغدیر ج ۵، ص ۳۷۵-۲۹۷ و نیز ج ۸، ص ۴۱، ص ۴۱-۳۶.
- ۱۳۶- ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۱، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱.
- ۱۳۷- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۴، کحاله، عمر رضا، اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴.
- ۱۳۸- سلیم ابن قیس هلالی، اسرار آل محمد (ص)، حدیث ۴، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۴. طبرسی در احتجاج، ج ۱، ص ۱۸۸ نیز به این مطلب اشاره می کند.
- ۱۳۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷.
- ۱۴۰- ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲، کحاله، عمر رضا، اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۴. مشابه این سخن را اما در جواب عباس عمومی خود که بلافاصله بعد از فوت پیامبر (ص) خواستار بیعت با علی (ع) شد، بیان داشته است. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۸.
- ۱۴۱- ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۱۴، طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۱۳، ابن اثیر، علی کامل، ج ۲، ص ۹.
- ۱۴۲- ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ، ص ۱۶۰، طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۱، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۲، ص ۲۷۳.
- ۱۴۳- ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۲، ص ۲۷۳، ابن خلدون، عبدالرحمن تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۶۲ و ص ۶۳، محب طبری، احمد، الرياض النضرة، ج ۱، ص ۲۳۷، ابن هشام، عبدالملک، السیرة، ج ۴، ص

۳۱۴، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۹، طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۱۳.

۱۴۴- ابن سعد، همان مدرک، ص ۳۰۴.

۱۴۵- ابن سد، الطبقات، ج ۲، ص ۳۰۵، طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۱۳.

۱۴۶- عسکری، سیدمرتضی، ویژگیها و دیدگاههای دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۱۹۰ به نقل از متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۰.

استدلالهای امام علی بر برتری خود برای رهبری امت اسلامی

مقدمه

ما در این گفتار بر آن نیستیم که به ذکر تمام استدلالهای حضرت علی(ع) درباره برتری خویش جهت رهبری امت اسلامی بپردازیم، چرا که ذکر همه آنها به نگاشتن کتاب مستقلی نیاز دارد، بنابراین به ذکر چند نمونه اکتفاء می‌نماییم.

امام گاهی به بیان فضایل اهل بیت پیامبر(ع) (که خود نیز یکی از آنان است) پرداخته و گاه شایستگی خویش را برای تصدی رهبری امت اسلامی بیان می‌نماید و در این زمینه به سه اصل استناد می‌جوید:

۱- وصیت و نص رسول خدا(ص) به جانشینی علی(ع) بعد از خود.

۲- بیان شایستگی اهل بیت(ع) به ویژه شخص حضرت علی برای هدایت و رهبری جامعه بعد از پیامبر(ص).

۳- اشاره به روابط نزدیک خود با رسول گرامی(ص).

۱- نص و وصیت پیامبر(ص)

امام علی(ع) در موارد زیادی واقعه غدیر خم را یادآور می‌شد، روزی که در آن پیامبر(ص) ایشان را به عنوان رهبر بعد از خود نصب کردند. امام(ع) در میان جمعی از اصحاب پیامبر(ص) که خلفا نیز در بین آنها بودند جریان غدیر را یادآور شده و فرمودند:

لذک اقامنی لهم اماما و اخبر هم به بغدیر خم

«رسول خدا در روز غدیر خم مرا رهبر مردم معین نمود، وای! وای! وای! بر آنکس که در قیامت خدا را در حالی که دامنش آلوده به ظلم بر من باشد ملاقات کند.»^(۱)

هنگامی که خواستند به زور از امام (ع) برای ابی بکر بیعت بگیرند، جریان غدیر را یادآور شد و در این باره از مردم اعتراف گرفت،^(۲) همانگونه که در جریان شورائی که از طرف عمر برای جانشینی بعد از تشکیل شد^(۳) و نیز در زمان عثمان به حدیث غدیر استدلال فرمود.^(۴)

ایشان در نهج البلاغه می فرماید: «و فیهم الوصیه» «وصیت رسول خدا (ص) درباره آنان (اهل بیت پیامبر) می باشد.»^(۵) مراد از وصیت در این خطبه چیست؟ آیا مراد این است که پیامبر (ص) اهل بیت خویش را وصی قرار داده یا اینکه در مورد رعایت حال اهل بیت به مردم توصیه کرده و یا اینکه مراد، سفارش پیامبر (ص) به رهبری امام علی (ع) بعد از خود می باشد؟ با دقت در همین خطبه می توان با مطلب بالا پی برد. در جملات قبلی امام (ع)، اهل بیت را بر تمام امت برتری داده و رهبری را حق ایشان دانسته و تنها آنها را شایسته رهبری امت اسلام می داند.^(۶) در جمله بعدی می فرماید: «الان حق به اهلش برگشته و به جایگاه اصلی اش که از آن خارج شده بود باز گردید.»^(۷) این خطبه در زمان حکومت امام، پس از دوران خلفا بیان گردیده است. امام در این خطبه و نیز در موارد دیگر حکومت اسلامی را حق مسلم و بالفعل خود می داند و تاءکید می کند که خلفای قبلی حق قطعی وی را ربوده اند. زمانی حکومت اسلامی حق امام است که از ناحیه پیامبر (ص) نصی در زمینه رهبری ایشان وجود داشته باشد.

در اینجا به برخی از سخنان حضرت علی که رهبری پس از پیامبر (ص) را حق بالفعل خود دانسته و غضب آنرا ظلم به خویش می داند اشاره می کنیم: «فو الله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض الله نبیه»^(۸) «از زمان رحلت رسول اکرم (ص) همواره حق مسلم من، از من سلب شده است.»

شخصی در حضور جمعی به امام (ع) گفت: ای پسر ابوطالب! تو بر امر خلافت حریمی! حضرت در جواب فرمود: «بل انتم والله لا حرص و ابعد و انا اخص و اقرب و انما طلبت حقالی و انتم تحولون بینی

وبینه فلما قرعته بالحجة في الملاء الحاضرين هب لا يذرى ما يجيبني به: بلکه شما از من به خلافت حریص ترید در حالی که از نظر شرایط و موقعیت، بسیار از آن دورترید و من برای خلافت سزاوارتر و نزدیک ترم. من حق خود را می طلبم که شما میان من و آن مانع هستید و می خواهید مرا از آن منصرف سازید.»^(۹) آنگاه امام (ع) می فرماید: چون معترض را با استدلال مغلوب ساختم به خود آمد و زبانش سست شد بطوری که نمی دانست در جواب من چه بگوید.»^(۱۰) در ذیل همین خطبه، امام (ع) از قریش به درگاه ایزد متعال شکوه برده و می فرماید: «خدایا! از ظلم قریش و همدستان آنها به تو شکایت می کنم. اینان با من قطع رحم نمودند و مقام و منزلت بزرگ مرا تحقیر کردند و با هم اتفاق نمودند تا علیه امری که حق خاص من است، قیام کنند.»

همچنین در روز امام (ع) به حاضرین گوشزد نمود: حکومت اسلامی حق من است که اگر به من واگذار شود خواهم گرفت.^(۱۱) ابن ابی الحدید جمله دیگری از امام در این زمینه نقل می کند که امام می فرماید: «خدایا! قریش را رسوا گردان که حق مرا گرفته و آن را غضب کردند.» و هنگامی که می شنود شخص مظلومی فریاد می کشد، به او می گوید: «بیا با هم فریاد بزنیم که من هم دائما مظلوم واقع شده ام.»^(۱۲)

پس امام (ع) خلافت را حق مسلم خود دانسته و حکومت خلفای ثلاثه را غصب حق قطعی خود می داند. این ادعا بدون وجود نص از پیامبر (ص) سخنی گزاف خواهد بود. برخی از شارحین نهج البلاغه چون به این سخنان می رسند می گویند: مقصود امام (ع) این است که او از همه اصحاب پیامبر (ص) افضل و برتر است، لذا خلافت فقط زیننده و شایسته اوست، نه اینکه نصی از پیامبر (ص) در این زمینه وارد شده است.^(۱۳) این سخنی صحیح نیست، زیرا تنها داشتن برتری و شایستگی، حق بالقوه ایجاد می کند نه حق بالفعل، ولی امام (ع) خلافت را حق بالفعل خود دانسته، بطوری که رد رهبری خود را ظلم قریش به ایشان برشمرده و غصب حق خویش قلمداد می نماید، همانطور که عمر نیز بعدها به این حقیقت اعتراف نمود که به علی (ع) ظلم شده

است.^(۱۴) و تنها در صورتی حکومت اسلامی حق مسلم و بالفعل امام می‌شود و خلافت دیگران غصب و ظلم خواهد بود که از طرف پیامبر (ص) نصی در این زمینه وجود داشته باشد. سخن امام (ع) این نیست که چرا مرا با تمام شایستگی کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند، بلکه سخن این است که حق قطعی و مسلم مرا ربوده‌اند. این مطلب کاملاً از سخنان امام که علیه خلفا به حدیث غدیر تمسک می‌نمود، مشهود و معلوم است. امام (ع) خود و اهل بیت پیامبر (ص) را پرچمدار حق می‌داند، حقی که پیامبر (ص) در میان آنان باقی گذاشته و هر گونه سبقت بر اهل بیت یا جدائی از آنان را سبب خروج از دین و انحراف از آن قلمداد می‌کند.^(۱۵) اگر نصی از پیامبر (ص) نرسیده بود پیشی گرفتن برخی باعث خروج از دین نخواهد بود.

۲- شایستگی و لیاقت اهل بیت به ویژه شخص امام (ع)

در این قسمت سعی شده تا سخنان امام درباره مقام ممتاز اهل بیت بیان‌گشته و روشن گردد که علوم و معارف ایشان از یک منبع الهی سرچشمه می‌گیرد و سایر انسانها قابل مقایسه با آنان نیستند، لذا دیگران باید از اهل بیت تبعیت کنند. حضرت علی، اهل بیت (ع) را چنین معرفی می‌کند: «اهل بیت جایگاه راز خدا، پناهگاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او، گنجینه کتابهای او و کوههای دین اویند. خداوند به وسیله اهل بیت، پشت دین را راست کرده و تزلزلش را رفع نمود. هیچ‌یک از امت اسلامی با آل خود آنها نتوان برابر دانست. آنها ستون دین و پایه یقین هستند. تندروها باید به سوی آنها برگشته و دست از تندروی بردارند و کندروها باید خود را به آنها برسانند. شرایط رهبری مسلمین در آنها جمع است.» امام هنگامی که به خلافت رسید می‌فرماید: «الان حکومت به اهلش بازگشته است.»^(۱۶) امام (ع) در جای دیگر خود و اهل بیت را درخت نبوت و منزلگاه نزول رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معادن علوم و سرچشمه‌های حکمت معرفی می‌نماید،^(۱۷) آنها را مایه حیات علم و مرگ جهل می‌نامد که بردباری‌شان حکایت از میزان علم آنها می‌نماید و سکوتشان نشان دهند همراهی حکمت با منطق آنهاست، از این رو نه با حق مخالفت می‌ورزند و نه در آن اختلاف می‌کنند. آنها را پایه‌های اسلام و پناهگاه مردم

می‌نامد که به وسیله آنان حق به جایگاه خود بازگشته و باطل نابود می‌گردد. اینان دین را از روی فهم و بصیرت و برای عمل فرا گرفته‌اند، نه آنکه طوطی وار شنیده و ضبط کرده باشند.^(۱۸) آنها را جامه زیرین (پیامبر ص) و یاران واقعی و گنجینه‌های و دروازه‌های اسلام می‌نامد که برای شناخت اسلام از راه آنان باید وارد شد.^(۱۹)

در خطبه شقشقیه امام علی (ع) لیاقت و شایستگی خود را برای مردم بیان می‌کند. در همان روزهای اولیه حکومتش، هنگامی که شخصی از امام (ع) می‌پرسید: چه شد که در این مدت خانه نشین شدید و بعد از ۲۵ سال به خلافت رسیدند؟ امام در جواب فرمود: «و الله لقد تقمصها ابن ابي قحافة و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحا ينحدر عنى السيل و لا يرقى الى الطير،^(۲۰) به خدا سوگند فرزندان ابی قحانه (ابوبکر) پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به خلافت بسان محور است برای سنگ آسیا و از کوهسار وجود من، سیل علوم سرازیر می‌شود و اندیشه هیچ کس به قله افکار من نمی‌رسد.»

امام (ع) ضمن اشعاری (که در مقدمه آوردیم) به این حقیقت اشاره می‌کند که نقش او در پیشرفت اسلام از همه بیشتر بوده و اوست که مردم را به سمت اسلام راهنمایی می‌کند.

گاهی امام با جمله «سلونی قبل ان تفقدونی» علم بی پایان خود را به مردم ارائه می‌نمود. نهج البلاغه، خ ۹۳. مخالفین ایشان نیز منکر برتریهای حضرت نبودند و تنها دستاویزشان جهت ناتوان شمردن ایشان برای رهبری، جوانی حضرت بود که آن را مانع احراز حکومت می‌دانستند. هنگامی که امام (ع) از بیعت با ابابکر امتناع ورزید و فرمود: من برای خلافت از شما سزاوارترم، ابو عبیده جراح به ایشان گفت: «تو به خاطر علم و فضل و دین و فهم و سابقهات در اسلام و خویشاوندی با پیامبر (ص) برای خلافت سزاواری، ولی فعلا جوان هستی و اینها (ابابکر و...) پیران قوم تو هستند. تو زنده می‌مانی و در آینده به حکومت می‌رسی.» امام علی (ع) در جواب فرمود: «ما برای رهبری سزاوارتریم، زیرا قاری کتاب خدا و عالم به دین او و سنن پیامبر (ص) و کسی که بتواند امور ملت را بر عهده گیرد و سختیها را از

آنها دور کند و بین آنها به عدالت رفتار کند در بین ما هست»^(۲۱)

بسیار روشن است که مراد امام(ع) از این شخص، خود حضرت می باشد. در زمان حکومت ۵ ساله اش بارها فضایل خود را برای مردم بیان می نمود تا بهتر با شخصیت ایشان آشنا گردند. در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه چنین می فرماید: «من از جمله کسانی هستم که در راه خدا از سرزنش دیگران هراسی به دل را نمی دهند، چهره آنها سیمای راستگویان و سخنشان کلام خوبان است، (با عبادت و تفکر) آباد کننده شب و نور دهنده روزند، به طناب الهی که قرآن است چنگ می زنند، سنت های نیکوی خدا و پیامبر او را دوست دارند، اهل تکبر و خیانت و فساد نیستند، قلوبشان بهشتی است و بدنهایشان به اعمال (نیکو) مشغول است.»

از اموری که برای رهبر جامعه اسلامی بسیار لازم است داشتن علم و آگاهی از مکتب اسلام و قرآن است. علم خلفا قابل مقایسه با علم امام(ع) نبود و این حقیقت از مشکلاتی که در طول ایام خلافت آنها پیش می آمد و قادر به حل آنها نبودند و از امام(ع) استمداد می کردند، کاملاً روشن می گردد.

سیوطی هنگامی که روایات امام علی(ع) را با احادیث ابابکر در مورد تفسیر قرآن مقایسه می کند چنین می گوید: «از ابابکر در زمینه تفسیر، روایات کمی وارد شده است که از ۱۰ عدد تجاوز نمی کند، ولی از علی احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده و اوست که می گفت: هر سؤال دارید از من پرسید من پاسخ آن را از کتاب خدا خواهم داد، زیرا من اطلاع کافی از آیا دارم، تا جایی که زمان و مکان نزول آیات را هم می دانم»^(۲۲) سپس می گوید: «علت کمی روایات ابی بکر

کوتاه بودن عمر او بعد از پیامبر است.^(۲۳) این توجیه صحیح به نظر نمی رسد، زیرا برای همین چند سؤال تفسیری هم که از وی شد، پاسخ صحیحی نداشت و در همین دو سال نتوانست بیشتری از او می شد جهلش آشکارتر می گشت. ابابکر و عمر اطلاعی دقیقی از الفاظ قرآن نداشتند. هر دو معنای «اب»^(۲۴) را که یک لفظ عربی است نمی دانستند.^(۲۵) برخی چنین گفته اند: معنی نکردن لفظ «اب» ناشی از شدت تقوای خلیفه بوده است و روایتی نیز از وی نقل

نمودند که می‌گفت: «اگر درباره قرآن حرفی بزنم که مقصود خدا نیست، به کدام زمین و کدام آسمان پناه برم؟»^(۲۶) این سخن ناتمام است و گر نه چرا هنگامی که در مورد «کلالة»^(۲۷) از وی سؤال شد، احتیاط نکرده و جانب تقوی رارعايت ننمود، بلکه گفت: «درباره «کلالة» به نظر خود سخن می‌گویم، اگر صحیح باشد از ناحیه خداست و اگر خطا باشد از من و شیطان است، مقصود از «کلالة» جمع ورثه غیر از پدر و فرزند است.»^(۲۸) در اینجا که آیه بیانگر یک حکم شرعی است با کمال قاطعیت سخن گفته، در حالی که ارائه معنای کلمه «اب» یک امر لغوی بوده و آیه سوره «عبس» حامل حکم شرعی نیست، ولی آیه «کلالة» در بردارنده حکم شرعی ارث است که عده‌ای با آن سروکار دارند و احتیاط در مورد احکام شرع بیش از معانی لغات لازم است.

عمر نیز در اوایل حکومتش همین نظر را داشت و اظهار می‌نمود که از خدا خجالت می‌کشید برخلاف ابوبکر سخن بگوید،^(۲۹) ولی بعدها خجالت را کنار گذاشت و مدعی شد که «کلالة» شخصی است که فرزند ندارد.^(۳۰)

قرطبی می‌گوید: نظر ابابکر این بود: «کلالة» شخصی است که فرزند ندارد. سپس به نظر دوم رسید، یعنی مراد از «کلالة» کسی است که پدر و فرزند ندارد. عمر نیز همین نظر را داشت.^(۳۱)

این سخن قرطبی ناظر به اوایل حکومت عمر است، ولی او نیز بعدها نظرش تغییر کرد و گفت: «کلالة» کسی است که فرزند ندارد، چنانکه بیان شد. عمر قبل از ضربت خوردنش دستورالعملی در این زمینه به رشته تحریر در آورد و چون به صحت آن اطمینان نداشت در بستر مرگ آن را نابود نمود.^(۳۲)

آنگاه که حکومت به دست انسان کم اطلاع از مکتب بیفتد نه تنها نظرش در تفسیر قرآن تغییر می‌کند، بلکه در مورد یک حادثه، در طی دو سال، دو گونه حکم می‌نماید و چون مورد اعتراض قرار می‌گیرد که چرا سال قبل در مورد همین قضیه آن چنان حکم کردی و امسال این چنین، جواب می‌دهد: آن حکم طبق قضاوت قبلی ما بود و این حکم طبق قضاوت فعلی ما.^(۳۳)

در اینحال به برخی از قضایائی که نزد ابابکر مطرح شده اشاره می‌کنیم تا میزان اطلاع وی از اسلام مشخص شود.

الف: مسئله‌ای پیش آمد و ابوبکر حکم آن را در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) نیافت. اجتهاد به رای کرد و سپس گفت: «نظر من چنین است. اگر صحیح است از ناحیه خداست و اگر خطاست از خود من است.»^(۳۴)

ب: وی اطلاع کافی از مسائل ارث نداشت. مادر بزرگی نزد او آمده وارث نوه خود را طلبید. ابابکر جواب داد: باید از مردم در این زمینه سؤال کند. سپس مغیره ابن شعبه گفت: رسول خدا به مادر بزرگ یک ششم پرداخت می‌کرد. ابوبکر هم پذیرفت.^(۳۵) آیا برای خلیفه مسلمین شایسته است حکم یک مسأله فقهی که مورد ابتلاء می‌باشد را نداند و از مسلمین در این زمینه سؤال کند؟!

ج: دو جده نزد او آمدند (مادر پدر متوفی و مادر مادر او). وی به مادر مادر ارث داد، ولی به مادر پدر چیزی نداد. یکی از اصحاب اعتراض کرد. وی دستور داد که یک ششم مال میت را بین آن دو تقسیم نمایند.^(۳۶) این تغییر رای خلیفه در یک جلسه دلیلی جز جهل به احکام نخواهد داشت. آیا می‌توان او را با علی (ع) که شعار «سلونی قبل ان تفقدونی»^(۳۷) سر می‌دهد برابر دانست؟

ج: ابابکر اطلاع کافی از حدود الهی نداشت با آنکه به عنوان حاکم مسلمین مدعی اجرای آن بود. دزدی را نزد وی آوردند که قبلاً یک دستش قطع شده بود. وی تصمیم بر قطع پایش گرفت. عمر اعتراض کرد و گفت: حد دزدی قطع دست است، لذا دست دیگرش را انداخت.^(۳۸) وسعت اطلاع وی از اسلام را می‌توان از میزان احادیثی که از وی نقل شده دریافت. سیوطی باکمال احاطه‌ای که بر علم الحدیث دارد مجموع احادیث ابابکر را ۱۰۴ عدد می‌داند^(۳۹) که تنها ۶ تای آن در مورد تفسیر است و از نوی نقل می‌کند که مجموع روایات ابی‌بکر ۱۴۲ عدد می‌باشد^(۴۰) حال آنکه حجم روایات بسیار زیاد است. احمد ابن الفرات ۱/۵ میلیون حدیث شنیده بود و حافظان دیگری که ده‌ها و یا صدها هزار حدیث می‌دانستند،^(۴۱) ولی سهم ابابکر در این میان تنها ۱۴۲ حدیث می‌باشد. و از این رو که اطلاع کافی از سنت

پیامبر نداشت تصریح می کرد: «آیا خیال می کنید من طبق سنت پیامبر با شما عمل خواهم کرد؟ من نمی توانم آن را بیای دارم.»^(۴۲)
نه تنها امام (ع) با کمال قاطعیت اولویت خویش را برای رهبری اعلام می نمود، بلکه دشمنان امام نیز به این حقیقت اعتراف می نمودند. معاویه، سعد ابن ابی وقاص، عمر و... به این مطلب اذعان داشتند.

معاویه در نامه ای به محمد ابن ابی بکر ضمن پذیرش برتری امام (ع) برای خلافت بعد از پیامبر (ص) به جریان تبانی ابوبکر و عمر برای تصدی حکومت اشاره می کند و می گوید: «در زمان گذشته، ما و پدرتو با هم بودیم و فضیلت علی (ع) و برتری او و لزوم حق او را برگردن خویش می شناختیم. هنگام فوت پیامبر (ص) اولین کسانی که حق او گرفتند و با حق واقعی او (خلافتش) مخالفت ورزیدند، پدر تو و عمر بودند. آن دو بر این اقدام اتفاق و قرار داشتند. آن دو علی (ع) را به بیعت خود دعوت کردند، دعوت آنها را اجابت نکرد و امتناع ورزید. آن دو اندوهها بر وی وارد کردند و تصمیم بر حادثه بزرگی (کشتن) در مورد او داشتند، آنگاه بیعت نمود.»^(۴۳)

سعد ابن ابی وقاص نیز ضمن نامه ای که به معاویه می نویسد تاءکید می کند علی (ع) از تمام ما نسبت به خلافت اولی بود و ما به این مطلب اعتراف داریم.^(۴۴) بنابراین، اینکه امام فریادش بلند است که ابابکر می دانست من برای خلافت سزاوارترم و من محور آسیای خلافتم^(۴۵) سخنی گزاف نیست. عمر نیز به این حقیقت اعتراف داشت، لذا به ابن عباس گفت: «علی (ع) برای خلافت از من و ابی بکر سزاوارتر بود.»^(۴۶) و همسو است که می گفت: «علی (ع) سزاوارترین فرد برای رهبری پس از پیامبر (ص) بود.»^(۴۷)
و هنگام مرگش گفت: «اگر علی (ع) خلیفه شود مردم را به راه حق هدایت خواهد کرد.» لذا مورد اعتراض قرار گرفت که تو با علم به این مطلب چرا خلافت را به علی (ع) واگذار نمی کنی؟^(۴۸)

۳- امام به روابط نزدیک خود با پیامبر اشاره می کند

امام (ع) برای مقابله با منطق اهل سقیفه گاهی به پیوند خود با رسول اکرم (ص) استدلال می کرد. گر چه صرف قرابت با

پیامبر(ص) شایستگی برای رهبری به همراه ندارد، لکن چون ابابکر و عمر با استناد به خویشاوندی پیامبر(ص)، خود را برای خلافت سزاوارتر از انصار دانستند،^(۴۹) امام در رد آنها به این مطلب اشاره می‌کند.^(۵۰) اکنون برخی از سخنان حضرت را در این زمینه می‌آوریم.

هنگامی که امام(ع) را به زور برای بیعت به سوی مسجد می‌بردند، ایشان این جمله را بر زبان داشت و تکرار می‌نمود: «انا عبدالله و اخو رسوله»^(۵۱) «من بنده خدا و برادر پیامبرم.» آنگاه خطاب به مهاجرین فرمود: «شما رهبری را از انصار گرفتید و استدلال شما بر محور خویشاوندی پیامبر(ص) دور می‌زد. گفتید: ما چون اقوام پیامبریم برای رهبری سزاوارتریم. من همین منطق شما را علیه شما بکار می‌گیرم. ما به رسول خدا چه در زمان حیات و چه در زمان مرگش نزدیک‌تریم.»^(۵۲) سخنان امام چنان مؤثر افتاد که بشیر ابن سعد، اولین شخصی که با ابابکر در سقیفه بیعت کرده بود، خطاب به امام(ع) گفت: «اگر انصار قبلاً این سخن را از تو شنیده بودند همه با تو بیعت می‌کردند.» همان مصدر بنابر گفته مسعودی هنگامی که خبر بیعت با ابابکر به امام(ع) رسید و اینکه ابابکر علیه انصار گفته است که او از طایفه قریش و از درختی است که پیامبر(ص) هم از اوست، امام(ع) فرمود: «اگر امامت حق قریش است من سزاوارترین فرد از قریش به آن هستم و اگر حق قریش نیست سخن انصار صحیح است.»^(۵۳)

در اشعاری که قبلاً در مقدمه نقل کردیم، امام خطاب به خلفای ثلاثه و گروهی دیگر از اصحاب پیامبر(ص) به مسئله برداری خود با پیامبر و اینکه رسول خدا(ص) پسر عموی او و پدر همسر او می‌باشد و نیز حدیث منزلت اشاره فرمود و برتری خود را به آنها اعلام داشت. در نهج البلاغه آمده است که امام می‌فرمود: «نسب ما برتر و پیوند ما بار رسول خدا نزدیک‌تر است.»^(۵۴)

در خطبه ۱۹۲ باز امام(ع) به پیوند خاص خود با پیامبر(ص) و اینکه از کودکی با پیامبر بوده است و به دست مبارک ایشان تربیت یافته است اشاره می‌کند و می‌فرماید: «من مانند بچه شتری که به دنبال

مادرش حرکت می‌کنند و هرگز از او جدا نمی‌شود از پیامبر (ص)
تبعیت می‌کردم.))^(۵۵)

امام در جواب نامه معاویه که در آن خلیفه اول و دوم را برترین فرد
از اصحاب پیامبر (ص) دانسته بود ضمن رد این سخن
می‌فرماید: «نحن مرة اولی بالقرابة و تارة اولی بالطاعة.»^(۵۶) ما به
خویشاوندی از یکسو و به لحاظ پیروی از پیامبر (ص) از سوی دیگر، برای
رهبری شایسته‌تریم.»

امام خطاب به ابوبکر در ضمن دو بیت شعر چنین
می‌فرماید: «حکومت تو یا مستند به مشورت با مسلمین است و یا
مبتنی به خویشاوندی پیامبر، اولی صحیح نیست، زیرا بسیاری از کسانی
که اهلیت مشورت دارند در جلسه سقیفه حاضر نبودند. دومی نیز
ناتمام است، زیرا فردی غیر از تو نیز وجود دارد که پیامبر
نزدیک‌تر است.»^(۵۷)

قبلا اشاره کردیم که انتخاب ابابکر از روی مشورت با مسلمانان
صورت‌نگرفت، بلکه عمر و اباعبیده جراح بودند که پیشنهاد بیعت با
ابابکر را دادند و سپس این دو به همراه اسید بن خضیر و بشیر ابن سعد
و سالم‌مولی ابی خذیفه با او بیعت کردند. بعد هم عمر با ایجاد جو
ارباب از مسلمین بیعت گرفت، از این رو «ماوردی» می‌گوید:

«عده‌ای معتقدند که برای تعیین امام حضور اهل حل و عقد لازم
است، ولی این سخن ناتمام است، زیرا در خلافت ابی بکر تنها حاضرین
رای دادند و منتظر غایبین نشدند و بعضی می‌گویند: بیعت ۵ نفر
کافی است، زیرا ۵ نفر با ابابکر بیعت و بعضی می‌گویند: بیعت سه نفر
بلکه یک نفر را نیز کافی می‌دانند.»^(۵۸)

علامه امینی مشابه این سخن را از امام الحرمین جوینی (متوفی
۴۷۸) در کتاب «ارشاد» و نیز از ابن العربی مالکی در «شرح
صحیح ترمذی» نقل می‌کند که اینان نیز بیعت کرد یک یا دو نفر را
کافی می‌دانند و مستند آنها بیعت با ابابکر است.^(۵۹)

- ۱- این شعار با ذکر منابع در مقدمه آمده است.
- ۲- سلیم ابن قیس هلالی، اسرار آل محمد(ص) - حدیث ۴.۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۶۷، امینی، عبدالحسین، الغدیر ج ۱، ص ۱۵۹ به نقل از منابع اهل سنت.
- ۴- جوینی خراسانی، ابراهیم، فرائد السمطین، ص ۳۱۵-۳۱۴، سلیم بن قیس، اسرار آل محمد(ص)، حدیث ۴، ابن عساکر در ترجمه الامام علی من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۰-۵ مناشدات امام به حدیث غدیر را آورده است.
- ۵- نهج البلاغه، ج ۲.
- ۶- «لهم خصائص حق الولاية»: ج ۲.
- ۷- «الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل منقله»: همان مدرک. ۸-
- نهج البلاغه، خطبه ۶.
- ۹- نهج البلاغه، ج ۱۷۲.
- ۱۰- ابن ابی الحدید، اعتراض کننده را (که در شورا حضور داشته) سعد ابن ابی وقاص می داند، ولی از امامیه نقل می کند که شخص معترض، ابو عبیده جراح و در روز سقیفه بوده است. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۵.
- ۱۱- سید رضی، نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۲۲، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۵ و ج ۱۸، ص ۱۳۲-۱۳۳.
- ۱۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.
- ۱۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۰ و ج ۹، ص ۳۰۶.
- ۱۴- همان مدرک، ج ۱۲، ص ۴۶.
- ۱۵- سید رضی، نهج البلاغه، خ ۱۰۰.
- ۱۶- نهج البلاغه، خ ۲.
- ۱۷- نهج البلاغه، خ ۱۰۹.
- ۱۸- نهج البلاغه، خ ۲۳۹.

- ١٩- نهج البلاغه، خ ١٥٤.
- ٢٠- نهج البلاغه، خطبه ٣، ابن جوزى، يوسف، تذكرة الخواص، ص ١٢٤، طبرسى، على، الاحتجاج، ج ١، ص ٤٥٢.
- ٢١- ابن قيبه، الامامة و السياسة، ج ١، ص ١١ و ١٢، ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ص ١١ و ١٢، طبرسى، على، الاحتجاج، ج ١، ص ١٨٣-١٨٤.
- ٢٢- سيوطى، جلال الدين، الاتقان، ج ٢، ص ٢٢٢.
- ٢٣- ابن حزم نيز در الفصل فى الملل و النحل، ج ٤، ص ٢٣١ همين توجيه را آورده است.
- ٢٤- سورة عبس، آيه ٣١.
- ٢٥- قرطبى، محمد، الجامع لاحكام القرآن، ج ١٩، ص ٢٢٣، سيوطى، جلال الدين، جلال الدين، الدر المنثور، ج ١، ص ٣١٧، ابن كثير، اسماعيل، ج ١، ص ٦، زمخشري، محمود، الكشاف، ج ٤، ص ٧٠٤. ٢٦- همان مصدر.
- ٢٧- نساء، آيه آخر.
- ٢٨- سيوطى، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، ص ١٠٨، طبرى، محمد، تفسير ج ٣، ص ١٩١ و ١٩٢ و ج ٤، ص ٢٩، ابن كثير، اسماعيل، تفسير، ج ١، ص ٤٧٠.
- ٢٩- همان مدارك قبل.
- ٣٠- ابن كثير، اسماعيل، تفسير، ج ١، ص ٦٠٧، حاكم، محمد، المستدرک، ج ٢، ص ٣٣٢، طبرى، محمد، تفسير، ج ٣، ص ١٩٢ و ١٩٣ و ج ٤، ص ٢٩.
- ٣١- قرطبى، محمد، الجامع، ج ٥، ص ٧٧.
- ٣٢- طبرى، تفسير، ج ٤، ص ٢٩.
- ٣٣- متقى هندی، على، كنز العمال، ج ١١، ص ٢٦، بيهقى احمد، السنن الكبرى، ج ٦، ص ٢٥٥، دارمى، عبدالله، سنن الدارمى، ج ١، ص ١٥٤.
- ٣٤- سيوطى، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، ص ١٠٨.
- ٣٥- همان مدرک، ص ١١٤، امام مالک، موطاء، ج ١، ص ٣٣٥، امام احمد، مسند، ج ٤، ص ٢٢٤، بيهقى، احمد، السنن الكبرى، ج ٦، ص ٢٣٤، ابن ماجه، محمد، سنن، ج ٣، ص ١٦٢، ذهبى، محمد، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٢، دارمى، عبدالله، سنن، ج ٢، ص ٣٥٩.

۳۶- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۴، ابن حجر عسقلانی، الاصابة، ج ۲، ص ۴۰۲، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۲.
۳۷- نهج البلاغه، خ ۹۳.

۳۸- بیهقی، السنن الكبرى، ج ۸، ص ۲۷۴-۲۷۳. ۳۹- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۰۸-۱۰۱.
۴۰- همان مدرک ۱۰۱.

۴۱- علامه امینی، الغدير، ج ۷، ص ۱۵۲.

۴۲- امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۱۴، متقی، علی، کنز العمال، ج ۵، ص ۵۸۸.

۴۳- مسعودی، مروج الذهب، ص ۲۱ و ۲۲، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۹، طبرسی، احمد، الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۳۶، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۱۹ و ۱۲۰، مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۷۵.

۴۴-

ابن قبیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۰۰، یعقوبی، احمد، تاریخ ج ۲، ص ۱۸۲.

۴۵- نهج البلاغه، خ ۳،

۴۶- راغب اصفهانی، حسین، محاضرات الادباء، جلد ۴، ص ۴۷۸.

۴۷- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷.

۴۸- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۶، ابن عبدالبر، الاستيعاب، در ترجمه عمر، حاشیه الاصابة، ج ۲، ص ۴۶۹، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۶۰، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۲۸، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۸.

۴۹- ابوبکر در سقیفه برای کوبیدن انصار گفت: مهاجرین اقوام پیامبرند و برای تصدی خلافت بعد از او سزاوارترند. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۲۰، ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۶-۷، عمر نیز برای تحکیم بیعت با ابابکر به همین خویشاوندی استدلال نمود. طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۰، ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷ و ۸، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸.

۵۰- خود امام در نامه ۲۸ نهج البلاغه این مطلب را توضیح می دهد.

- ۵۱- ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱۱، ۱۲.
- ۵۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱ و ۱۲، ابن قتیبه همان مدرک.
- ۵۳- مسعودی، علی، اثبات الوصیه، ص ۱۱۰، محمودی، محمدباقر، نهج السعاده، ج ۱، ص ۴۱. مشابه این مطلب در نهج البلاغه، خ ۶۷ آمده است که امام (ع) در رد منطلق اهل، سقیفه فرمود: «احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة قریش علیه انصار به درخت رسالت استدلال کردند، ولی میوه آن را که اهل بیت اویند از بین بردند.»
- ۵۴- نهج البلاغه، خ ۱۶۲.
- ۵۵- نهج البلاغه، خ ۱۹۲.
- ۵۶- نهج البلاغه، نامه ۲۸.
- ۵۷- مجلسی، محمدباقر، بحار، ج ۳۴، ص ۴۰۷.
- ۵۸- ماوردی، علی، الاحکام السلطانية، ص ۶.
- ۵۹- امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۷، ص ۱۴۳ و ۱۴۳.

انتقادهای امام از خلفا

انتقادهای عمومی امام علی (ع) از خلفای سه گانه

مقدمه

امام علی (ع) هر گاه خطایی از خلفا و اطرافیان آنها می دید با جدیت تمام از آنان انتقاد می نمود. ما در این گفتار طی دو گفتار در این زمینه سخن خواهیم گفت. نخست انتقادهای عمومی حضرت از سه خلیفه را مطرح کرده و سپس به شکوه های امام (ع) از یکایک آنها می پردازیم. انتقادهای حضرت ناشی از احساسات یا کینه توزی و حسادت نیست، بلکه انتقادهائی است که از واقعیت های زندگی و رفتار خلفا سرچشمه گرفته است و از این رو ارزشمند است. انتقادهای احساساتی معمولا یک سری ناسزاهائی یکسان می باشد که نثار افراد مختلف می گردد و از این جهت که به واقعیت ها نظر ندارد، بی ارزش تلقی می شود، ولی ایرادهای امام (ع) از خلفا اینگونه نیست چنانچه

روشن خواهد شد.

۱- شیوع گناه و فساد در عصر خلفا

یکی از انتقادهای مهمی که امام علی (ع) بر خلفا دارد آن است که در عصر آنها جامعه اسلامی دچار فساد گردیده و مردم از حق روی گردان و تابع هواهای نفسانی و جلب امور مادی گشته‌اند و این ناشی از اهمال و سهل انگاری خلفا و در برخی موارد دامن زدن خود آنها به این گناهان می‌باشد بطوری که دین خدا به دست گروهی از اشرار اسیر شده و آنها بوسیله دین به دنبال منافع دنیوی بودند. «فان هذا الدین کان اسیرا فی ایدی الاشرار یعمل فیہ بالهوی و تطلب به الدنیا»^(۱) این جمله کنایه از کسانی است که زمام جامعه اسلامی را قبل از امام (ع) به دست گرفته بودند و گروهی فاسق را بر ملت مسلمان حاکم گردانده بودند.

در خطبه دوم نیز هنگامی که درباره فضایل اهل بیت سخن می‌گوید به یکباره درباره گروه دیگری چنین می‌فرماید: «زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور: بذر گناه را افشاندند و با غرور و فریب آن را آبیاری کردند و محصول آن را که نابودی بود، درویدند.» گرچه سیدرضی مشخص نمی‌کند مراد امام از این گروه کیست، ولی با دقت در جملات قبلی و بعدی خطبه که در مورد برتری اهل بیت پیامبر (ص) می‌باشد و امام (ع) گروه فوق را در مقابل اهل بیت قرار می‌دهد و به ویژه با در نظر گرفتن جمله اخیر خطبه (که در آن، امام (ع) زمان حکومت خود را دوران بازگشت حق به اهل آن می‌داند) می‌توان استفاده کرد مراد امام (ع)، کسانی هستند که قبل از ایشان حکومت را در دست داشتند. از این رو ابن ابی الحدید می‌گوید: «این جمله اشاره به کسانی است که حق (امامت) علی (ع) را انکار کردند و شاید سید رضی از آن خبردار بود، لکن به کنایه سخن گفته است.»^(۲)

رواج فساد در عصر خلفا بجائی رسید که امام (ع) یکی از اهداف حکومت خود را بازگرداندن دین به جامعه و اصلاح مملکت اسلامی می‌داند^(۳) و تاکید می‌کند در صورتی که حکومت نوپایش استوار گردد بسیاری از این امور را تغییر خواهد داد،^(۴) گرچه بر اثر عدم

همراهی مردم با حضرت، عملاً موفق به اصلاح و اجرای حق در بسیاری از موارد نگردید.^(۵)

در خطبه سوم نهج البلاغه امام(ع) قسم یاد می‌کند که مردم در زمان خلیفه دوم دچار اشتباه و حیرت و دو دلی گشته و راه مستقیم را ترک نموده و به این سوی و آن سو کشیده شدند. و زمان خلیفه اول را عصر تاریکی و ظلمتی کورکننده می‌داند که خردسال را پیر و سالخورده را فرتوت می‌نماید و مؤمن در این برهه رنج می‌کشد. در خطبه ۱۶۴ (که خطاب به عثمان ایراد کرده) در ابتدا رهبران را به امام عادل‌لی که هادی مردم و زنده کننده سنت و نابود کننده بدعت است و امام ظالمی که خودگمراه است و مردم را نیز گواه می‌کند و سنت را نابود و بدعت را زنده می‌نماید تقسیم می‌کند و ضمن بیان عذاب اخروی رهبر ضالم، به عثمان هشدار می‌دهد که به اعمال خود ادامه ندهد و کر نه به دست مردم کشته خواهد شد و به او گوشزد می‌نماید که مبادا از قسم دوم باشد. امام(ع) در این خطبه عصر وی را عصر ترویج بدعتها و مردن سنت و ظلم به مردم می‌داند و عثمان نیز ضمن پذیرش ستمکاریش، از امام(ع) می‌خواهد که از مردم مهلت بگیرد تا از عهده جنایات خود برآمد.

عباس عموی پیامبر(ص) که در عصر عثمان رحلت کرد پیش بینی می‌نمود عثمان به خاطر بدعت‌هایش به دست مردم کشته خواهد شد.^(۶)

در خطبه ۱۵۴ امام(ع)، پیامبر(ص) را دعوت کننده به دین و حق، و خود را نگهبان آن می‌داند و سپس گروهی را چنین کننده به دین و حق، و خود را نگهبان آن می‌داند و سپس گروهی را چنین معرفی می‌کند: «آنها در دریای فتنه فرو رفته و بدعتها را گرفته و سنتها را واگذارند و از این رو مؤمنان کناره‌گیری نموده و گمراهان و مخالفان (پیامبر و دین) به عرصه سیاست پا نهاده و به سخن پرداختند.» این سخن را امام در زمان حکومت خود فرموده است، پس در مقابل تحلیل اوضاع مسلمین در زمان خلفا بوده که قبل از وی زمام حکومت را در دست داشته‌اند.

۲- برگزیدن حکام از میان منافقین

از ایرادهای اساسی امام (ع) بر خلفا این بود که منافقین را به بارگاه خود راه داده و برخی از پستهای حکومت اسلامی را به آنها سپردند و بدین وسیله موقعیت اجتماعی و اقتصادی منافقین بهبود یافت.

در خطبه ۲۱۰ چنین می‌فرماید: «منافقین بعد از پیامبر (ص) باقی ماندند و به رهبران گمراه و دعوت کنندگان به آتش، نزدیک شدند، آنها منافقین را بر سر کار گذاشته و حاکم بر مردم کردند و منافقین بدینوسیله دنیا را به دست آورده و مردم هم طرفدار ایشان شدند، زیرا مردم هوادار حاکمان و دنیا هستند جز گروه کمی که خداوند آنها را حفظ کرد.»

این جریان در زمان عثمان شدت بیشتری یافت تا آنجا که تبعیدیان پیامبر (ص) به مسئولیتهای کلیدی دست یافتند. همین مسئله سبب شد که مردم علیه عثمان بشورند و وی را به قتل برسانند، زیرا از اعمال ناشایست استانداران وی به تنگ آمده بودند، چنانچه بیان خواهیم کرد.

۳- غصب حق قطعی امام علی (ع)

امام در مورد مختلفی تصریح می‌کند خلافت بعد از پیامبر (ص) حق قطعی من بوده است که خلفا به آن طمع برده و آن را تصرف نمودند. قبلادر بحث «استدلال امام به نص پیامبر (ص)» مواردی را آوردیم که امام حکومت خلفا را ظلم به خود می‌داند. در نهج البلاغه آمده است، شخصی از امام در زمان حکومتش می‌پرسد چه شد که قریش مانع حکومت شما گردیدند حال آنکه شما برای آن شایسته‌تر بودید؟ امام در جواب با صراحت بیان می‌دارد: این جریان جز طمع از یک طرف و گذشت از طرف دیگر، عاملی ندارد.^(۷)

مانند همین تعبیر را امام در مورد غصب فدک بکار می‌برد که می‌توان آنرا انتقادی مستقل بر خلفا دانست، آنجا که در نامه به عثمان ابن حنیف اظهار می‌دارد: «از دنیا چیزی فدک نداشتیم، ولی گروهی در آن طمع ورزیدند و گروهی (اهل بیت) بزرگوارانه از آن گذشتند.»^(۸)

۴- سعی خلفا در تضعیف موقعیت امام (ع)

از انتقادهای امام بر خلفا آن است که آنها سعی در خرد کردن شخصیت

و منزلت حضرت داشتند، شخصیتی که در زمان پیامبر (ص) و بعد از ایشان بالاترین منزلت را نزد مسلمین داشت. امام (ع) ضمن شکایت از اعمال قریش چنین ابراز می‌دارد: «و صغروا عظیم منزلتی: منزلت والای مرا خرد کردند.»^(۹) شکستن حریم خانه علی (ع) به فرمان ابابکر و اجرای آن توسط عمر به همین منظور بوده است. در خطبه سوم نهج البلاغه که در مورد شورای ۶ نفره عمر سخن می‌گوید، ضمن شکوه چرا عمر، امام در حد افرادی نظیر طلحه و زبیر و... قرار داده است می‌فرماید: «من با اولی (ابابکر) قابل مقایسه نبودم و برتر از او بودم، عجبا که عمر مرا یکی از این افراد شورا قرار داد. (من ربا آنها مساوی دانست.)» تضعیف شخصیت امام به جایی رسید که عثمان به امام گفت: «تو از نظر من برتر از مروان نیستی!» حال آنکه مروان را پیامبر (ص) تبعید نموده بودند. عثمان مروان را با علی (ع) که از سابقین در اسلام و مجاهدین در این راه است مساوی می‌داند. اینجاست که امام (ع) خشمناک گردید و فرمود: من نه تنها از مروان بلکه از تو نیز برترم. عثمان که پاسخ منطقی امام (ع) را شنید و جوابی نداشت ساکت شد و به منزل خود وارد گردید.^(۱۰)

امام علی (ع) در تحلیل این جریان چنین می‌فرماید: «با تبلیغات دیگران، عده‌ای نزد مردم مشهور شده و دیگران به فراموشی سپرده شدند. ما از کسانی بودیم که فراموش شده و آتش ما خاموش شده و صدایمان محو گردید. سالها به همین روش گذشت بطوری که اکثر افرادی که ما را می‌شناختند مردند و کسانی که شناختی از ما نداشتند به وجود آمدند.»^(۱۱)

۵- تبانی خلفا برای احراز پست حکومت اسلامی

امام علی بارها از تبانی و توطئه خلفا برای غصب حکومت انتقاد نمود که این مطلب در گفتار اول از فصل اول به تفصیل گذشت.

پاورقی

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳- نهج البلاغه، خ ۱۳۱.

۴- نهج البلاغه، حکمت شماره ۲۷۲.

۵- نهج البلاغه، خ ۱۳۱. از امام علی (ع) آمده است که در ایام خلافتش در مقام تحلیل دوران خلفت فرمود: «متولیان امور قبل از من، به کارهای بزرگی دست زدند که در آنها بر خلافت پیامبر (ص) عمل نمودند و من اگر بخواهم مردم را مجبور بر ترک آن نموده و آن امور را به مسیر اصلی خودش بازگردانم مردم و لشکریانم از اطراف من پراکنده می شوند.» طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۲۷.

۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۹.

۷- نهج البلاغه، خ ۱۶۳: «فانها كانت اثره شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین.»

۸- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۹- همان، خ ۱۷۲.

۱۰- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۰، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۵.

۱۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۹.

انتقادهای خصوصی امام از تک تک خلفا

انتقادهای امام از ابوبکر

الف: پوشیدن لباس خلافت با علم به برتری علی (ع)

امام علی (ع) در نهج البلاغه ابراز می دارد ابابکر می دانست که من از او برای خلافت سزاوارترم و جامه خلافت تنها شایسته اندام من است، ولی در عین حال، پا روی علم خود گذاشت و متصدی حکومت شد و من در دوره او چنان تحت فشار بودم که گویا استخوان در گلو و خار در چشم داشتم.^(۱)

هنگامی که در مورد پذیرش مسؤولیت خطیری نظیر رهبری جامعه اسلامی، افرادی نامزد می شوند، کسی که بداند فرد دیگری برتر

از اوست، نباید خود را جلو بیندازد و گر نه صرف همین عمل، خیانت به دین و مردم خواهد بود.

ب: تعیین جانشین برای خود

دومین ایراد امام (ع) بر ابابکر آن است که او چرا برای خود جانشین معرفی نمود حال آنکه خود را برای خلافت شایسته نمی دانست و از مردم می خواست که استعفایش را بپذیرند. ^(۲) امام (ع) می خواهد بگوید: کسی که در شایستگی خود را برای حکومت تردید دارد چگونه برای بعد از خود خلیفه انتخاب می نماید؟! «فیا عجباً بینا هو یستقیلها فی حیاة اذ عقدها لآخر بعد وفاته: شگفتا که ابوبکر در زمان حیات خود از مردم می خواهد که استعفایش را بپذیرند، ولی در عین حال عروس خلافت را برای دیگری (عمر) بعد از خود عقد می کند»

انتقادهای امام از عمر

الف: تند خوئی

یکی از ایرادهایی که امام (ع) به خلیفه دوم داشت تند خوئی وی بود. آنچه که بیش از هر چیز در شهرت خلیفه، در طول ایام مسلمانی اش اهمیت دارد همان تند رویها و ارائه نظریاتی افراطی همراه با تند خوئی و درشتگویی است. شاید بتوان گفت، مهم ترین سرمایه دار او در تحکیم حکومت ابابکر و نیز در طی دوران حکومت خودش، همان خشونت اوست. امام (ع) در مورد وی چنین می فرماید: «ابابکر حکومت را به مردی خشن و تند خو و واگذار کرد که دارای سخنانی تند بوده و همکاری با او دشوار بوده، فراوان، دچار لغزش می گشت و به ناچار عذر خواهی می نمود. فردی که می خواست با او (عمر) همکاری کند، مانند شخصی است که سوار بر شتر سرکش گشته است اگر مهار وی را بکشد بینی شتر بشکافد و اگر زمامش را رها کند، شتر سوار به زمین می کوید.» ^(۳)

شواهد فراوانی بر تند خوئی عمر در تاریخ می یابیم چنانچه در مورد اسرای بدر اعلام کرد باید همه آنها اعدام شوند، علی، عقیل را بکشد و حمزه، عباس را. ^(۴) به جهت خشونت بیش از حد، هنگامی که ابابکر وی را به عنوان جانشین خود نصب نمود مورد اعتراض قرار گرفت که چرا این فرد تند خو را بر ما حاکم گردانیدی ^(۵) و

عبدالرحمن ابو عوف در جواب ابی بکر که نظرش را در مورد عمر پرسید جواب داد: «(فیه غلظة)»: «(دارای سرشتی تند است.)»^(۶) از این رو در اوایل حکومتش دعا کرد خداوند طبع تند او را به نرمی مبدل سازد^(۷) و هنگامی که «(جارود عامری)» رئیس قبیله ربیعہ بر وی وارد شد و گروهی از مردم در اطراف عمر نشسته بودند، یکی گفت: این رئیس قبیله ربیعہ است، عمر تازیانه‌ای به او زد و چون وی اعتراض کرد گفت: چون رئیس قبیله هستی، ترسیدم به امیر مشهور شوی و به خود بنازی.^(۸)

سختگیری وی تا آنجا رسید که ابی ابن کعب روزی به وی گفت: «(لاتکن عذابا علی اصحاب رسول الله)،»^(۹) یعنی «(ابی)» وی را عذابی برای اصحاب پیامبر (ص) معرفی کرد. درباره او گفته شده تازیانه وی از شمشیر ترسناک تر است.^(۱۰) وی اول کسی است که بعد از رحلت پیامبر (ص) شمشیر کشید و تهدید کرد اگر کسی ادعای مرگ پیامبر (ص) کند او را با شمشیر خواهد کشت. خشونت عمر به حدی رسید که ابن عباس در عصر وی جرات ابراز حکم شرعی ارث رانداشت. وقتی بعد مرگ عمر بر خلافت نظر وی، در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عمر نمی‌گفتی؟ جواب داد: بخدا قسم! از او می‌ترسیدم.^(۱۱)

ابن عباس می‌گوید: «(من برای پرسیدن یک سؤال از عمر دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش، ترس از عمر بود.)»^(۱۲) ام‌کلیثوم دختر ابابکر پیشنهاد ازدواج با عمر را به جهت خشونت وی زد کرد.^(۱۳)

عمر هنگام فوت ابی بکر وارد منزل شد و با گریه زنها مواجه گردد، آنها را از گریه کردن منع نمود و چون به ناله خود ادامه دادند، شروع به زدن آنها (بجز عایشه) نمود تا جایی که «(ام فروه)» خواهر ابابکر را زد و زنها متفرق گشتند.^(۱۴) سیمای خلیفه چنان ترسناک بود که زن جامعه‌ای از دیدن او سقط جنین کرد.^(۱۵) تندخویی وی بحدی رسید که وقتی یکی از رزمندگان اسلام از فتح مداین برگشت و گفت: در آنجا کتابی یافتیم که حاوی علوم ایرانیان و سخنان شگفت‌انگیز بود، عمر وی را شلاق زد. (که چرا با وجود قرآن نام کتاب دیگری را مطرح

می کنی! با آنکه هیچ اطلاعی از مضمون آن نداشت.)^(۱۶)
وی روزه داران ماه رجب را مجازات می نمود.^(۱۷) حال آنکه روزه
ماه رجب از مستحبات است و از پیامبر (ص) رسیده است: «ان فی
الجنة قصر الصوام رجب»^(۱۸)

خشونت وی به حدی رسید که اگر شخصی از معنای آیه قرآن
سؤال می کرد او را شکنجه می نمود، چنانچه ضبیع تمیمی را هنگامی
که از وی معنای «و الذاریات ذروا» را سؤال کرد به زندان انداخت
و بارها او را به صد ضربه شلاق محکوم کرد و سرانجام نیز وی را به
بصره تبعید نمود و مردم را از گفتگو با وی بر حذر داشت.^(۱۹)

ب: ابراز نظر عجولانه

امام علی (ع) بر شتابزدگی عمر در اظهار در نظر ایراد می نمود زیرا
به خاطر اظهارهای عجولانه بسیاری از اوقات از رأی خود بر می گشت
و به اشتباه خود پی برده و اعتراف می کرد. تاریخ موارد زیادی را
نشان می دهد که عمر در مسأله ای ابراز نظر کرده و سپس از آن
برگشته است و در اکثر موارد امام علی (ع) اشتباهات او را اصلاح
می نمودند، از این رو در موارد زیادی جمله: «لولا علی (ع) لهلك
عمر»^(۲۰) را بر زبان جاری می کرد.

در نهج البلاغه امام این انتقاد را چنین بیان می کند: «یکثر العثار فیها
والاعتذار منها: بسیار دچار اشتباه می شد و در نتیجه بسیار عذر
خواهی می نمود.»^(۲۱) ابن ابی الحدید در این زمینه می گوید:

«عمر زیادی فتوی می داد و دوباره آن را نقض کرده و فتوایی مخالف
صادر می کرد. درباره ارث جد با وجود برادران متوفی، قضایای بسیاری
از او نقل شده که در هر کدام فتوای جداگانه داده است و سرانجام نیز
از صدور حکم قطعی در مسئله ترسید و گفت: هر کس می خواهد به
جهنم، به جهنم رود، درباره ارث جد فتوی دهد.»^(۲۲)

اطلاع خلیفه از احکام اسلامی در حدی بود که از برخی
مستحبات اسلام که مورد ابتلای مسلمین بود، غافل بود، اموری که هر
مسلمانی آن را می دانست. بطور مثال وی تصمیم بر شکنجه و آزار
ابوموسی گرفت، زیرا سه بار از عمر اجازه ورود خواست و او اجازه نداد
و بازگشت. عمر از وی علت برگشتن را پرسید. ابوموسی جواب داد:

این دستوری است که از جانب پیامبر (ص) به ما رسیده است. عمر از روی خواست که سخن خود را با ارائه شاهد به اثبات برساند و گر نه آماده مجازات باشد. انصار به وی متذکر شدند که کودکان ما این سنت پیامبر (ص) را می دانند. چگونه تو از آن بی خبری؟ عمر پاسخ داد: «این دستور پیامبر (ص) بر من مخفی ماند، زیرا مشغول تجارت در بازار بودم.»^(۲۳)

چند روز قبل از ضربت خوردن، خلیفه دوم دستورالعملی در مورد ارث پدر بزرگ صادر کرد، ولی چون به صحت آن اطمینان نداشت در بستر مرگ دستور محو آن را صادر کرد.^(۲۴)

ج: رعایت نکردن سنت پیامبر (ص) در تقسیم بیت المال

رسول گرامی اسلام در تقسیم بیت المال بین مسلمین فرقی نمی گذاشت و به همه بطور یکسان پرداخت می کرد. در زمان ابابکر نیز این روش ادامه داشت.^(۲۵) اما با روی کار آمدن عمر و سرزیر شدن غنائم به سوی مدینه وی این سنت را ترک کرده و برای خویشاوندان پیامبر و سابقین در اسلام و مجاهدین و اعراب^(۲۶) امتیازهای خاصی قایل شد که به تفصیل در تاریخ آمده است و او دریچه ای برای خلیفه سوم گشود که در زمان عثمان دیگر حسابی در کار بیت المال نبود و آنرا به اقوام خود می بخشید.

عمر به هر یک از اقوام پیامبر (ص) ۵/۰۰۰ درهم و به خصوص عباس ۷/۰۰۰ درهم و به هر یک از شرکت کنندگان در جنگ بدر ۴/۰۰۰ درهم و به هر یک از همسران پیامبر (ص) ۱۰/۰۰۰ درهم و به شخص عایشه ۱۲/۰۰۰ درهم و به مهاجرین قبل از فتح ۳/۰۰۰ درهم و به مسلمانان بعد از فتح ۱/۰۰۰ درهم و... می داد.^(۲۷)

امام علی (ع) این روش را مخالف قرآن سنت پیامبر (ص) می دانست و از آن انتقاد می نمود و هنگامی که به خلاف رسد بطور عملی به میدان آمد و بیت المال را بالسویه بین مسلمین تقسیم نمود، ولی چون مردم به روش عمر در طی ۲۳ سال از حکومتش و در ادامه با روش افراطی تر عثمان خو گرفته بودند، نتوانستند عمل امام (ع) که مطابق با روش پیامبر (ص) بود تحمل نمایند و سرانجام جنگ جمل را علیه امام (ع) به راه انداختند.

امام (ع) در زمان حکومتش حاضر نگشت به عقیل، برادر خود سهم‌بیشتری از بیت المال بپردازد در حالی که آثار فقر از چهره قرزندانش ظاهر بود^(۲۸) و بنا بر گفته ابن اثیر وی از امام ۴۰/۰۰۰ درهم مطالبه کرد تا فرض خود را بپردازد. حضرت به وی وعده داد هنگام تقسیم بیت المال سهم خود را که چهار هزار درهم است به او بدهد. عقیل اعتراض نمود و گفت: «کلید بیت المال در دست توست، آنگاه به من وعده می‌دهی که سهم خود را در آینده به من بپردازی.» امام جواب داد: «چگونه اموال مسلمانان را به تو بدهم حال آنکه مرا امین بر آن قرار داده‌اند. خداوند در قرآن دستور داده است که بین مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما.»^(۲۹) و به عقیل فهمانید که پرداخت مبلغ فوق به وی بر خلاف حق می‌باشد. عمر در سال آخر عمرش به اشتباه روش خود و اینکه این شیوه مخالف سنت پیامبر (ص) بوده است اعتراف نمود و وعده داد که امسال مانند زمان پیامبر و خلیفه اول بیت المال را بطور مساوی تقسیم خواهد کرد، اما چه سود که مرگ، وی را مهلت نداد و این بدعت او باقی ماند.^(۳۰)

عبدالرحمن ابن عوف هنگام شورای شش نفری که بعد از قتل عمر برای تعیین خلیفه تشکیل شد و به امام عرض کرد: «من با تو بیعت می‌کنم به شرط آنکه به قرآن و سنت پیامبر و شیوه دو خلیفه قبل عمل نمائی.» امام ضمن قبول عمل به قرآن و سنت پیامبر، حاضر به قبول شیوه آن دو نگردید.^(۳۱) یکی از شیوه‌ها و سنتها دو خلیفه که امام (ع) التزام به آن را رد نمود، همان روش عمر در تقسیم بیت المال بوده است.

پاورقی

- ۱- نهج البلاغه، خ ۳ - «والله تقمصها ابن ابی قحانه... فصبرت و فی العین قذی و فی الخلق شبحا.»
- ۲- ابابکر می‌گفت: «اقیلونی فلست بخیر کم. مرا معاف دارید زیرا من

- بهترین شما نیستم): ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۹
 مشابه آن را ابن قتیبہ نقل کرده است کہ ابابکر می گفت: «مرا رها
 سازید»: الامامة و السياسية، ج ۱، ص ۱۴.
- ۳- نهج البلاغه، خ ۳.
- ۴- عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی، ج ۳، ص ۲۴۹، ابن
 جوزی، ابوالفرج، تاریخ عمر ابن الخطاب، ص ۳۷.
- ۵- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۹۹، ابن ابی الحدید، شرح نهج
 البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۳، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخفاء، ص ۹۶، ابن
 اثیر، علی، الكامل، ج ۲، ص ۷۹.
- ۶- طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۴۲۸، ابن اثیر، همان مدرک.
- ۷- ابن عبد ربہ، العقد الفرید، ج ۴، ص ۶۱.
- ۸- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۷۳، متقی ہندی، علی،
 کنز العمال، ج ۳، ص ۸۰۹.
- ۹- مسلم، صحیح، ج ۶، ص ۱۷۹ و ۱۸۰، کتاب الادب، امین،
 عبدالحسین، الغدیر، ج ۶، ص ۱۵۸.
- ۱۰- ابن جوزی، ابوالفرج، تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۵۷، سیوطی،
 جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۰، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه،
 ج ۱، ص ۱۸۱، وی تازیانه عمر را ترسناکتر از شمشیر حجاج بن یوسف
 می داند.
- ۱۱- ابن حزم، المحلی بالاثار، ج ۸، ص ۲۷۹ و ۲۸۰، متقی ہندی، علی،
 کنز العمال، ج ۱۱، ث ۲۸، حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص
 ۴۲۶، کلینی، محمد ابن یعقوب، فروع کافی، ج ۷، ص ۹، طوسی، محمد
 ابن الحسین، تہذیب الاحکام، ج ۹، ص ۲۴۸، شیخ صدوق، محمد، من
 لایحضرہ الفقیہ، ج ۴، ص ۱۸۷.
- ۱۲- ابن جوزی، ابوالفرج، تاریخ عمر ابن الخطاب، ص ۱۲۶.
- ۱۳- ابن اثیر، علی، الكامل، ج ۲، ص ۲۱۳.
- ۱۴- متقی ہندی، علی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۱، الاصابة ج ۳، ص
 ۶۰۶، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۱۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۳، ابن جوزی،
 ابوالفرج، تاریخ عمر ابن الخطاب، ص ۱۲۵.

- ۱۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۰۱.
- ۱۷- هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۹۱، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۸، ص ۶۵۳.
- ۱۸- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۶، ص ۲۸۳ به نقل از شرح مواهب قسطلانی، ج ۸، ص ۱۲۸. علامه امینی روایات استجاب روزه رجب را در الغدیر، ص ۴۰۷ و ج ۶، ص ۲۸۲ از کتب اهل سنت نقل کرده است.
- ۱۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۰۲.
- ۲۰- همان مصدر، ج ۱، ص ۱۸.
- ۲۱- نهج البلاغه، خ ۳.
- ۲۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۲۳- مسلم، صحیح، ج ۶، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.
- ۲۴- ابن قتیبه، دینوری، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱.
- ۲۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۸، ماوردی، علی، الاحکام السلطانیه، ص ۲۰۰، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۵، ص ۵۹۳.
- ۲۶- امام مالک، موطاء، ج ۲، ص ۱، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹: عمر به غیر عرب ارث نمی داد مگر آنکه در سرزمین عرب متولد شده باشند.
- ۲۷- ماوردی، علی، الاحکام السلطانیه، ص ۲۰۰. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱۴ و یعقوبی در تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۳ و ابن جوزی در تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۱۸۵ و متقی هندی در کنز العمال، ج ۵، ص ۵۹۳ نیز در تقسیم بیت المال را آورده اند.
- ۲۸- سید رضی، نهج البلاغه، خ ۲۲۴.
- ۲۹- ابن اثیر، علی، اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۲۳.
- ۳۰- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۴، ابن طقطقی، محمد، تاریخ فخری، ص ۱۱۴.
- ۳۱- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۳۳ و ۲۳۸، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸، ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۱۴۶.

انتقادهای امام از عثمان

مقدمه

انتقادهای امام از خلیفه سوم به مراتب بیش از ایرادهای ایشان به دو خلیفه قبلی است. سر آن این است که گناه و فساد در رفتار شخصی عثمان و نیز در بین اطرافیان او رواج بیشتری یافته بود و به علت ضعیف اراده او، عده‌ای از خویشاوندانش بر وی مسلط شده و به او خطمی دادند و سرانجام نیز وی را به کشتن دادند. امام (ع) ضمن نامه‌ای به معاویه می‌گوید: من از بدعت‌های عثمان انتقاد می‌کردم و حاضر نیستم به خاطر آن عذر خواهی کنم. من همواره وی را ارشاد و هدایت کرده‌ام.^(۱) حال به برخی از این انتقادات اشاره می‌کنیم:

الف: حیف و میل بیت المال

یکی از مهم‌ترین ایرادات امام (ع) بر عثمان حیف و میل بیت المال بود. در روزهای آغازین حکومت بر فراز منبر چنین می‌فرماید: «الی ان قام ثالث القوم نافجا حضية بين نثيله و معتلفه و قام معه بنو ابيه يخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربيع الی ان انتكث علیه فتله واجهز علیه عمله و کبت به بطنته؟: سومی (عثمان) بپاخاست حال آنکه متکبرانه بین سرگین و چراگاهش در رفت و آمد بود و طی عمر می‌کرد. خویشاوندان وی نیز قد علم کردند و مال خدا را با تمام دهان بلعیدند همانطور که شتر علف بهاری را می‌خورد تا آنگاه که رشته (حکومتش) از هم گسست و کارهای ناهنجاری مرگش را رساند و شکم پرستی، وی را از پا در آورد.»

گرچه این کلام در زمان حکومت امام (ع) از ایشان صادر شده است ولی نمایانگر مخالفت امام (ع) با تصرفات بیجای عثمان و اطرافیانش در دوران زمامداری خلیفه سوم می‌باشد. با توجه به تاریخ و بررسی تصرفهای عثمان در بیت المال و با در نظر گرفتن اموال شخص خلیفه و اطرافیان وی می‌توان به صحت کلام امام (ع) پی برد. عثمان خود را در مصرف بیت المال مطلق العنان می‌دانست و به میل خود به اطرافیان و خویشانش از اموال عمومی می‌بخشید و این کار سبب اعتراض مردم علیه وی گردید.

اموال عثمان

وی دندانهائی از طلا تهیه کرده بود و لباسهایی شاهانه و فاخر می پوشید که قیمت برخی از آنها به ۸۰۰ دینار می رسد^(۲) و از ظرف مخصوصی که گروهها و زیورهای گرانبهای بیت المال در آن وجود داشت مقداری را برای آراستن خانواده اش برداشت و چون مردم بر وی اعتراض نمودند چنین گفت: «هذا مال الله اعطيته من شئت و امنعه من شئت فارغم الله لف من رغم لنا خذن حاجاتنا من هذا الفیء و ان رگمت انوف اقوام: این مال خداست،^(۳) به هر کس که بخواهم می دهم و به هر کس که نخواهم نمی دهم، خداوند مخالف این مطلب را ناپود نماید. مانیازهای خود را از غنائم تاءمین می کنیم هر چند گروهی آن را ناخوش دارند.» در اینجا علی (ع) فریاد می زند: «در این صورت با تو مخالفت می کنند و نمی گذارند به خواسته هایت برسی.»^(۴)

عثمان ظرفی از طلا و نقره ای که ابوموسی اشعری به عنوان مالیات نزد وی آورد بین زنان و دخترانش تقسیم کرد و اکثر اموال بیت المال را در آباد کردن املاک و خانه های خود به مصرف رساند.^(۵) اموال وی نزد خزانه دارش ۳۰/۵۰۰/۰۰۰ درهم و ۱۵۰/۰۰۰ دینار بود و هزار شتر در ربه ذه داشت و قیمت صدقات وی در برادیس و خیبر و وادی القری به ۲۰۰/۰۰۰ دینار می رسید.^(۶)

عبدالرحمن بن عوف هنگامی که قصر عثمان را با سفره های رنگارنگ دید، به وی گفت: «ما قبلا سخنانی که مردم درباره تو می گفتند، یاور نمی کردیم، امروز فهمیدم که راست است. من به خاطر بیعتی که با تو کردم به خدا پناه می برم.»^(۷)

هدیه عثمان به اطرافیان

عثمان به اطرافیان خود (مخصوصا بنی امیه) اموال زیادی از بیت المال بخشید و آنان گنجهای فراوانی به برکت بخششهای خلیفه اندوختند. کسانی که با دست خالی و با اموال کمی از مکه به مدینه آمدند از ثروتمندان معروف شدند که برخی از آنها هنگام مرگ چنان از شمشهرا با تبر شکستند. مطالب ذیل گواه سخن ماست:

۱- هدیه به مروان

عثمان دختر خود را به مروان ابن حکم داد و ۱۵ غنائم آفریقا را به

وی بخشید. غنائم آفریقا ۲/۵۲۰/۰۰۰ دینار بود.^(۸) مردم به وی در این زمینه اعتراض کردند، از جمله عبدالرحمن بن حنبل جمعی ضمن اشعاری این عمل عثمان را نکوهیده و بر خلاف روش خلفای قبلی دانست.^(۹) طبری در تاریخ خود غنائم آفریقا را ۳۰۰ قنطار طلا می‌داند^(۱۰) که هر قنطار، شامل پوست گاوی پر از طلا می‌باشد. فدک را نیز به مروان بخشید^(۱۱) حال آنکه فاطمه (ع) از آن محروم گردیده بود. و قطعه زمینی به نام «مهزور» که ملک پیامبر (ص) بود به مروان بخشید. این عمل سبب اعتراض مردم گردید.^(۱۲)

۲- هدیه به حکم ابن ابی العاص (عموی عثمان)

عثمان صدقات قبیله «قضاعه» را به حکم بخشید.^(۱۳) این بخشش بیجا سبب شد، ابن عباس به وی اعتراض نماید که چرا صدقات قضاعه را (که سیصد هزار درهم بود) به حکم بخشیده است.^(۱۴) هنگام بازگرداندن وی از تبعیدگاه، لباسی فاخر بر اندامش پوشانید^(۱۵) و دویست هزار درهم نیز به او هدیه داد. این در حالی بود که حکم توسط پیامبر (ص) به خارج مدینه تبعید شده بود و در عصر ابابکر و عمر نیز در تبعید به سر می‌برد.^(۱۶)

عثمان شب هنگام بر عامل مالیات بازار مدینه وارد شد و به او دستور داد که اموال موجود را به حکم بپردازد، ولی با سر سختی وی مواجه گردید. عثمان گفت: تو خزانه‌دار مائی.^(۱۷) وی جواب داد: من خزانه دار مسلمین می‌باشم، از این رو کلید بیت المال را در روز جمعه، در حین ایراد خطبه نماز به سوی عثمان پرتاب کرد و در حالی که شعار: «من خزانه دار مسلمین هستم نه به سوی عثمان پرتاب کرد در حالی که شعار: «من خزانه دار مسلمین هستم نه خازن عثمان و خانواده او» بر لب داشت. عثمان از آن پس کلید را به زید ابن ثابت سپرد.^(۱۸) علاوه بر این، مراتع منطقه شرف را برای چرای شتران حکم اختصاص داد.^(۱۹)

۳- هدیه به حارث ابن حکم

عثمان دختر دیگر خود را به حارث داد و به او صد هزار درهم از بیت المال بخشید.^(۲۰) یکبار که شتران زکات را به مدینه آوردند همه را به حارث هدیه کرد و موضعی در بازار مدینه که پیامبر (ص) آن را

برای مسلمین وقف کرده بودند به وی داد.^(۲۱) بخشش خلیفه به خانواده حکم بجایی رسید که ۴۵ غنائم آفریقا را به آنها بخشید^(۲۲) و این علاوه بر هدیه ۱۵ آن به مروان بود. در اینجا مناسب است با شخصیت حکم و فرزندانش که مورد الطاف عثمان قرار گرفتند آشنا شویم. حکم از منافقینی بود که همواره پیامبر (ص) را مسخره می نمود و با چشم و ابرو و دست و زبان رسول خدا را به استهزاء می گرفت. یکبار پیامبر (ص) متوجه گردید و او را نفرین نمود. وی بلافاصله گرفتار ارتعاش بدن گردید.^(۲۳) او حتی هنگام نماز از این عمل دست بر نمی داشت تا اینکه پیامبر (ص) وی و فرزندانش (مروان، حارث و...) را به طائف تبعید نمود و ابابکر و عمر نیز حاضر به قبول وساطت عثمان برای ارجاع آنها شدند.^(۲۴)

پیامبر (ص) حکم و نسل او را لعنت کرد و او و فرزندش مروان را قورباغه های مروان نامید^(۲۵) و از این رو، معاویه مروان را پسر قورباغه می نامید^(۲۶) و عایشه به مروان می گفت: «رسول خدا (ص) پدرت را در حالی که تو در نسل او بودی لعنت کرد، پس تو نیز چکیده پلیدی از لعنت خدا و رسول هستی.»^(۲۷) حکم، همان کسی است که در شان وی آیه: **و لاتطع کل حلاف مهین**^(۲۸) نازل شده است.^(۲۹)

۴- هدیه خلیفه به ابوسفیان

عثمان به ابوسفیان مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ درهم بخشید.^(۳۰) حال آنکه می دانیم وی سرد کرده لشکر در طی جنگهایی علیه اسلام است و ایمان وی نیز ناشی از ترس بوده، در دل کافر بود و از اینرو زمانی که عثمان به حکومت رسید به بنی امیه می گفت: «خلافت را مانند گوی به هم پاس دهید که بهشت و جهنمی وجود ندارد.»^(۳۱) علی (ع) بعد از فوت پیامبر (ص) وی را دشمن قبلی و فعلی اسلام و مسلمین معرفی نمود.^(۳۲)

۵- هدیه خلیفه به عبدالله ابن ابی سرح

وی که برادر رضاعی عثمان بود،^(۳۳) ۱۲۸ غنایم آفریقا را از وی جازه گرفت^(۳۴) و چون مقدار غنائم آفریقا ۲/۵۲۰/۰۰۰ دینار بوده است^(۳۵) پس مبلغ اهدائی به وی حدود صد هزار دینار می باشد. ابن ابی

الحدید نقل کرده عثمان تمام غنائم غرب آفریقا را به او داد و سهمی برای دیگران در آن قائل نشد.^(۳۶)

وی شخصی است که قبل از فتح مکه مرتد شد و از مدینه به مکه فرار نمود و در جریان فتح مکه عثمان او را مخفی کرد و سپس نزد پیامبر (ص) آورد و برایش طلب عفو کرد. حضرت کمی سکوت نمود تا شاید یکی از اصحاب او را به قتل برساند و چون هیچکس اقدام ننمود وی را عفو نمود. بعد از رفتن عثمان پیامبر (ص) فرمود: سکوت کردم تا یکی از شما او را اعدام کند، ولی نکردید.^(۳۷) آیه ۹۱ سوره انعام در مذمت وی نازل شد و قرآن او را ظالم معرفی کرد.^(۳۸)

۶- هدیه خلیفه به سعید ابن عاص اموی

عثمان صد هزار درهم به سعید ابن عاص اموی داد. مردم و از جمله علی (ع) در این زمینه به عثمان اعتراض کردند. عثمان با این بهانه که سعید از اقوام من است، سعی در توجیه کار خود داشت، ولی پاسخ شنید که دو خلیفه قبل خویشاوند داشتند، لکن چنین از بیت المال به آنها نمی دادند، لذا آن دو بهتر از روش تو است.^(۳۹)

۷- هدیه خلیفه به ولید ابن عقبه

ولید ابن عقبه که حاکم کوفه بود صد هزار سکه به عنوان قرض از عبدالله ابن مسعود (کلید دار بیت المال) گرفت و در موقع سر رسید نپرداخت و چون عبدالله آن را طلبید، خلیفه ولید را بخشید و به عبدالله دستور داد که به او کاری نداشته باشد و این عمل باعث استعفای ابن مسعود از بیت المال کوفه و تیرگی روابط وی با عثمان گردید.^(۴۰) ولید همان کسی است که در مسجد کوفه بر اثر شرابخواری قی نمود و امام علی (ع) وی را زد چنانچه به تفصیل خواهد آمد.

۸- هدیه خلیفه به عباس بن ربیع

عباس بن ربیع که شریک عثمان در عصر جاهلی بود از وی طلب کمک نمود. خلیفه به «ابن عامر» حاکم بصره دستور داد به عباس بن ربیع صد هزار بپردازد. نماینده خلیفه علاوه بر آن، خانه ای نیز به او بخشید.^(۴۱)

گروه دیگری نیز از هرج و مرج موجود در امور مالی بیت المال سوء استفاده کرده و به زراندوزی پرداختند و املاک فراوان و کاخ های

مجلسل و حیوانات زیادی جمع نمودند که برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

اموال طلحه

در آمد طلحه از عراق روزانه هزار دینار بود و در منطقه «سراة» بیش از این در آمد داشت. بعضی، اموال وی را هنگام مرگ، ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم برآورد کرده‌اند که شامل ۲/۲۰۰/۰۰۰ درهم و ۲۰۰/۰۰۰ دینار پول نقد می‌شد و بقیه کالا بود.^(۴۲) عثمان در زمان خلافت ۲۰۰/۰۰۰ دینار به طلحه بخشید^(۴۳) و از این رو وی گله می‌کرد که چرا با وجود آنکه پوستهای گاو پر از طلا به او داده است، باز علیه عثمان شوریده است؟!^(۴۴) معلوم می‌شود که خلیفه به بخششهای بیجای خود امکان زراندوزی برای طلحه و امثال او ایجاد می‌کرد.

اموال عبدالرحمن ابن عوف (شوهر خواهر عثمان)

ابن سعد اموال عبدالرحمن را هنگام مرگ، هزار شتر و سیزده هزار گوسفند و ۱۰۰ است می‌داند و در جرف منطقه کشاورزی بزرگی است که برای آبیاری آن از ۲۰ شتر آبکش استفاده می‌شد و آنقدر شمشهای طلا بجای گذاشت که برای تقسیم بین بازماندگان، آنها را با تبر شکستند. چهار همسر داشت، به هر یک ۸۰/۰۰۰ دینار رسید.^(۴۵) پس پولهای نقدوی به ۲/۵۶۰/۰۰۰ بالغ می‌شود، زیرا سهم زن یک هشتم است و مجموع چهار زن، یک هشتم مال شوهر را می‌برند. یعنی یک سی و دوم مال او ۸۰/۰۰۰ دینار بوده است. البته اموال دیگری غیر از پول نقد هم داشته است.

یعقوبی می‌نویسد: یکی از همسران عبدالرحمن سهم الارث خود را به صد هزار و طبق نقلی هشتاد دینار مصالحه کرد.^(۴۶) وی آنقدر کیسه‌های پول انباشته کرده بود که اگر شخصی در یک طرف آن می‌ایستاد از طرف دیگر دیده نمی‌شد.^(۴۷)

اموال زبیر

زبیر هنگام مرگش ۲۱ منزل در مدینه و دو خانه در بصره داشت و ثلث مالش را جدا کردند، از دو سوم باقی مانده به هر یک از چهار همسرش ۱/۲۰۰/۰۰۰ سکه به ارث می‌رسید.^(۴۸) ابن سعد نیز میراث زبیر را ۵۱ یا ۵۲ میلیون سکه می‌داند.^(۴۹) زبیر مالک هزار اسب و

هزار غلام و هزار کنیز و نیز قطعاتی زمین و منازلی در بصره و کوفه و مصر و اسکندریه بود.^(۵۰)

اموال سعد ابن ابی وقاص

سعد ابن ابی وقاص مالک ۲۵۰/۰۰۰ درهم پول نقد بود و قصری در عقیق بنا کرد که در همان نیز مرد.^(۵۱)

اموال یعلی ابن امیه

یعلی ۵۰/۰۰۰ دینار پول بجای گذارد و ارزش زمینها و وامهایش در دست مردم به ۱۰۰/۰۰۰ دینار می رسید.^(۵۲) او که از طرف عثمان حاکم بر یمن بود، هنگام شنیدن خبر قتل عثمان، اموال بیت المال یمن که ۴۰۰/۰۰۰ دینار طلا بود جمع آوری کرد و به مکه آورد و در اختیار طلحه و زبیر قرارداد تا در جنگ با امام علی (ع) صرف شود.^(۵۳)

اموال زید ابن ثابت (قاضی و خزانه دار عثمان)

زید بن ثابت بعد از مرگش آنقدر طلا بجای گذاشت که با تبر شکستند تا بین ورثه تقسیم کنند. علاوه بر این اموال و املاک دیگری داشت که ارزش آنه به ۱۰۰/۰۰۰ دینار می رسید.^(۵۴)

نتیجه بحث:

اطرافیان و اقوام خلیفه با تصرف نابجا در بیت المال گنجها اندوختند و این ناشی از جوایز عثمان به آنها بود در حالی که بسیاری از آنها (نظیر حکم و مروان و حارث) مورد نفرت پیامبر (ص) و مؤمنین بودند و برخی تمام سعی خود را در راه براندازی اسلام مبذول داشتند، ولی از طرف دیگر کسانی که از اقوام و اطرافیان خلیفه نبودند با کوچک ترین مخالفتی با وی داشتند از حقوق خود محروم بودند، چنانچه عثمان گردنبندی را که فردی برای ام کلثوم (دختر امام علی (ع)) فرستاده بود مصادره کرد و به ام کلثوم نداد، به این بهانه که پیک و نامه رسان (که هدیه بوسیله وی ارسال شده بود) از بیت المال ارتزاق می کند. حال آنکه صحابه پیامبر (ص) به وی گفتند که باید به دختر امام تحویل دهد.^(۵۵) و هنگامی که نیازمندی او وی کمک خواست، پاسخ داد: نمی توان در مال خدا اسراف کرد.^(۵۶) باید از خلیفه پرسید: در زمانی که افرادی نظیر عمار و اباذر و امام علی (ع) و...

از اصحاب پیامبر (ص) در سختی به سر می بردند و حتی سهمیه عادی این مسعود از بیت المال توسط عثمان قطع گردید^(۵۷) و ام کلثوم از حق خود محروم ماند و سهم علی از بیت المال آنقدر اندک بود که به تعبیر حضرت، به اندازه شیری که بعد از دوشیدن شتر به بچه شتر می رسد بود،^(۵۸) چگونه به دشمنان پیامبر (ص) و اسلام، این چنین از بیت المال می بخشید؟

این گنجها به برکت خلیفه حاصل شد و از این رو مالک ابن اوس گفت: «عثمان به قریش و بنی امیه پولهای فراوان داد و بعضی را بر بعض دیگر ترجیح داد. بلاد اسلامی را تحت تسلط خویشان خود قرار داد و مردم را برده آنها نمود.»^(۵۹)

به همین جهت ثمامة بن عدی (استاندار عثمان) هنگام قتل خلیفه گفت: وقتی خلافت به سلطنت تبدیل شده و هر کس مالی را بیابد آنرا بلعد قتل عثمان اتفاق می افتد.^(۶۰)

برخورد امام علی (ع) با حیف و میل بیت المال توسط عثمان

در همان روزهای نخست امام (ع)، ولید ابن عقبه به نمایندگی از خود و سعید ابن عاص و طلحه و زبیر و مروان و عبدالله ابن زبیر نزد علی (ع) آمد و گفت: «ما با شما بیعت می کنیم به شرط آنکه اموالی را که در زمان عثمان به دست آورده ایم از آن ما باش.» امام ضمن رد پیشنهاد او بیان می دارد که این حق خداست و من نمی توانم از آن چشم بپوشم.^(۶۱)

معلوم می شود اموال آنها از چپاول بیت المال به دست آمده بود و گر نه امام (ع) به اموال خصوصی افراد کاری نداشت.

فریاد امام (ع) هم در زمان حیات عثمان و هم بعد از قتل وی به انتقاد از عثمان بلند بود. قبلا اعتراض علی (ع) را بر بخشش وی به سعید ابن عاص و همچنین برداشتن سبدی از جواهرات گرانبها بیت المال برای تزئین همسران خلیفه بیان کردیم و نیز خطبه سوم نهج البلاغه که امام (ع) تصرف بیجای عثمان و اطرافیانش در بیت المال را به بلعیدن علف بهاری توسط شتر، تشبیه می کند آوردیم.

بعد از مرگ عثمان نیز امام (ع) در اولین سخنرانی عمومی خود، به انتقاد از وی می پردازد: «قام الثالث كالغراب همته بطنه ويله لو

قص جناحاه و قطع راءسه كان خیراله: عثمان مانند کلاغ (در حرص و جمع آوری مال) قیام کرد. تمام هدفش، شکم چرانی بود. وای بر او! اگر اعضایش قطع شده و به قتل رسیده بود (و به این فسادها دامن نمی زد) برایش بهتر بود)).^(۶۲) و نیز در خطبه دیگر او را فردی می داند که همه چیز را به خود و خویشاوندانش اختصاص داد و در این راه افراط نمود.^(۶۳)

امام (ع) در روز حکومت خود موضع خویش را در مقابل تصرف بیجای خلیفه در بیت المال اعلام می کند که هر جائزه و مالی که عثمان از بیت المال برداشته و به دیگران داده است باید به آنجا برگردد و گذشت زمان سبب بطلان حق سابق نمی شود (یعنی کسی نگوید که برگزیده ها صلوات، به هدایای عثمان کاری نداشته باشید چون مدت زمانی بر آن گذشته است) و با کمال قاطعیت می فرماید: «و لو وجدته قد تزوج به النساء و فرق فی البلدان لرددته الی حاله: اگر این اموال را کسی به عنوان مهریه زنش قرار داده باشد و یا بین مناطق مختلف پراکنده شده باشد، من آنها را به بیت المال بر می گردانم.»^(۶۴) امام (ع) دستور می دهد تمام سلاحهای عثمان که در خانه او یافت شده و علیه مسلمانان بکار می رفته و نیز شتران صدقه که در منزل عثمان بود مصادره شود، ولی متعرض اموال خصوصی وی نگردند. عمرو ابن عاص چون از جریان با خبر شد به معاویه نامه ای نوشت و متذکر شد: «هر کاری از دست ساخته است انجام ده، زیرا علی (ع) تمام اموال (نا حق) تو را خواهد گرفت همانطور که پوست عصا را می کنند.»^(۶۵)

اول کسی در تقسیم بیت المال بین مسلمین فرق گذاش عمر بود بیت المال در زمان پیامبر (ص) و ابابکر بطور مساوی تقسیم می شد،^(۶۶) ولی عمر این بدعت را نهاد و مهاجرین را بر انصار و اقوام پیامبر (ص) را بر دیگران و عرب را بر عجم و سابقین در اسلام را بر متاءخرین برتری داد. عثمان در این زمینه پا فراتر گذاشت و به اطرافیان و مخصوصا خویشان خود هدایای فراوانی از بیت المال مسلمین می داد. کم کم برای برخی این مطلب به صورت عادت در آمد و خود را در تقسیم بیت المال برای برخی این مطلب به صورت عادت

در آمد و خود را در تقسیم بیت المال صاحب امتیاز دانستند، با اینکه زمان پیامبر (ص) را درک کرده و روش ایشان را در تساوی بین مسلمین هنگام تقسیم بیت المال مشاهده کرده بودند، ولی چو ۲۳ سال به برتری جوینی خو نگرفته بودند در زمان علی (ع) نیز از ایشان خواستار سهم بیشتری بودند و چون امام (ع) حاضر به ترجیح آنها نمی شد، نقض بیعت نموده و با حضرت جنگیدند.

امام (ع) در دومین روز از حکومت خود ضمن سخنانی به زراندوزان و کاخ داران هشدار داد: دیگر اجازه نمی دهد به تاخت و تاز خود به بیت المال ادامه دهند و ضمن رد این که سبقت در اسلام یا جهاد در راه خدایا همراهی با پیامبر (ص) سبب امتیاز در تقسیم بیت المال شود اعلام می دارد پاداش این امور با مال نیست، بلکه خداوند در قیامت اجر مجاهدین و سابقین در اسلام و اصحاب پیامبر (ص) را خواهد پرداخت و اظهار می دارد: «انکم عبادالله و المال مال الله یقسم بینکم بالسویة: شما بندگان خدائید و اموال بیت المال نیز از آن اوست، بنابراین بطور مساوی بین شما تقسیم خواهد شد.»

^(۶۷) سپس دستور می هد به هر یک از مسلمین اعم از مهاجرین و انصار، پرندگان و غیره، سه دینار پرداخت شود. طلحه و زبیر و ابن عمر و سعید ابن عاص و مروان و گروهی دیگر از کسانی که به برکت بخششهای عثمان به اموال کلان رسیده بودند، از قبول آن سرباز زدند ^(۶۸) و شروع به توطئه علیه امام (ع) نمودند. حضرت، طلحه و زبیر را می طلبد و سبب اعمال آنها را جویا می شود و پاسخ می شنود که ما با تو بیعت کردیم که در کارها با ما مشورت کنی و ما را بر دیگران برتری دهی، ولی تو با ما مشورت ننموده و روش عمر را در تقسیم بیت المال بکار نمی بندی و به ما سهم بیشتری نمی دهی.

امام (ع) ضمن رد این مطلب می فرماید: با مراجعه به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) نیازی به مشورت با شما در مورد تقسیم بیت المال ندارم و اعلام می کند: «ما و شما شاهد روش پیامبر (ص) در تقسیم بیت المال بوده ایم که بین افراد فرق گذاشته و مجاهدین و سابقین در اسلام را ترجیح نمی داد و در قرآن نیز آیه ای بر این تبعیض

دلالت ندارد.))^(۶۹)

نتیجه آنکه:

امام علی(ع) به شدت با روش عمر و عثمان در تقسیم بیت المال مخالف بود و آنرا برخلاف کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) می دانست و از این رو هم در دوران خلفا و هم بعد از آن، از شیوه آنان انتقاد می نمود.

نه تنها امام(ع)، بلکه برخی از مسلمان و صحابه نیز با حضرت هم صدا بودند، چنانکه علت تبعید اباذر خواندن آیه ۳۴ سوره توبه بود که ضمن تلاوت آن به مروان ابن حکم و زید ابن ثابت و معاویه و امثال آنها طعنه می زد و به کسانی که از خلیفه سوم گنجهای فراوان دریافت کرده بودند و نیز به خود عثمان، در زمینه تصرف بیجا در بیت المال اعتراض می نمود.^(۷۰) عمار نیز یکبار در مقابل سخن عثمان که گفت: «ما به کوری چشم مخالفین به دلخواه در بیت المال تصرف می کنیم.» پاسخ داد: «من اولین مخالف با روش تو هستم.»^(۷۱) عبدالرحمن بن عوف نیز یکبار که دید عثمان شتران زکات به خانواده حکم (عمو و پسر عموهای خلیفه) بخشید، آنها را مصادره کرد و بین مسلمین تقسیم نمود.^(۷۲)

ب: تعدی به اصحاب پیامبر(ص)

یکی از اعتراضات امام به عثمان، تعدی به کسانی بود که بر اعمال غیر مشروع خرده می گرفتند، لذا گروهی از منتقدین به انواع آزارها نظیر شرب و شتم، تبعید، قطع حقوق از بیت المال و غیره از طرف خلیفه گرفتار شدند و ما این بحث را به تفضیل در گفتار «حمایت امام از مظلومین» مطرح خواهیم کرد.

ج: سپردن مسئولیتهای دولتی به افراد نالایق

عثمان در واگذاری پستها به اقوام و خویشان خود داشت و بسیاری از کسانی که برای سرپرستی مناطق اسلامی می فرستاد آشنائی چندانی با شرع و مکتب نداشته و گاه دسته گلهایی به آب داده و سبب آبروریزی برای خلیفه نیز می شدند. و همین ها بودند که مردم را از حکومت بیزار نموده و سرانجام نیز عثمان را به قتل رساندند، عمر هنگام مرگ پیش بینی می کرد اگر حکومت به دست عثمان برسد، وی

با سپردن ولایات به خاندان خود، زمینه شورش مردم علیه خویش را آماده می‌سازد، از این رو پیشنهاد گروهی که نصب خلیفه را مطرح کرده بودند رد کرد و گفت: «اگر عثمان را نصب کنم خانواده ابی معیط و بنی امیه را بر مردم مسلط خواهد کرد و آنگاه ممکن است مردم علیه او شورش نموده و وی را به قتل برسانند.»^(۷۳)

و نیز هنگامی که همه اعضای شورا را طلبید خطاب به عثمان گفت: «اگر تو به حکومت رسیدی از خدا بترس و طایفه ابی معیط را بر مردم حاکم نگردان.»^(۷۴)

ولی عثمان به سفارش عمر وقعی ننهاد و خویشان خود به عنوان استاندار به سوی شهرها گسیل داشت و حتی به شکایت مردم از آنها رسیدگی نمی‌نمود. آنها نیز خودسرانه به اعمالی و لو بر خلاف اسلام و مصلحت مسلمین دست می‌زدند و حتی گاهی فرمانی از پیش خود صادر کرده و به خلیفه نسبت می‌دادند، اما خلیفه عکس العمل چندانی نشان نمی‌داد و به تعبیر امام علی (ع): «عثمان دوست ندارد که کسی وی را نصیحت کند. گروهی خائن را در اطراف خود جمع کرده که هر یک بر قسمتی از سرزمین خدا حکومت می‌کند و مالیات آن را می‌بلعد و مردم آن سامان را خوار و ذلیل می‌نماید.»^(۷۵) در اینجا اسامی برخی از کارگزاران عثمان و عملکرد آنها و نیز برخورد امام با خلیفه را در این زمینه، بیان می‌کنیم.

الف: ولید ابن عقبه ابن ابی معیط

ولید از جانب عثمان به عنوان حاکم کوفه انتخاب گردید. چون خبر نصب وی به علی (ع) رسید نزد عثمان آمد و فرمود: «آیا عمر به تو سفارش نکرد که بنی امیه و آل ابی معیط را بر مردم حاکم نسازی؟» عثمان که جوابی نداشت ساکت گشت.^(۷۶)

ولید برادر مادری عثمان بود و همان کسی است که قرآن وی را فاسق نامیده است^(۷۷) و چنان مردم کوفه از انتخاب او تعجب کردند که ابن مسعود گفت: «چگونه عثمان سعد ابن ابی وقاص را عزل کرده و فرد پلیدی چون ولید و نصب نموده است.» ولید پاسخ داد: «این سلطنت است، تعجب نکن.» ابن مسعود جواب داد: «شما خلافت اسلامی را به سلطنت مبدل خواهید ساخت.»^(۷۸) آری

عثمان خلافت اسلامی را به سلطنت تبدیل نمود، از این رو مروان به انقلابیون علیه عثمان می‌گرفت: «آیا می‌خواهید سلطنت ما را از ما بگیرید؟»^(۷۹)

ولید همان کسی است که در کوفه شراب خورد و سپس به مسجد آمد، نماز صبح را چهار رکعت خواند و در مسجد قی نمود و از شدت مستی رو به ماء مومین کرده و گفت: آیا بیشتر بخوانم؟ دو نفر انگشتر وی از دستش بیرون آوردند، ولی متوجه نشد.^(۸۰) و چون چهار نفر از مردم کوفه نزد عثمان آمده و به این جریان شهادت دادند، خلیفه آنها را تهدید کرد و برخی از آنها را تنبیه نمود. چون گزارش به علی (ع) رسید نزد عثمان آمده و فرمود: «تو حدود الهی را تعطیل کرده‌ای و حکم خدا را جابجانموده و بجای آنکه برادرت را تنبیه نمایی و بر او حد جاری کنی، شهود را مورد ضرب و جرح قرار می‌دهی؟!» عثمان گفت: «نظر شما چیست؟» امام خواستار عزل ولید و عدم واگذاری مسئولیت دیگری به او و اجرای حد بر وی گردید. و آنگاه امام (ع) خود اجرای حد بر ولید را به عهده گرفت در حالی که عثمان مایل به اجرای حد بر وی نبود^(۸۱) و حتی بعد از عزل او از حکومت کوفه، وی را مسئول اخذ صدقات «کلب و بلقین» قرار داد^(۸۲) و او را طرد نکرد.

رعایت لایق و داشتن تعهد در قبال اسلام از نظر عثمان در نصب مسئولان لازم نبود. شبل ابن خالد بر عثمان وارد شد در حالی که بنی‌امیه در مجلس وی حاضر بودند گفت: «ای قریشیان! آیا خردسالی در بین شما نیست که بخواهد بزرگ شود؟ آیا نیازمندی میان شما نیست که بخواهد ثروتمند گردد؟ آیا گمنامی در بین شماها نیست که بخواهد پرآوازه گردد؟ چرا عراق را به ابوموسی داده‌اید که آن را بخورد؟» عثمان از حاضرین سؤال کرد چه کسی برای آن مناسب است؟ بنی‌امیه عبدالله ابن عامر که جوانی شانزده سال بود معرفی کردند. عثمان وی را حاکم آنجا گردانید.^(۸۳)

ابن عامر پسر دایی عثمان است. وی هنگام قتل عثمان حاکم بصره بود و اموال بیت المال بصره را به مکه انتقال داد و با زبیر در جنگ جمل شرکت نمود.^(۸۴)

این جوانان هنگامی که به منطقه حکومتی خود می‌رسیدند به هر کاری دست می‌زدند و آنجا را ملک خود و قریش می‌دانستند. سعید ابن عاص، حاکم عثمان در کوفه بر بالای منبر تکیه زده و می‌گفت: «ان السواد بسستان لاغلمة قریش: عراق باغ جوانان قریش است.»^(۸۵) این جوانان همان کسانی هستند که بنا بر روایت ابو هریره، پیامبر (ص) درباره آنها فرمود: «امت من به دست جوانانی از قریش نابود می‌شوند.» مروان که متوجه مقصود ابوهریره می‌شود با تعجب می‌پرسد: آیا اینها حاکمان بر مردم می‌شوند؟ ابوهریره پاسخ داد و می‌گوید: «اگر بخواهم نام آنها را می‌برم، بنی فلان و بنی فلان هستند.»^(۸۶)

ب: مروان ابن حکم

یکی از کسانی که در حکومت عثمان نقش اساسی داشت و مشاور اول وی به حساب می‌آمد، مروان بن حکم پسر عموی عثمان می‌باشد. وی از تبعییدیان پیامبر (ص) به طایف بود، پیامبر (ص) او و پدرش را لعن نموده بود. آنها در زمان ابابکر و عمر نیز در تبعید بودند و عثمان نتوانست نظر خلیفه اول و دوم را برای لغو تبعید آنها جلب کند،^(۸۷) اما هنگامی که خود به حکومت رسید حکم و مروان را با احترام به مدینه آورد و دختر خود را به مروان داد. وی نافذترین شخص در حکومت عثمان به شمار می‌رفت و چنانچه در فصل چهارم مطرح خواهیم کرد همین مروان عثمان را به قتل رسانید.

امام علی (ع) که در انحراف خلیفه از مسیر واقعی حکومت اسلامی دست مروان را در کار می‌دید، به مخالفت با نزدیک بودن وی به خلیفه برخاست. یکبار امام (ع) به عثمان فرمود: «آیا دست از مروان برنمی‌داری تا تو را از دین و عقل منحرف ساخته و تو را مثل شتر فرمانبره هر سو بکشید؟ بخدا قسم! مروا مرد صاحب تدبیری در دین، بلکه در امور شخصی خویش نیست. بخدا قسم! من می‌بینم که تو را به پرتگاه وارد می‌کند، ولی قدرت بر نجات تو ندارد... آبروی خود را برده‌ای و در کار خود مغلوب (مروان) شده‌ای.»^(۸۸)

بار دیگر هنگامی که مردم نزد امام (ع) جمع شده و از عثمان به وی شکایت بردند، به عنوان نماینده مردم نزد خلیفه آمده و بعد از

نصیحت به اجرای دین و هشدار به اینکه در صورت ادامه اعمال گذشته، مردم وی را به قتل می‌رسانند و به او فرمود: «زمام اراده‌ات به به دست مروان مده که تو را با این کهولت سن، به دلخواه خویش به هر سو بکشاند.»^(۸۹)

در اواخر حکومت عثمان نیز که مردم علیه وی شورش کرده بودند امام (ع) به عنوان میانجی سعی در اصلاح امور و جلوگیری از قتل عثمان می‌داد مروان وارد می‌شد و مانع از اجرای پیشنهاد امام (ع) می‌گردید تا آنجا که حضرت تصمیم گرفت دیگر دخالت ننماید. آنگاه عثمان به منزل امام آمده و از ایشان کمک خواست. امام فرمود: «بخدا قسم! من از تو دفاع می‌کنم، ولی هرگاه تو را به کاری که به مصلحت توست فرا می‌خوانم مروان پیشنهاد مخالفی می‌دهد و تو کلام او را برسخن خیر خواهانه من ترجیح می‌دهی و او را به درون خانه خود می‌خوانی.»^(۹۰)

امام به عبدالرحمن ابن اسود فرمود: «مروان عثمان را بازیچه خود قرار داده است.»^(۹۱) نه تنها امام، بلکه دیگر مسلمانان نیز از نزدیکی مروان به عثمان ناراحت بوده، از خلیفه خواستار عزل مروان کردند، لذا عثمان در روزهای آخرین حکومتش در حالی که گریه می‌کرد نزد مردم آمده و توبه نمود و قول داد مردم را راضی کرده و مروان و دار دسته‌اش را از خود طرد کند، چون به منزل بازگشت، دوباره به سخنان مروان گوش داد و از تصمیم خود بازگشت.^(۹۲)

نائله همسر عثمان نیز از اعتماد وی به مروان به ستوه آمده بود تا آنجا که به عنوان اعتراض به او گفت: «تو چنان از مروان تبعیت می‌کنی که تو را به هر سو می‌خواهد می‌کشد، از خدا بترس و از روش دو خلیفه قبل پیروی کن که اگر گوش به سخن مروان بدهی تو را به کشتن می‌دهد. مروان نه نزد مردم ارزش و ابهتی دارد و نه او را دوست دارند، مردم به خاطر مروان دست از حمایت تو برداشته‌اند.»^(۹۳)

امام (ع) گاهی عملاً نیز با مروان در می‌افتاد و با آنکه وی مشاور اول خلیفه به حساب می‌آمد، علی (ع) از وی پروائی نداشته و وی را تحقیق می‌نمود، نظیر آنکه وقتی اباذر را تبعید می‌کردند، مروان به دستور عثمان امام (ع) را از بدرقه اباذر بر حذر داشت، حضرت با

کوبیدن شلاق به صورت اسب مروان فرمود: «گم شو! خدا تو را به جهنم ببرد.»^(۹۴) بعد از پایان بدرقه، مروان از امام نزد عثمان شکایت برد. عثمان امام را به جهت سرپیچی از فرمان خود و بدرقه از ابادر سرزنش نمود. آنگاه امام با جمله معروف خود چنین جواب داد: «او کلماتنا به من شیء یری طاعة لله و الحق فی خلافه اتبعنا فیه امرک بالله لانفعل: آیا توقع داری که هر گاه، ما را به کاری فرمان دهی که معصیت الهی بوده و بر خلاف حق باشد، ما در آن کار مطیع تو باشیم؟ بخدا قسم! چنین نخواهم کرد.»^(۹۵)

گروهی از مردم از امام (ع) خواستند که با معذرت خواهی از مروان غائله را فیصله دهند، ولی امام قبول ننمود (زیرا کار خلافی انجام نداده بود) و چنان امام ابهت داشت که خلیفه و مروان از وی حساب می بردند، لذا هنگامی که گروهی، مروان را برای قصاص علیه علی (ع) تشویق می کردند گفت: «بخدا قسم! اگر هم نخواهم چنین کاری بکنم، قدرت آن را ندارم.»^(۹۶)

ج: عبدالله ابن ابی سرح و ولایت مصر

عبدالله ابن ابی سرح از مرتدین به شمار می رفت و پیامبر (ص) او را مهدور الدم خوانده بود^(۹۷) عثمان او را به عنوان حاکم مصر برگزید و عبدالله به مردم آن سامان قراوان نمود تا آنجا که مردم با ارسال نامه ای به خلیفه از وی شکایت کردند. عثمان وی را تهدید نمود، ولی عبدالله به اعمال خود ادامه داد و نویسندگان نامه را نیز شکنجه نمود. از این رو ۷۰۰ نفر از مردم مصر به مدینه آمدند، و در مسجد پیامبر (ص) تحصن گزیدند و از اعمال وی نزد اصحاب پیامبر (ص) شکایت کردند. امام علی (ع) به عنوان سخنگوی مردم نزد خلیفه آمد و خواستار عزل عبدالله ابن ابی سرح و گرفتن حق مردم از وی گردید. عثمان نیز پذیرفت و محمد ابن ابی بکر را بجای وی گمارد.^(۹۸)

عبدالله برادر رضاعی عثمان بوده است.^(۹۹)

د: سعید ابن عاص

سعید ابن عاص از طرف عثمان حاکم کوفه گردید. بنا به گفته ابن سعد او جوانی خوشگذران و مسرف بود که عراق را باغ جوانان قریش می دانست.^(۱۰۰) وی در کوفه به مردم آزار فراوان می رسانید و

چون مردم کوفه از دستش به عثمان شکایت بردند، اعتنا ننموده و گفت: «کلمارای احدکم من امیر جفوة ارادنا ان نعزله: هر گاه یکی از شما ظلمی اروالی ببیند از مامی خواهد که او را عزل کنیم، ولی چنین کاری نخواهیم کرد.»^(۱۰۱) لذا سعید با خیال راحت به اعمال ناشایست خود ادامه داد. در سال ۳۳ هـ عده‌ای از صالحین و قاریان قرآن را از کوفه تبعید نمود که در بین آنها مالک بن حارث، کمیل ابن زیاد، و زید بن صوحان و برادرش صعصعه بودند. این افراد در سال ۳۴ به مدینه آمده و از سعید نزد عثمان شکایت بردند و خواستار برکناری وی شدند و این در حالی بود که سعید نیز در مدینه به سر می‌برد. عثمان پیشنهاد آنان را نپذیرفت و به سعید دستور بازگشت به محل کار خود داد. مردم کوفه به فرماندهی مالک ابن حارث (مالک اشتر) از ورود وی به کوفه ممانعت کردند. ناچار به سوی عثمان بازگشت.^(۱۰۲) وی در کوفه به دنبال هوسرانی خود و نیز تهیه اسباب خوشگذرانی خلیفه بود. در کوفه با هند دختر فرافضه نصرانی ازدواج کرد، خبر به عثمان رسید، خلیفه طی نامه‌ای از وی خواستار بیان نسب و زیبایی همسرش گردید. سعید در جواب نوشت که وی دختر سفید روی و بلند قامت می‌باشد. عثمان بار دیگر با ارسال نامه‌ای خواستار خواستگاری خواهر هند برای خود شد. سعید وی را برای عثمان خواستگاری کرد و فرافضه هنگام فرستادن دخترش «نائله» به مدینه وی را توصیه نمود که آرایش و پاکیزگی را رعایت کند تا خوشبو باشد.^(۱۰۳)

سعید در کوفه هاشم مرقال، صحابی معروف را به جهت شهادت دادن بر رؤیت هلال ماه شوال مسخره نمود و گفت: آیا در میان مردم تنها تو با این یک چشمت دیده‌ای؟^(۱۰۴) فردا صبح هاشم روزه‌اش را افطار کرد، سعید او را کتک زده و خانه‌اش را به آتش کشید.^(۱۰۵)

این سرگذشت برخی از کارگزاران عثمان بود که بر اثر جنایات فراوان، مردم را از حکومت اسلامی جدا نمودند. عثمان که سعی در بکارگماردن اقوام و اطرافیان خود داشت چندان توجهی به شکایت مردم ننمود.

سعید ابن مسیب در این زمینه چنین می‌گوید: «عثمان اقوام خود را دوست می‌داشت و بسیاری از افراد بنی امیه را که هیچگونه همراهی

بایمامبر (ص) نداشتند به عنوان حاکم بر می‌گزید و از استاندارهای وی کارهای خلافی سر می‌زد که اصحاب پیامبر (ص) از آن ناراضی بودند و چون وی را سرزنش می‌کردند حاضر به عزل آنها نمی‌گشت. در سالهای آخر حکومتش، پسر عموهایش را حاکم گردانید.^(۱۰۶) صحابه پیامبر (ص) از اینکه عثمان چنین افراد نالایقی را استاندار می‌نمود ناراحت بودند و اعتراض خود را به عثمان می‌رساندند: ولی عثمان پیگیری نمی‌نمود و همین معترضین بودند که مردم را علیه عثمان شوراندند و گروههایی از مناطق مختلف به مدینه آمده و وی را به قتل رساندند.

در سال ۳۴ هجری مهاجرین و انصار علی (ع) را به نمایندگی از خود، نزد عثمان فرستادند تا درباره خلافهای کارگزارانش با وی صحبت کنند. عثمان در جواب گفت: عمر، مغیره را که از خویشانش بود حاکم گردانید، من هم عبدالله ابن عامر را به خاطر قرابت استاندار بصره نمودم، پس چرا مرا سرزنش می‌کنید؟ امام (ع) در جواب ضمن انتقاد از عثمان به جهت عدم بازرسی از اعمال استانداران خود چنین فرمود: «عمر هر گاه کسی را حاکم می‌گردانید وی را گوشمالی می‌داد و متذکر می‌شد در صورت ارتکاب خلاف، عزل خواهد شد، ولی تو چنین نمی‌کنی، ضعف به خرج داده و نسبت به خویشان خود مدارامی‌کنی.» عثمان گفت: «مگر معاویه از طرف عمر استاندار نبود؟» امام (ع) جواب داد: «معاویه بیش از یرفأ (غلام عمر) از وی می‌ترسید و بیش از او فرمانبردار عمر بود، ولی اکنون بجای تو فرمان صادر می‌کند و گزارش آن هم به تو می‌رسد، ولی وی را مؤاخذه نمی‌کنی.»^(۱۰۷)

اعمال ناروای این کارگزاران چنان زندگی را بر مردم تلخ نمود که یکی از انگیزه‌های سربازان امام علی (ع) در جنگ صفین، ترس از روی کار آمدن همین افراد فاسقی بود که قبلاً از طرف عثمان به عنوان مدیران دولتی نصب شده بودند، از این رو یزید بن قیس ارحبی در جنگ صفین برای تشویق مردم به جنگ با معاویه می‌گفت: «اگر معاویه پیروز گردد امثال سعید و ولید و عبدالله ابن عامر نادان بر شما حکومت خواهند کرد که حرفهای ناروا بر زبان جاری کرده و در اموال

بیت المال خودسرانه تصرف می کنند و می گویند: عیبی ندارد، گویا ارث پدر آنهاست! با این قوم ظالم بجنگید که اگر بر شما مسلط شوند دین و دنیای شما را خراب خواهند کرد.»^(۱۰۸)

عثمان نه تنها حکومت اسلامی را به سلطنت دنیوی تبدیل نمود و خویشان خود از بنی امیه را حاکم گردانید، بلکه آرزو می کرد ای کاش! در آخرت هم کلیدهای بهشت در دست او بدو تا همه را به بنی امیه بدهد.^(۱۰۹)

امام علی (ع) عثمان را در گناهان این حاکمان سوء شریک می دانست، زیرا وی آنها را بر مردم مسلط کرده و متعرض با همین افراد که جنگ جمل را به خونخواهی عثمان راه انداختند چنین فرمود: «ای فرزندان مهاجرین! برای جنگ با رهبران کفر و باقی مانده احزاب و دوستان شیطان حرکت کنید، کسانی که خون حمال الخطایا (عثمان) را بهانه قرار داده اند. بخدا قسم! او بار گناهان اینها را بدوش می کشد بدون اینکه از سنگینی گناه اینها کاسته شود.»^(۱۱۰) ابن ابی الحدید که این روایت را با شائن عثمان مخالف یافته است سعی می کند با تضعیف قیس ابن حازم راوی این حدیث، خلیفه را تبرئه نماید، غافل از آنکه وی از رجال صحاح می باشد که نزد اهل سنت معتبرند. علاوه بر این، دانشمندان علم رجال نیز وی را توثیق نموده اند.^(۱۱۱)

امام علی (ع) در همان روزهای اول حکومت خود به مردم اعلام کرد در میان شما انقلابی رخ خواهد داد تا بزرگان کوچک گردند و کسانی که خوار و حقیر شمرده شده اند در جامعه احترام یابند،^(۱۱۲) یعنی کسانی که در دوران عثمان به جهت مسامحه کاری های وی به مال و مقامی دست یافتند، (و استحقاق آن را نداشته اند) از آن محروم خواهند شد و افرادی که در عصر وی حقوق خود را از دست داده اند، دوباره آن را باز خواهند یافت. از این رو به محض رسیدن برخی از آنها ممکن است به همین جهت، شورشهایی در کشور اسلامی ایجاد نمایند و می فرمود: «شناخت من از اعمال آنها، حکم میکند که آنها را بر کنار سازم.»^(۱۱۳)

عبدالرحمن ابن عوف که مهم ترین عنصر در انتخاب عثمان بود، هنگامی که دید خلیفه این جوانان نالایق را بر مردم حاکم

گردانده، چنان ناراحت شد که قسم خورد تا هنگام مرگ با عثمان سخن نگوید^(۱۱۴) و حتی به امام علی (ع) پیشنهاد داد که بم کمک همدیگر علیه عثمان به قیام مسلحانه پردازند.^(۱۱۵)

مردم کوفه هنگام عزل سعد بن ابی وقاص و نصب ولید گفتند: «عثمان، صحابی قاطع و خیره را بر کنار کرده و بجای آن برادر فاسق و فاجر احمق خود را بر ما حاکم کرد.»^(۱۱۶) عمرو بن زراره می گفت: عثمان صالحین را بر کنار و بجای آنها اشرار را بر سر کار گذاشته است. او حق را با آنکه می شناسد پایمال می نماید.^(۱۱۷)

مخالفت‌های امام (ع) و انتقاد حضرت از خلفا و مخصوصا عثمان ناشی از حس حسادت و کینه توزی و امثال آن نمی باشد و به همین منظور ما برای توضیح مقصود امام (ع) زندگینامه برخی از افراد و اطرافیان عثمان را آوردیم. اختلاف حضرت با آنها در اجرا نکردن قوانین الهی و شریعت اسلامی بود، لذا هنگامی که عثمان تصمیم به اقدام علیه امام (ع) گرفت و عباس عموی پیامبر (ص) در این زمینه به خلیفه هشدار داد، عثمان جواب داد: «اگر علی (ع) بخواهد، من می توانم او را بر همه برتر سازم، ولی خودش نمی خواهد و به میل خود عمل کرده و با ما مخالفت می نماید.» چون عباس خبر را به امام (ع) رسانید حضرت فرمود: «اگر عثمان دستور دهد که از خانه ام نیز بیرون روم، آنرا ترک خواهم کرد.»^(۱۱۸) مقصود حضرت آن است که اختلاف من و عثمان مربوط به امور شخصی نیست، بلکه من به جهت دفاع از دین با اعمال خلاف وی مخالفم و گر نه در امور شخصی حاضریم به فرمان او گوش دهم از این رو در جریان شورا نیز فرمود: «مادامی که امور مسلمین رو به راه باشد من مخالفت نخواهم کرد.» نهج البلاغه، خ ۷۴.

بهترین گواه، سخن خود امام (ع) است که چون عثمان حضرت را به خاطر بددلقه ابوذر سرزنش نمود که چرا با وجود نهدی من وی را بددلقه نمودی؟ امام جواب داد: حاضر نیست دستوراتی که بر خلاف رضای خداست و نافرمانی الهی است، به مرحله عمل در آورد.^(۱۱۹) مخالفت‌های حضرت با عثمان قبل از شروع انقلاب‌های مردمی علیه

وی بوده است، نه اینسکه امام(ع) از حرکت مردم علیه عثمان سوء استفاده نماید و شعارهای تند سردهد. این ادعا از جریان وساطت عباس که نقل شد کاملاً مشهود است، زیرا وی در سال ۳۲ فوت کرده است^(۱۲۰) و در آن زمان هنوز شورش مردمی علیه عثمان آغاز نگردیده بود.

پاورقی

- ۱- نهج البلاغه، نامه ۲۸. ۲- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ترجمه عثمان، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴.
- ۳- این سخن عثمان سبب شد که کارگزاران وی نیز بیت المال را مال خدا بنامند و به دلخواه در آن تصرف کنند چنانچه معاویه آن را «مال الله» می نامید و «ابن سوداء» به اباذر می گفت: «هدف معاویه از این سخن این است که همه اموال بیت المال را به خود اختصاص دهد.» ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۵۱.
- ۴- بلاذری، احمد انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴.
- ۵- ابن حجر هیتمی، احمد، الصواعق المحرقة، ص ۱۱۳، امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۸، ص ۲۵۸.
- ۶- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۷۷. مسعودی، در مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۰. قیمت املاک عثمان او را یکصد هزار دینار می داند و می افزاید که شتران و گوسفندان فراوانی جای گذشت.
- ۷- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۶. به همین جهت تا هنگام مرگ با او قطع رابطه نمود و حتی با او سخن نمی گفت. العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۶.
- ۸- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۶، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۷، ۲۸، ۳۸، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۶۲، ابن حجر، احمد، الصواعق المرحه، ص ۱۱۳، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۵۶، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۳۷.

- ۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸، ابن عبدربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۷.
- ۱۰- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۵۶: وی می افزاید: تمام غنائم آفریقا را به خانواده حکم داد. ۱۱- ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۸، ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۶، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸.
- ۱۲- قاضی ابی یعلی، محمد، الاحکام السلطانیة، ج ۱، ص ۲۰۱.
- ۱۳- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۸.
- ۱۴- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۸.
- ۱۵- یعقوبی، مدرک شماره ۱.
- ۱۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ۱۹۸ و ۱۹۹، ابن عبدربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۷، ابن اعثم، احمد، الفتوح، ص ۳۱۶، ابن اعثم بخشش خلیفه به وی را صد هزار درهم می داند.
- ۱۷- این کلام عثمان را با سخن امام علی (ع) مقایسه کن که به عامل خود در آذربایجان نوشت: «فی یدیک مال من مال الله و انت من خزانه» نهج البلاغه، تامه ۵، ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰۷ و به عبدالله ابن زمعه نوشت: «ان هذا المال لیس لی و لک و انما هو فیء للمسلمین.» نهج البلاغه، خ ۲۳۲.
- ۱۸- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۸.
- ۱۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۹. شبیه آن نیز درج ۱، ص ۱۹۹ آورده است.
- ۲۰- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۲.
- ۲۱- بلاذری، همان، ص ۲۸، ابن عبدربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۷، ابن ابی الحدید، همان، ص ۱۹۹، امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۸، ص ۲۶۸.
- ۲۲- ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایة، ج ۷، ص ۱۵۲، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۵۶.
- ۲۳- ابن حجر، الاصابة، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۳۴۶، ابن ابی الحدید، شرح نهج

البلاغه، ج ٦، ص ١٤٩، بلاذري، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٢٧.
٢٤- يعقوبي، احمد، تاريخ، ج ٢، ص ١٦٤، بلاذري و ابن ابي الحديد همان
مدرک.

٢٥- دميري، كمال الدين، حياة الحيوان، ج ٢، ص ٣٩٩، حاكم، محمد،
المستدرک، ج ٤، ص ٥٢٦.

٢٦- ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٦، ص ١٥٥.

٢٧- ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٦، ص ١٥٠، قرطبي، محمد،
الجامع لاحكام القرآن، ج ١٦، ص ١٩٧، حاكم، محمد، المستدرک، ج
٤، ص ٥٢٨، ابن اثير، علي، الكامل، ج ٢، ص ٥١٠، ابوالفرج اصفهاني، علي،
الاجاني، ج ١٧، ص ٣٥٧، ابن اثير، علي، الكامل، ج ٢، ص ٥١٠، ابوالفرج
اصفهاني، علي، الاجاني، ج ١٧، ص ٣٥٧، دميري، همان مدرک شماره ٦.
٢٨- سوره قلم، آيه ١٠: «از افرادي پست كه زياد قسم مي خورند،
فرمان مبر!»

٢٩- سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، ج ٦، ص ٢٥١، آلوسي، تفسير
روح المعاني، ج ٢٩، ص ٢٨.

٣٠- ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ١٩٩.

٣١- مسعودي، مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٦٠، ابن ابي الحديد، شرح نهج
البلاغه، ج ٢، ص ٤٤ و ٤٥.

٣٢- طبري، محمد، تاريخ، ج ٣، ص ٢٠٩.

٣٣- بلاذري، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٢٨.

٣٤- ابن كثير، اسماعيل، البداية و النهاية، ج ٧، ص ١٥٢، طبري، محمد،
تاريخ، ج ٤، ص ٣٤٧.

٣٥- يعقوبي، ترايه يعقوبي، ج ٢، ص ١٦٦، ابن اثير، علي، الكامل، ج ٢، ص
٢٣٧. مؤلف الكامل مدعى است كه عثمان ١٥ غنائم افريقا را به
عبدالله داد.

٣٦- ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ١٩٩.

٣٧- بلاذري، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٤٩، ابن حجر، الاصابة، ج ٢، ص
٣١٧، قرطبي، محمد، الجامع لاحكام القرآن، ج ٧، ص ٤٠، ابن
هشام، عبدالملك، السيرة النبوية، ج ٤، ص ٥١، حاكم نيشابوري،
مستدرک، ج ٣، ص ١٠٧.

- ۳۸- بلاذری همان مدرک، تفاسیر قرطبی و کشاف و رازی و بیضاری
ذیل آیه فوق.
- ۳۹- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۸.
- ۴۰- همان مدرک، ص ۳۰، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص
۲۸۷.
- ۴۱- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۰۴.
- ۴۲- برای مطالعه، در مورد طلحه به منابع ذیل مراجعه شود: ابن سعد،
الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۲۰، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲،
ص ۳۵۰.
- ۴۳- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷، طبری، محمد، تاریخ،
ج ۴، ص ۴۰۵، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۹۷، ابن ابی الحدید،
شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۱.
- ۴۴- همان مصدر سابق. ۴۵- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ۳،
ص ۱۳۶، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۰، مسعودی ۱۳۲
مال وی را ۸۴/۰۰۰ دینار برآورد کرده است.
- ۴۶- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰. مؤلف الاستیعال نیز
سخنانی شبیه ابن سعد و یعقوبی در مورد اموال وی دارد و
می‌افزاید: عبدالرحمن به ام سلمه همسر پیامبر (ص) می‌گفت:
می‌ترسم اموال زیاد من، مرا ورطه هلاکت بکشاند. حاشیه الاصابه، ج ۲،
ص ۳۹۶.
- ۴۷- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸.
- ۴۸- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۸، ص ۲۸۲ به نقل از بخاری، الجامع
الصحیح
- ۴۹- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۰۹.
- ۵۰- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۰.
- ۵۱- ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۱۴۹.
- ۵۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۰.
- ۵۳- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۴۳، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص
۱۸۱.
- ۵۴- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۱.

- ۵۵- طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۶۰.
- ۵۶- ابن عبدربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۱۹۱، ابن اعثم، احمد، الفتوح، ص ۳۱۶.
- ۵۷- یعقوبی، احمد، تاریخ، ص ۲، ص ۱۷۰.
- ۵۸- نهج البلاغه، خ ۷۷.
- ۵۹- مجلسی، محمدباقر، بحار، ج ۳۲، ص ۲۶، طوسی، محمد، امالی، ج ۲، مجلس ۲۶، حدیث آخر.
- ۶۰- ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۸۰.
- ۶۱- مجلسی، همان، ص ۱۹، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۹.
- ۶۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۰، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۶.
- ۶۳- نهج البلاغه، خ ۳۰: «استائر فاساء الاثره.»
- ۶۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۹، مجلسی، محمد باقر، ج ۳۲، ص ۱۶، سید رضی، نهج البلاغه، خ ۱۵ که ذیل خطبه را آورده است.
- ۶۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۰، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱.
- ۶۶- محمودی، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۱۲، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۸.
- ۶۷- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۷، مجلسی، محمدباقر، ج ۳۲، ص ۱۹-۱۷، طوسی، محمد ابن حسن، امالی، ذیل مجلسی ۲۶. امام گاهی اشاره می نمود: این اموال اگر از آن من بود آن را بطور مساوی تقسیم می کردم، حال آنکه مال خداست. این کلام را در پاسخ به کسانی فرمود که از روی دلسوزی پیشنهاد دادند که فعلا مقداری به مخالفین بیشتر بده تا دهان آنها را با این لقمه ها ببندی. نهج البلاغه، خ ۱۲۶.
- ۶۸- ابن ابی الحدید و مجلسی، همان مدرک.
- ۶۹- مجلسی، محمدباقر، ج ۳۲، ص ۲۱، ابن ابی الحدید، شرح نهج

البلاغه، ج ۷، ص ۴۱، نهج البلاغه، خ ۲۰۵.

۷۰- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۶، ابی الفداء، تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۷۵. عثمان از اینکه برخی از صحابه با تلاوت آیه ۳۴ توبه، وی و اطرافیانش را زراندوز معرفی کردند چنان ناراحت شد که اعلام کرد آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است و از این رو می خواست با حذف «واو» از ذیل آیه (ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لیباء کلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله و الذین یکنزون الذهب...) آن را مختص به اهل کتاب معرفی نماید. د ابی ابن کعب اعلام کرد که در صورت حذف «واو» من قیام می کنم. آنگاه عثمان از حذف آن منصرف گشت. سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۲.

۷۱- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴.

۷۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۹، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۶۵، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۶.

۷۳- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۷، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۷.

۷۴- ابن سعد، محمد، الطلیقات، ج ۳، ص ۲۴۰، بلاذری، همان، ص ۱۶.

۷۵- طبری، محمد، تاریخ، ص ۴، ص ۴۰۶.

۷۶- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۰.

۷۷- سوره حجرات ۴۹. ابن حجر در الاصابه، ج ۳، ص ۶۳۷ و ابن اثیر، علی، اسد الغابه، ج ۵، ص ۹۰ و ابن عبدالبر، الاستیعاب، حاشیه الاصابه، ج ۳، ص ۶۳۳ تصریح می کنند که آیه «ان جاءکم فاسق بنباء...» در شأن ولید نازل شده است.

۷۸- ابن عبدالبر، الاستیعاب، چاپ شده در حاشیه الاصابه، ج ۳، ص

۶۳۳، ابوالفرج اصفهانی، علی، الغانی، ج ۵، ص ۱۳۷، ابن اثیر، علی،

اسد الغابه، ج ۵، ص ۹۰، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳.

۷۹- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۶۲، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۶، بلاذری، همان، ص ۶۴ و ۶۵.

۸۰- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۸۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹ و ۲۰، بلاذری، انساب

الاشراف، ج ۵، ص ۳۳، ابن عبدربه، احمد، العقد الفرید، ج ۲، ص ۳۵۳، ابوالفرج اصفهانی، علی، الاغانی، ج ۵، ص ۱۴۳. آبرو ریزی ولید به آنجا رسید که سعید که از طرف عثمان بعد از عزل ولید، حاکم کوفه گشت، دستور داد که منبر کوفه را بشویند تا وی بر آن سخنرانی نماید: حاکم، محمد، مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۸، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۴، ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲.

۸۲- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵، ابوالفرج اصفهانی، علی، الاغانی، ج ۵، ص ۱۴۹.

۸۳- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۴، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۴۲.

۸۴- ابن حجر، احمد، الاصابه، ج ۳، ص ۶۱، ناگفته نماند که ابن حجر سن وی را هنگام رحلت رسول خدا در سال ۱۱ هـ کمتر از دو سال می‌داند. بنابراین نظر او سن ابن عامر هنگام نصب وی از طرف عثمان در سال ۲۹ هجری، حدود ۲۰ سال می‌باشد. ابوحنیفه دینوری نیز وی را هنگام ولایت بصره نوجوان می‌شمرد. اخبار الطوال، ص ۱۷۵.

۸۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲. مشابه این سخن در مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۴ آمده.

۸۶- بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۵۹۲، حاکم، محمد، المستدرک، ج ۴، ص ۵۲۶، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ابوهریره چون از حکومت می‌ترسید نام آنها را نمی‌برد.

۸۷- منابع آن در ذیل بخشش عثمان به حارث ابن حکم گذشت.

۸۸- طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۲، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۵۸، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۷، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۷، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۵.

۸۹- نهج البلاغه، خ ۱۶۴.

۹۰- طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۴، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۸۵، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۷.

۹۱- همان مصدر.

۹۲- همان مدرک.

۹۳- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۵، طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۲، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۷، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۷ و ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۵: مؤلف دو کتاب اخیر اشاره می کنند که نائله سعی بر دور کردن بنی امیه از اطراف عثمان داشت، زیرا پیش بینی می کرد که آنها با اعمال ناشایست خود موجبات قتل خلیفه را فراهم می سازند.

۹۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۲، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۹.

۹۵- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۹، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۴. در این جمله امام موضع خود را اعلام می دارد که در موارد نافرمانی خداوند از خلیفه تبعیت نمی کند.

۹۶- ابی ابن الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۴.

۹۷- ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج ۴، ص ۵۱، حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۷، ابن کثیر، اسماعیل، السیره النبویه، ج ۴، ص ۶۸۹.

۹۸- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۶، ابن عبدربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۱.

۹۹- ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۴، ص ۶۸۹.

۱۰۰- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۱.

۱۰۱- همان مدرک.

۱۰۲- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۳، مسعودی، علی، مروج الذهب، ص ۳۵۵، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۲.

۱۰۳- ابوالفرح اصفهانی، علی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۳۴۸.

۱۰۴- هاشم ابن عتیة ابن ابی وقاص از فرماندهان سپاه اسلام در جنگ «یرموک» بود که یک چشم خود را در راه خود از دست داد. ابن

سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۱.

- ۱۰۵- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۳۲، تقصیر هاشم چه بود؟ مگر جز این است که وی دستور پیامبر (ص) عمل نمود که فرمود: «اذا رأيتهم الهلال فصوموا و اذا راء يتموه فانظروا...» بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۳۲.
- ۱۰۶- ابن عبدربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۷۰، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵. ابن سعد نیز در الطبقات، ج ۳، ص ۶۴، مشابه این سخن را در سیره عثمان آورده است. عثمان در واقع به وصیت پیر بنی امیه عمل نمود آنگاه که هنگام انتخاب عثمان بر وی وارد شد و چون اطرافیان را از بنی امیه دید گفت: «گوی خلافت را دست به دست در میان خود بگردانید...» مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۰، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵.
- ۱۰۷- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۰، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۸، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۷۶، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۳.
- ۱۰۸- طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۹۴.
- ۱۰۹- امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۶۱، هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۷.
- ۱۱۰- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۴، حمال الخطایا، بدوش کشنده گناهان.
- ۱۱۱- ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب، التهذیب، ج ۸، ص ۳۸۸-۳۸۶.
- ۱۱۲- ابن ابی الحدید، شرح، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۲.
- ۱۱۳- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۴۰-۴۳۹، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۱۱۴- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۵، ابن اعثم، احمد، الفتوح، ص ۳۱۶. ۱۱۵- ابن اعثم، همان مدرک.
- ۱۱۶- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۹.
- ۱۱۷- بلاذری، همان، ص ۳۰.
- ۱۱۸- همان، ص ۱۴.

۱۱۹- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۹.
۱۲۰- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۷.

سکوت امام در برابر حکومت خلفا و علل آن

مقدمه

امام (ع) حکومت اسلامی را حق مسلم خود می‌داند و رهبری خلفا را غصب حق خود قلمداد می‌کند. حال این سؤال برای کسی که تاریخ زندگی حضرت را در این برهه بررسی می‌کند پیش می‌آید که چرا امام (ع) علیه مخالفین خود دست به شمشیر نبرد؟ امیرالمؤمنین که مجسمه شهامت و شجاعت بوده است و شجاعان عرب را در جنگ‌های اسلامی از پا در آورده، پس چرا سکوت نموده است؟ مسلماً اگر امام (ع) یک قیام مسلحانه را طراحی نکرد به خاطر ترس از حکومت نبوده است. وی کسی است که می‌فرماید: «اگر تمام عرب در مقابل دین علی (ع) بایستند از آنها نمی‌ترسد و در صورت امکان، به تنهایی با همه آنها می‌جنگد و آنها را به هلاکت خواهد افکند.»^(۱)

از همین رو در جریان سقیفه هنگامی که برخی امام (ع) را تشویق به قیام علیه ابوبکر می‌نمایند، ضمن رد این که ترس مانع از قیام حضرت باشد چنین ابراز می‌دارد: «اگر خاموشی گزینم، می‌گویند که علی (ع) از مرگ می‌هراسد. من کجا از مرگ کجا؟ با آن سابقه من در رشادتها، ترس بی معنی است. بخدا قسم! پسر ابوطالب مرگ را بیش از محبت طفل به پستان مادر، دوست دارد.»^(۲)

بلکه حضرت تصریح می‌کند من فکر کرده و جوانب امر را بررسی نموده، و از بین این دو راه، آنچه به مصلحت اسلام بود انتخاب کردم.^(۳) از کلمات امام (ع) می‌توان دو علت برای سکوت ایشان استفاده نمود:

۱- حفظ وحدت مسلمین برای بقای اسلام و ترویج آن

شکی نیست که ترویج سریع اسلام در منطقه جزیره العرب و

نیز پیروزیهای مسلمین در فتح مناطق دیگر، ناشی از یکپارچگی امت اسلامی بوده است. امام (ع) که رمز پیروزیهای اسلام از ناحیه دشمنان خارجی نظیر ایران و روم و منافقین داخلی هر لحظه مورد تهدید است، حفظ وحدت اسلام، به محرومیت از حقد و خرد شدن خود تن در دهد. حضرت که به خصوصیات مسلمانان آن عصر آشنا بود و می دانست بسیاری از قبایل به خاطر ترس از حکومت قوی اسلامی به ظاهر مسلمان شده اند و تضعیف حکومت مرکزی در مدینه و اختلاف در پایتخت اسلام، سبب جرات یافتن آنها شده، ممکن است گروهی از دین دست بردارند، سکوت نمود تا به پایه دین ضربه ای وارد نگردد. حضرت حکومت اسلامی را برای ترویج اسلام مطالبه می کرد. حال اگر بر اثر شرایط سیاسی به وجود آمده، این مطالبه به ضرر اسلام تمام شود، حاضر است دست از حق مسلم خود بردارد. حال با تدبیر در سخنان گهر بار امام (ع) سبب این سکوت تلخ را جویامی شویم.

علی (ع) در نامه ای که خطاب به مردم مصر نوشته اند علت سکوت خود را حفظ پیکره اسلام می دانند: «بخدا قسم! هرگز فکر نمی کردم که مردم رهبری را پس از پیامبر (ص) از خاندانش بیرون برند و آن را از من دریغ دارند. وقتی مردم برای بیعت با فلانی (ابوبکر) سرازیر شدند دست از مردم و کارشان باز داشتیم و خود را کنار کشیدیم. تا اینکه دیدم گروهی از اسلام برگشته و می خواهند دین محمد (ص) را از بین ببرند. ترسیدم اگر برای یاری اسلام و مسلمانان قیام نکنم، رخنه ای در دین ایجاد شود که اندوه آن بر من بزرگتر و بیشتر از دست دادن حکومت بر شما باشد... بنابراین در آن پیش آمده حرکت تا اینکه جلوی نادرستی و تباه کاری گرفته شد و دین آرام گرفت و از نگرانی باز ایستاد.»^(۴) در این نامه حضرت تصریح می کند ابتدا خود را کنار کشیدم، اما هنگامی که اسلام را در خطر دیدم و احساس کردم که دین به کمک من احتیاج دارد، با آنکه حق من غصب شده بود به کمک دین و مسلمین شتافتم و با خلفا همکاری نمودم. در فصل دوم، برخی از کمکهای امام (ع) به خلفا را متذکر شدیم و بیان کردیم که امام (ع) با ابابکر بیعت نمی نمود، اما هنگامی که جریان ارتداد مسلمانان پیش آمد

عثمان نزد حضرت آمده و اعلام کرد بدون بیعت شما، مردم حاضر به خروج برای جنگ نیستند، آنگاه امام بیعت نمود. حفظ وحدت اسلامی برای جلوگیری از ضربه خوردن دین و ارتداد مسلمین در سخنی دیگر از امام (ع) جلوه گر است آنجا که می گوید: «قریش پس از پیامبر (ص) حق ما را گرفت و به خود اختصاص داد. بعد از تاءمل به این نتیجه رسیدم که صبر کردن (بر غصب حق خود) بهتر از ایجاد تفرقه بین مسلمانان پیش آمد عثمان نزد حضرت آمده و اعلام کرد بدون بیعت شما، مردم حاضر به خروج برای جنگ نیستند، آنگاه امام بیعت نمود. حفظ وحدت اسلامی برای جلوگیری از ضربه خوردن دین و ارتداد مسلمین در سخنی دیگر از امام (ع) جلوه گر است آنجا که می گوید: «قریش پس از پیامبر (ص) حق ما را گرفت و به خود اختصاص داد. بعد از تاءمل به این نتیجه رسیدم که صبر کردن (بر غصب حق خود) بهتر از ایجاد تفرقه بین مسلمانان و ریختن خون آنهاست. مردم، تازه مسلمان اند و کوچک ترین سستی، دین را تباه می کند و کوچک ترین فردی، ممکن است دین را از بین ببرد.»^(۵)

و نیز در همان روزهای اولیه حکومت خود، ضمن تشریح اوضاع پس از وفات پیامبر (ص) چنین فرمود: «پس از پیامبر (ص) حق ما را غصب کردند و ما در ردیف توده بازاریها قرار گرفتیم. چشمهائی از ما گریست و ناراحتیها به وجود آمد. بخدا قسم! اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تباهی دین نبود رفتار ما با آن طور دیگر بود و با آنها می جنگیدیم.»^(۶)

امام (ع) هنگامی که می شنود فرزند ابولهب اشعاری در برتری و ذی حق بودن ایشان سروده و در بین مردم می خواند وی را از خواندن آن اشعار بازداشت و فرمود: «سلامة الدین احب الینا من غیره: سلامت اسلام و باقی ماندن آن برای ما از هر چیزی دیگر ارزشمندتر است.»^(۷)

ابوسفیان که شم سیاسی نیرومندی داشت هنگامی که خبر بیعت مردم را با ابوبکر شنید زمینه اختلاف بین مسلمین را آماده دید، علاوه بر خطر ارتداد، اختلاف مهاجرین و انصار در پایتخت کشور اسلام امری مشهود بود، موضع گیریهای انصار و مهاجرین، در جریان سقیفه که منجر به طرح شعار «من امیر و منکم امیر»^(۸) گردید، نشان

از زمینه آشوب و اختلاف بین این دو گروه می داد. پیامبر (ص) سعی در ایجاد برادری و الفت بین مهاجرین و انصار نمود، لکن حس عصبیت و نژادپرستی در بین برخی از افراد وجود داشت و بعد از رحلت حضرت، محور وحدت، یعنی پیامبر (ص) نیز از دست رفته بود. مهاجرین و انصار دائما همدیگر را به جنگ تهدید می کردند چنانچه از اشعاری که از طرفین نقل شده است کاملاً مشهود است^(۹) ابوسفیان که این اختلاف را کاملاً درک می کرد، چنین گفت: «طوفانی می بینم که جز خون آنرا فرو نمی نشاند.»^(۱۰) وی اشعاری در مدح علی (ع) سرود و قبیله های «تیم و عدی»^(۱۱) را غاصب حق امام معرفی نمود و آمادگی خود را برای تجهیز نیرو و لشکر به نفع علی (ع) اعلام نمود. امام (ع) که به هدف شوم او در ایجاد فتنه و آشوب برای خشکاندن نهال اسلام و بازگرداندن جاهلیت، آگاه بود ضمن رد این پیشنهاد به وی فرمود: «توبجز فتنه و آشوب هدف دیگری نداری، تو مدت‌ها بدخواه اسلام بوده‌ای، مرا به نصیحت و سپاهیان تو نیازی نیست.»^(۱۲) در نهج البلاغه نیز سخن امام (ع) در رد ابوسفیان چنین آمده است: «ای مردم! موجهای فتنه را با کشتیهای نجات بشکافید و از اختلاف دوری گزیده و تاج فخر فروشی را از سر فرو نهدید.»^(۱۳)

روزی فاطمه (ع) شوهر خود را به قیام دعوت نمود، در همین حال فریاد مؤذن به شهادت بر نبوت پیامبر اسلام (ص) بلند شد. امام (ع) فرمود: آیا دوست داری که این فریاد خاموش گردد؟ فاطمه (ع) پاسخ منفی داد. امام علی (ع) فرمود: پس راه همین است که من انتخاب کرده‌ام.^(۱۴)

امام (ع) پس از دفن زهرا (ع) متوجه می‌گردد که سردمداران حکومت سعی در پیدا کردن قبر فاطمه (ع) و نبش آن برای اقامه نماز بر بدن دختر پیامبر دارند. حضرت بر ذوالفقار، شمشیر مخصوص خود مسلح شد و به بقیع آمد و در حالی که گریبان یکی از آنها را گرفته به زمین کوبید، فرمود: «من از ترس ارتداد مردم از حق خود صرف نظر کردم. حال به قبر زهرا (ع) اهانت می‌کنید؟! بخدا قسم! اگر تو و دوستانت به این قبور دست درازی کنید زمین را از خونتان سیراب خواهم کرد؟»^(۱۵)

نه تنها امام (ع) هنگام فوت پیامبر (ص) مردم را از اختلاف بر حذر می‌دارد، بلکه در شورای ۶ نفره، بعد از انتخاب شدن عثمان صریحا اعلام می‌کند: «گر چه رهبری حق من است و گرفتن آن از من، ظلم بر من محسوب می‌گردد، ولی مادامی که کار مسلمین رو به راه باشد و تنه‌ابه من جفا شود مخالفتی نخواهم کرد.»^(۱۶) و با این‌که بیعت عبدالرحمن با عثمان را نیرنگی بیش نمی‌دانست، بیعت نمود.

قبل از ورود به جلسه شوری، عباس عموی پیامبر (ص) از علی (ع) می‌خواهد در آن جلسه شرکت نجوید، زیرا نتیجه آن را قطعی و معلوم می‌دانست که همانا انتخاب عثمان خواهد بود، امام (ع) ضمن تأیید عباس در مورد نتیجه آن جلسه، پیشنهاد وی را نپذیرفت و چنین فرمود: «انی اکره الخلاف: من اختلاف را دوست ندارم.»^(۱۷) در نتیجه مهم‌ترین انگیزه حضرت از سکوت خود، حفظ اتحاد مسلمین در راستای حفظ دین اسلام می‌باشد، همان دینی که امام علی (ع) برای تثبیت آن از خود شجاعتها نشان داد.

۲- نداشتن یاور

امام در بین کلمات خود تصریح می‌کند که من چون یآوری نداشتم در مقابل جریان سقیفه، سکوت اختیار نمودم و در صورتی که مردم از من حمایت می‌کردند علیه خلفا قیام می‌نمودم. رهبری هر فرد ولو از ناحیه خدا منصوب باشد مادامی که مردم از او حمایت ننمایند، استوار نخواهد گشت.^(۱۸) البته نداشتن یاور تنها عامل قیام نکردن او نبود، زیرا در صورت قیام حضرت، بالاترین حادثه ممکن این بود که خود و گروهی از یاران و نزدیکانش به شهادت می‌رسیدند، ولی علی (ع) که از مرگ هراس نداشت. او شهادت را محبوب‌تر از شیر مادر برای کودک می‌دانست. انگیزه اصلی همان حفظ پیکره و نظام اسلام بود. نداشتن یاور، عامل درجه دوم برای سکوت حضرت، می‌باشد. در خطبه سوم نهج البلاغه امام (ع) می‌فرماید: «هنگام بیعت مردم با ابوبکر خود را بر سر دو راهی دیدم. در اندیشه فرو رفتم که میان این دو کدام را برگزینم: آیا با دست بریده (و نداشتن یاور) قیام می‌کنم یا بر این تاریکی کور صبر نمایم... دیدم صبر کردن عاقلانه‌تر است.»

امام(ع) در این خطبه تصریح می کند که من اگر تصمیم بر قیام می گرفتم یاوری نداشتم و نیز در رد کسانی که ایشان را به قیام دعوت می نمودند، می فرماید: «کسی پیروز می شود که بال همراهی مردم را هنگام قیام باخود داشته باشد.»^(۱۹) یعنی بدون داشتن هوادار، قیام بی فایده است. حضرت، بعد از وفات پیامبر(ص) بارها این جمله را تکرار می کرد: «من یاوری اهل بیت خود نداشتم، از این رو حاضر به شهادت آنها نگشتم.»^(۲۰)

حضرت یاران خود را به سبب کم بودن به نمک در طعام و سرمه در چشم تشبیه کرده است.^(۲۱) و در خطبه ۲۶ نهج البلاغه ضمن بیان این که یاوری جز اهل بیت خود نداشته، می افزاید من با آنکه خار در چشم استخوان در گلویم بود صبر نمودم.

امام(ع) در ابتدا اتمام حجت بر مردم به همراه فاطمه(ع) و فرزندانش حسن و حسین(ع) به در منازل انصار آمد و از آنها طلب کمک کرد، اما آنها حاضر به کمک نگردیدند و به تعبیر معاویه جز ۴ یا ۵ نفر اعلام آمادگی نکردند.^(۲۲) از این رو فرمود: «من اگر چهل مرد وفادار می یافتم با کمک آنها علییه مدعیان خلافت می جنگیدم.»^(۲۳) و در جریان سقیفه فرمود: «افسوس که امروز یاوری مانند برادرم جعفر و عمویم حمزه ندارم.»^(۲۴)

پیامبر(ص) با آن ضمیر روشن خود پیش بینی می نمود کینه هائی که فرزندان مشرکین از علی(ع) به دل دارند، بعد از رحلتش بروز خواهد کرد، آنها که پدرانشان به دست علی(ع) کشته شده اند. افرادی نظیر ولید ابن عقبه که علی(ع) پدرش را در جنگ اسلام و کفر به هلاکت رسانده است، هرگز هواخواه علی(ع) نخواهند گشت و حکومت وی را نخواهند پذیرفت، لذا رسول گرامی ضمن هشدار به علی(ع) نسبت به این کینه ها و عداوتها، از حضرت خواست که در صورت نداشتن یاوردست به سلاح نبرده و سکوت اختیار کند.^(۲۵)

ابن عساکر می گوید پیامبر در حالی که می گریست به علی فرمود: «کینه هائی در قلوب نسبت به تو وجود دارد که بعد از من آن را ابراز خواهند کرد.» علی(ع) عرضه داشت: «ای رسول گرامی! وظیفه من در آن هنگام چیست؟» پیامبر(ص) جواب داد: «صبر

کن!)) علی پرسید: «اگر نتوانستم صبر کنم چه می‌شود؟»
پیامبر (ص) فرمود: «به سختی خواهی افتاد.» امام می‌پرسد: «آیا
دین من در آن هنگام سالم است؟» پیامبر (ص) پاسخ می‌دهد: «بله
دین تو سالم است، بلکه حیات دین تو در آن (صبر) است.»^(۲۶)
نتیجه: امام علی (ع) حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از نفوذ
دشمنان را برای حفظ اسلام امری ضروری می‌دانست، لذا مصلحت
اسلام را بر حق خویش مقدم داشت. امام (ع) می‌دید که گروهی از
مسلمین مرتد شده و گروهی آماده ارتداد می‌باشند^(۲۷) و منافقین
نیز که سالهای طولانی آرزوی مرگ پیامبر (ص) را در دل داشتند، آماده
وارد کردن ضربه به نهال نوپای اسلام هستند، حال در چنین شرایطی
حفظ وحدت و انسجام مسلمانان امری کاملاً لازم بود. نه تنها امام خود
آتش اختلاف را دامن نزد، بلکه سعی داشت که اگر دیگران نیز به طرح
مسائل اختلافی پرداختند، پا به میدان گذاشته و آتش فتنه را خاموش
کنند. این مطلب از برخورد امام با عمرو بن عاص که انصار را کوبیده و
مهاجرین را ستوده بود به خوبی می‌توان دریافت، آنجا که امام به مسجد
آمد و ضمن توبیخ عمرو بن عاص و حمایت از انصار آتش فتنه را خاموش
نمود^(۲۸) پیشنهاد ابوسفیان را رد کرد.
علاوه بر این امام (ع) می‌دانست که قیام کردن بدون داشتن یاور
بی‌نتیجه است و ممکن است منجر به شهادت خود و یارانش گردد
و سودی هم برای اسلام نداشته باشد، گرچه امام از مرگ
نمی‌هراسید، ولی حاضر به هدر رفتن خود خود، و دوستانش نبود. البته
هنگامی که شهادتش سبب ترویج دین و احیای ارزشهای اسلامی در
جامعه باشد، از آن امتناع نورزیده و با آغوش با از آن استقبال کرده و
ندای «فزت ورب الکعبه» را سر می‌دهد.
امام (ع) در خطبه پنجم نهج البلاغه به این دو نکته اساسی اشاره
می‌کند که در مخالفت با کسانی که خواستار بیعت با امام (ع) و قیام وی
بودند می‌فرماید: «من لبریز از دانشی نهانم که اگر آن راز را برای
شما افشا سازم همانند ریسمان در چاه ژرف خواهید لرزید.»
مقصود ما از سکوت امام (ع)، ترک مبارزه مسلحانه است و گر
نه حضرت هرگز از ادعای خود که حکومت اسلامی حق قطعی وی

بوده، دست برنداشته و در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن نیز
 دائما به آن اشاره می‌کند و گاهی هم با انجام اعمالی نارضایتی خود را
 ابراز می‌نمود چنانچه در جریان رحلت حضرت زهرا (ع) شبانه همسر
 خود را دفن کرده و با ابابکر اطلاع نداد و بدینوسیله ناخشنودی خود و
 دختر پیامبر (ص) را اعلام نمود.^(۲۹) مسعودی سر آنکه علی (ع)
 همسر خود را در شب غسل و دفن نمود چنین بیان می‌کند:
 «فاطمه (ع) از زمانی که ارث پدر خود را از ابابکر طلبید و او آنرا پس
 نداد، از وی بیزار بود و تازمان مرگ، ابراز نارضایتی می‌نمود.»^(۳۰)
 خبر ندادن به خلیفه برای اجرای نماز میت نوعی اعتراض به
 حکومت تلقی می‌شد و به همین جهت هنگامی که عثمان ابن مسعود را
 در مورد ضرب و شتم قرار داد و استخوان پهلویش را شکست و دستور
 قطع سهمیه وی را از بیت‌المال صادر نمود، ابن مسعود به عنوان
 اعتراض به خلیفه، وصیت، نمود عمار بر جنازه اش نماز گذارده و
 عثمان را خبر نکردند. بعد از دفن او عثمان ناراحت شد که چرا بدون
 اطلاع وی، ابن مسعود را دفن کرده‌اند.^(۳۱)
 چند روز پس از مرگ ابن مسعود، مقداد رحلت نمود. وی نیز به
 عمار وصیت کرد که تو بر بدن من نماز بگذار.^(۳۲) عثمان از تکرار این
 عمل چنان ناراحت شد که فریاد زد: «وای بر من از دست این کنیزک
 زاده (عمار) من او را خوب می‌شناختم.»^(۳۳)
 حضرت زهرا (ع) نیز وصیت نمود ابابکر بر بدن وی نماز بگذارد
 و امیرالمؤمنین (ع) به همین جهت زهرا را در شب دفن نمود.^(۳۴)
 بیزار از زهرا (ع) از ابابکر و عمر به حدی بود به هنگامی که برای
 معذرت‌خواهی از اعمال گذشته از دختر پیامبر (ع) اجازه ملاقات
 خواستند، ایشان اجازه نداد، ناچار به علی (ع) متوسل شده و حضرت آن
 دو را نزد زهرا (ع) برد. دختر رسول خدا (ص) صورت خود را از آنها
 برگرداند و جواب سلام آنها را نداده و فرمود: «شما را به خدا قسم
 می‌دهم آیا این سخن پدر مرا شنیده‌اید که فرمود: رضای فاطمه
 خشنودی من و خشم او خشم من است و هر کس فاطمه را ناراحت کند
 مرا خشمناک ساخته است؟» آن دو جواب دادند: آری شنیده‌ایم. آنگاه
 فاطمه (ع) فرمود: «خدا را شاهد می‌گیرم که شما مرا خشمناک

ساخته‌اید و من نزد پیامبر (ص) از شما شکایت خواهم کرد و در هر نماز شما را نفرین می‌کنم.» ابابکر در حالی که می‌گریست از منزل فاطمه (ع) خارج شد و چون با مردم مواجه گردید گفت: «استغفای مرا بپذیرید.»^(۳۵)

پاورقی

- ۱- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۵.
- ۲- همان، خ ۵.
- ۳- نهج البلاغه، خ ۳: «فرائیت ان الصبر علی هاتی احجی» به این نتیجه رسیدم که صبر کردن بر همین حالت طاقت فرسا، عاقلانه‌تر است.
- ۴- نهج البلاغه، نامه ۶۲.
- ۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۸.
- ۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷، مجلسی، محمدتقی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۶۱، مفید، محمد ابن نعمان، مصنفات، ج ۱۳۶، ص ۱۵۵.
- ۷- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴.
- ۸- یک رهبر از ما و یک رهبر از شما.
- ۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۴ به بعد.
- ۱۰- همان، ج ۲، ص ۴۵، ابن عبدربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۵، طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۰۹.
- ۱۱- ابوبکر از قبیله تیم و عمر از قبیله عدی است.
- ۱۲- طبری، محمد، همان مدرک، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۱۱. امام (ع) می‌دانست که ابوسفیان در پیشنهاد خود خیر خواه نیست لذا هنگامی که ابوبکر و عمر مخالفت وی را دیدند با دادن رشوه به وی دهان وی را بستند، آنگاه با ابابکر بیعت کرد. ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴.

- ۱۳- نهج البلاغه، خ ۵.
- ۱۴- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۳.
- ۱۵- طبری، محمد بن جریر ابن رستم، دلائل الامامة، ص ۴۶، استاد توفیق مصری، ابوعلم، فاطمة زهرا، ص ۲۵۱.
- ۱۶- نهج البلاغه، خ ۷۴، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۲۸.
- ۱۷- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۱، ابن عبدربه، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۶۰.
- ۱۸- امام علی (ع) از امامت و رهبری، به «انعقاد» تعبیر آورده است و برای برقراری آن حضور مردم را لازم می‌شمرد، گرچه رأی همه را لازم نمی‌داند: نهج البلاغه، خ ۱۷۳.
- ۱۹- نهج البلاغه، خ ۵، «افلح من نهض بجناح.»
- ۲۰- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲.
- ۲۱- طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۷.
- ۲۲- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷ و ج ۱۱ و ص ۱۴، سلیم ابن قیس هلالی، اسرار آل محمد، حدیث ۴.
- ۲۳- سلیم ابن قیس، همان، ص ۱۸۲ و ۲۶۲، ابن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۸۲، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳.
- ۲۴- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۱.
- ۲۵- امینسی، عبدالحسین، الغدير، ج ۷، ص ۱۷۳، مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۴، سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد (ص)، ص ۱۶۰: مترجم محترم این کتاب نقل می‌کند که این حدیث از ده کتاب اهل سنت در احقاق الحق نقل شده است، طبرسی، علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۸.
- ۲۶- ابن عساکر، ترجمة الامام علی من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۲۵. محشی محترم این حدیث را از کتب مختلف اهل سنت نقل کرده است، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۶.
- ۲۷- مسعودی، علی، التنبيه و الاشراف، ص ۲۴۷: اکثر عرب بعد از وفات پیامبر (ص) مرتد گشتند. و نیز وی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵ می‌گوید: بعد از گذشت ۱۰ روز از حکومت ابی بکر مردم مرتد

گشتند. سیره نویسان نیز تصریح کرده‌اند که اکثر مردم مکه بعد از پیامبر تصمیم بر ارتداد گرفتند تا آنجا که عتاب ابن اسید (نماینده پیامبر در مکه) ترسید و فرار کرده، اما سهیل ابن عمرو طی سخنانی گفت: وفات پیامبر (ص) از قدرت اسلام نمی‌کاهد، بلکه بر آن می‌افزاید. ما مرتدین را اعدام خواهیم کرد. آنگاه مردم از ارتداد دست کشیدند: ابن کثیر، اسماعیل، السیره النبویه، ج ۴، ص ۵۵۴، ابن هشام، عبدالملک، السیره، ج ۴، ص ۳۱۷، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۱۰، ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲۸- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۳.

۲۹- طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۰۸، بخاری، صحیح، ج ۳، ص ۱۴۲، ابن حجر عسقلانی، احمد، الاصابة، ج ۴، ص ۳۷۸ و ۳۸۰، حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۸ و ۱۸۰.

۳۰- مسعودی، علی، التنبيه و الاشراف، ص ۲۵۰، مسلم، صحیح، ج ۵، ص ۱۵۴.

۳۱- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹.

۳۲- ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۷۲.

۳۳- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۰.

۳۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۳۵- ابن قتیبہ، عبدالله، الامامة و السیاسية، ج ۱، ص ۱۴.

کمک‌های فکری امیرالمومنین به خلفای سه گانه

مقدمه

سکوت امام علی(ع) در مقابل خلفا به معنای کناره‌گیری کامل حضرت و مداخله نکردن در هر گونه امور حکومتی نبود. گرچه عزل و نصب استانداران و امور مالی حکومت و امثال آن در اختیار حضرت نبود، ولی امام(ع) به عنوان فکری امت اسلام که بزرگان صحابه و خلفا در مقابل علم و فکر او خضوع می‌کردند شناخته می‌شد.

پیامبر خدا(ص) تازه رحلت کرده بود و نظام سیاسی و مخصوصاً دستگاه قضائی نو بنیاد اسلام احتیاج به رهبری داشت که در مشکلات به کمک وی شتابد. از این رو در بسیاری از موارد امام(ع) خلفا را در امور سیاسی و قضائی و غیره راهنمایی می‌کرد و آنها را متوجه اشتباهاتشان می‌نمود و از هر گونه کمک به آنها در مواردی که اسلام ایجاب می‌کرد خودداری نمی‌نمود، زیرا سعه روحی امام(ع) بالاتر از آن بود که مانند برخی چنین فکر کند که چون حکومت اسلامی را که حق او بوده است از وی گرفته‌اند با آنها همکاری ننموده و با مخالفان آنها همیاری نماید تا خلافت اسلامی سقوط کرده، و وی به آن دست یابد. حضرت که سالها برای پرورش نهال اسلام رنجها کشیده بود جز به پیشرفت اسلام نمی‌اندیشید و به خود اجازه نمی‌داد در مقابل مشکلات مسلمین سکوت نموده و از ارائه خدمت سر باز زند.

امام(ع) به گسترش اسلام در جهان و تثبیت پایه‌های آن در داخل مملکت اسلامی می‌اندیشید و با آشنا ساختن مردم با معارف و احکام الهی، در مقابل هجوم مکاتبی نظیر یهودیت و مسیحیت از اسلام نو پادفاع می‌نمود و از این رو هر جا که خلفا در این امور دست نیاز به سوی امام(ع) دراز می‌کردند حضرت آنان را یاری می‌نمود و گاهی بدون درخواست ایشان خود به راهنمایی آنها پرداخته و آنان را به اشتباهات واقف می‌ساخت.

ما در این فصل طی سه گفتار، برخی از کمک‌های فکری امام(ع) به خلفا را ارائه می‌دهیم.

الف: مشورتهای خلفا با امام علی(ع)

قال عمر لابن عباس: «و الله ما نقطع امرا دونه (علی ع) و لا نفعل شیئانستاء ذنه.»^(۱)

شکی نیست که علم و بینش امام علی(ع) از تمام اصحاب پیامبر(ص) بیشتر و برتر بوده است و از این رو خلفا در موارد زیادی که مشکلی پیش می‌آمد به حضرت متوسل شده و از امام(ع) راه حل می‌خواستند و سخن عمر در این زمینه بسیار معروف است. هنگامی که حضرت به کمک او در حل مسائل می‌شتافت، شعار: «لولا علی لهلك عمر، اللهم لاتبقنی لمعضلة لیس لها ابن ابی ایطالب»^(۲): اگر علی(ع) نبود عمر هلاک می‌شد، خدایا مشکلی برای من بدون بودن علی پیش نیاورد، سر می‌داد.

امام(ع) در موارد مختلفی از سوی خلفا مورد مشورت قرار گرفت و برای گسترش و حفظ اسلام حاضر به راهنمایی آنه می‌گشت گر چه خود را وصی منصوص پیامبر(ص) و تنها کسی که لیاقت رهبری امت اسلامی را دارد، می‌دانست. به همین جهت عمر به ابن عباس می‌گفت: «بخدا قسم! ما تصمیمی بدون نظرخواهی از علی نمی‌گیریم و بدون اجازه و اذن او کاری انجام نمی‌دهیم.» این سخن در زمان خلافت عمر از وی صادر گشته است، زمانی که به ابن عباس گفت: «علی(ع) برای حکومت از من و ابی بکر سزاوارتر بود.» و چون مورد اعتراض ابن عباس قرار گرفت که چرا با اعتراف به این مطلب وی را کنار زدید، جواب داد بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی‌گیریم. منابع آن قبلا گذشت.

اکنون به برخی از موارد مشورتهای خلفا با امام(ع) اشاره می‌نماییم.

۱- مشورت ابابکر با امام علی(ع) در جنگ با روم

امپراطوری روم یکی از دشمنان مهم اسلام به شمار می‌رفت و همواره فکر پیامبر(ص) را خود مشغول داشت. در سال ۷ هجری پیامبر گروهی را به فرماندهی جعفر ابن ابی طالب برای جنگ با رومیان اعزام نمود که این اقدام به شکست لشکر اسلام منجر شد. در سال ۹ هجری

رسول گرامی (ص) با سپاهی مجهز به سمت «تبوک» حرکت نمود، ولی بدون درگیری با سپاه روم به مدینه بازگشت. پیامبر (ص) در آخرین روزهای عمر خود نیز سپاه اسامه را ماءمور نمود تا به سمت روم رفته و با آنها مبارزه نمایند که قبل از حرکت سپاه اسلام، پیامبر (ص) رحلت نمود. بعد از تثبیت حکومت ابی بکر در مدینه، ابابکر در این زمینه با اصحاب پیامبر (ص) به مشورت پرداخت. هر کدام نظری دادند که مورد قبول خلیفه واقع نشد. سرانجام با امام علی (ع) در این زمینه مشورت نمود. حضرت وی را به اجرای دستور پیامبر (ص) تشویق نمود و بشارت داد که در جنگ با رومیان پیروز می شود، خلیفه از تشویق حضرت خوشحال شد و گفت: «فال نیک زدی و به ما مزده نیک دادی.»^(۳)

۲- مشورت خلیفه دوم با امام (ع) در فتح ایران

در سال ۱۴ هجری جنگ سختی در قادسیه بین سپاه اسلام و ارتش ایران رخ داد که به شکست نیروهای ایرانی و کشته شدن رستم فرخزاد (فرمانده ارتش ایران) منجر شد. عراق و منطقه مدائن که پایتخت امپراطوری ایران بود به دست مسلمین فتح گردید و ایرانیان به سمت مناطق مرکزی کشور عقب نشینی کردند، ولی همواره از حمله جدید مسلمین هراسناک بودند. برای دفع این حمله و بلکه عملیات جدیدی علیه مسلمین، سپاه اسلام به مدینه گزارش داد. عمر سران صحابه را جمع نمود و اعلام کرد که تصمیم گرفته است مدینه را به قصد مناطق جنگی ترک نمایند. گروهی وی را به این کار تشویق نموده اند^(۴) و حتی عثمان ابراز نظر نمود که علاوه بر شرکت شخصی خلیفه، سپاه اسلام در شام و یمن نیز برای کمک به جبهه ایرا ارسال گردد.

امام (ع) ضمن رد نظر عثمان، خطاب به عمر فرمود: «سرزمینی که به زحمت و به تازگی توسط مسلمین فتح شده است نباید از ارتش، خالی بماند. اگر نیروها را از یمن و شام فراخوانی، ممکن است سپاه یا روم آن را اشغال نمایند و زنان و فرزندان مسلمان صدمه بینند و اگر مدینه را رهاکنی، اعراب اطراف فتنه به پا می کنند. رهبر کشور به مانند رشته بین مهره هاست که اگر پاره گردد مهره ها از هم می پاشند. اگر

تو از کمی سپاه اسلام هراسناکی، بدان که مسلمانان به جهت ایمان، بسیارند. تو مانند میله وسط آسیا باش و آسیای جنگ را بوسیله سپاه اسلام به حرکت درآور. شرکت تو در جنگ سبب جرات دشمن می‌گردد، زیرا با خودمی‌اندیشند که تو رهبر یگانه اسلام می‌باشی که با از بین بردن تو مشکلاتشان برطرف می‌شود و این سبب تشویق آنها به جنگ می‌گردد.» بعد از آنکه امام نظر خود را ارائه داد عمر از رفتن منصرف شد و گفت: «نظر صحیح، رای علی (ع) است. من دوست دارم که از رای او پیروی کنم.»^(۵)

۳- مشورت عمر با امام علی (ع) درباره سرزمینهای عراق

بعد از پیشروی نیروهای اسلام به سمت عراق، سرزمینهای حاصلخیز اطراف کوفه به دست مسلمین افتاد. برخی از عمر خواستند که آن زمینها را بین مسلمین تقسیم نماید و ملک شخصی افراد قرار دهد. عمر در این زمینه نظر امام علی (ع) را جویا شد. حضرت به او فرمود: «اگر زمینها را بین ما، نسل کنونی مسلمین، تقسیم کنی، برای مسلمانان آینده سودی ندارد، ولی اگر در دست صاحبان آنها باقی گذاری تا در آن کار کنند و به دولت اسلامی مالیات پردازند برای هر دو نسل کنونی و آینده مفید خواهد بود.» عمر با جمله «این نظر بسیار خوبی است» موافقت خود را اعلام نمود.^(۶)

۴- مشورت عمر با امام (ع) در میزان دریافت خلیفه از بیت

المال

فردی که در جامعه مسؤولیت رهبری را به عهده می‌گیرد معمولاً برای تأمین زندگی شخصی خود نمی‌تواند به کسب و کار پردازد و از این رودر نظامهای حکومتی برای حاکم، حقوقی را در نظر می‌گیرند که صرف‌تأمین زندگی وی شود گرچه برخی به آن قناعت نکرده و به غارت اموال عمومی می‌پردازند. عمر در عصر خلافت خود با صحابه در این موضوع مشورت کرد، برخی نظیر عثمان پیشنهاد دادند که از بیت المال هر چه می‌خواهی بردار و به خانواده‌ات هم بده. عمر نظر امام علی (ع) را جویا شد. حضرت فرمود: «به میزانی که زندگی و خانواده‌ات گردد از بیت المال بردار و بیش از آن حقی نداری.» عمر نظر حضرت را پذیرفت.^(۷)

۵- مشورت عمر با امام در مورد فتح بیت المقدس

یک ماه از فتح توسط مسلمین می گذشت، فرمانده لشکر اسلام، ابوعبیده جراح، طی نامه‌ای به خلیفه دوم نظر وی را درباره ادامه پیشروی ارتش اسلام به سوی بیت المقدس جویا شد. خلیفه با قرائت نامه در بین مردم، با آنها مشورت نمود. امام (ع) عمر را تشویق کرد که فرمان پیشروی به سوی بیت المقدس را صادر کرد و پس از فتح آن نیز به داخل سرزمین قیصر رفته و مطمئن باشد که پیروزی از آنهاست، زیرا پیامبر (ص) بشارت داده است که بیت المقدس به دست مسلمین فتح خواهد شد.^(۸)

به علت طولانی شدن جنگ، سپاه اسلام از عمر خواستند خودش در جنگ شرکت کند و اضافه نمودند اگر خود حاضر نشوی، ضما پیروزی شویم. عمر در این زمینه نیز با امام (ع) مشورت نمود. امام وی را از شرکت در جنگ بر حذر داشت و فرمود: «خداوند به مسلمین وعده پیروزی داده است و همان خدائی که مسلمانان را هنگامی که اندک بودند کمک نمود، الان نیز زنده است. اگر تو شخصا شرکت کنی و شکست بخوری برای مسلمانان پناهگاهی باقی نمی ماند، پس مرد جنگ آزموده‌ای را به سوی میدان روانه کن (و خودت حاضر نشو) که در صورت شکست سپاه، پناهگاه مسلمین باشی.»^(۹)

۶- مشورت عمر با امام (ع) در مصرف جواهر کعبه

عمر می خواست جواهرات کعبه را به مصرف سپاه اسلام برساند. امام علی (ع) فرمود: چون پیامبر (ص) به آنها دست نزده است تو نیز به آن دست نزن! عمر سخن حضرت را پذیرفت و شعاع «لو لاک لافتضحنا» سرداد.^(۱۰)

۷- مشورت عمر با امام (ع) در مصرف باقی مانده بیت المال

از بحرین پول هنگفتی به مدینه رسید. عمر آن را بین مسلمین تقسیم نمود و مقداری زیاد آمد. عمر با اصحاب پیامبر (ص) در مورد مصرف آن مشورت نمود. گروهی نظر دادند برای خودت باشد، زیرا بر اثر مسؤولیت رهبری مسلمین از کسب کناره گرفته‌ای. عمر نظر امام (ع) را جویا شد.

حضرت فرمود: «یقین خود را به گمان تبدیل مکن! آیا فراموش

کردی که روزی به خدمت پیامبر (ص) رسیدیم و کاری داشتیم، ولی چون حضرت را ناراحت دیدم مطرح نکردیم؟ فردای آن روز که پیامبر (ص) خوشحال بود، از سبب ناراحتی دیدم مطرح نکردیم؟ فردای آن روز که پیامبر (ص) خوشحال بود، از سبب ناراحتی دیروز و شادی امروز سؤال کردیم. حضرت فرمود: دیروز دو دینار از بیت المال نزد من باقی بود و از این رو ناراحت بودم، امروز آن را در راه خودش به مصرف رساندم. نظر من این است که این باقی را به فقراى مسلمین برسانی.» عمر نظر امام (ع) را پذیرفت و بقیه را رد کرد.^(۱۱)

۸- مشورت عمر با امام (ع) در تعیین مبداء تاریخ اسلام

قبل از سیزدهم هجری امت اسلامی فاقد یک مبداء تاریخی همگانی بود و این خود مشکل در نوشتن نامه‌ها و قراردادهای دولتی و دفاتر رسمی ایجاد می‌کرد. د خلیفه برای تعیین مبداء تاریخ اسلام با اصحاب پیامبر (ص) مشورت نمود. برخی میلاد پیامبر (ص) و بعضی شال بعثت را پیشنهاد کردند. علی (ع) نظر داد سال هجرت پیامبر (ص) از سرزمین کفر و ورود به مدینه اسلامی را مبداء تاریخ اسلام قرار دهند. عمر نظر حضرت را پسندید و از آن زمان، سال هجرت پیامبر (ص) به عنوان مبداء تاریخ مسلمین اعلام گردید.^(۱۲)

۹- مشورت عمر با امام (ع) در تعیین حد شارب الخمر

عمر شارب المخر را با ۴۰ ضربه شلاق حد می‌زد تا اینکه شرابخواری رواج یافت. با اصحاب رسول خدا (ص) در این زمینه مشورت نمود و خطر رواج این فساد را گوشزد نمود. علی (ع) نظر داد که شرابخوار ۸۰ ضربه شلاق بزنند و چنین استدلال کرد: «شخص شرابخوار مست شده و عقل خود را از دست می‌دهد و در این هنگام هذیان گو خواهد شد و به تعمت زدن به دیگران خواهد پرداخت. پس مجازات او به میزان مجازات افترا خواهد بود.» عمر نظر امام (ع) را پذیرفت و از آن به بعد حد شارب الخمر به میزان ۸۰ ضربه معین گردید.^(۱۳)

۱۰- مشورت عثمان با امام (ع)

موارد زیادی در تاریخ آمده است که عثمان با امام (ع) مشورت می‌نمود. از جمله هنگامی که عمر به قتل رسید، فرزندش عبیدالله به خونخواهی

پدر، دختر اولؤلؤ و دو نفر دیگر به نامهای هرمان و جفینه را کشت. عثمان با امام (ع) در نحوه برخورد با فرزند عمر مشورت نمود. حضرت نظر داد که وی را قصاص نموده و اعدام نماید، زیرا دستش به خون مسلمان بی گناهی آلوده شده است. البته عثمان نظر امام رانپذیرفت که در فصل پنجم خواهیم آورد.

خلیفه دوم پیش از ابابکر و عثمان با امام علی (ع) مشورت نموده، چراکه خلیفه اول مدت حکومتش کوتاه بود و طبعاً موارد کمتری پیش می آمد تا احتیاج به مشورت داشته باشد. عثمان نیز از بین خویشاوندان خود از طائفه بنی امیه، مشاورانی برگزید و آنها بر اثر دشمنی با امام علی (ع) از مشورت خلیفه سوم با امام (ع) و نیز ترتیب اثر دادن به نظرات حضرت محمد تا حد ممکن، جلوگیری می کردند.

ب: پاسخ به سؤالات دانشمندان مکاتب گوناگون در زمان خلفا

پس از درگذش پیامبر (ص) گروههای مختلفی برای تحقیق درباره اسلام و یا تضعیف پایه های اعتقادی مسلمانان، به سوی مدینه رهسپار می شدند. در میان آنها دانشمندانی از یهودیان و مسیحیان وجود داشتند که سؤالاتی در مورد اسلام داشتند. بطور طبیعی وارد مسجد مدینه شده و از خلفا که بر مسند پیامبر (ص) تکیه زده بودند پاسخ آنها را خواستار بودند. خلفا در مواردی که از ارائه پاسخ ناتوان بودند، به امام علی (ع) پناه می بردند و خواستار جواب می شدند. باید اذعان داشت که اگر امام (ع) در این موارد به کمک خلفا نمی شتافت مسلمانان دچار سرشکستگی بزرگی می شدند و ممکن بود بسیاری از آنها دست از اسلام بردارند، به ویژه با توجه به این که گاهی سؤال کننده هنگام دریافت نکردن پاسخ، اصل اسلام را زیر سؤال برده و آن را دین باطل اعلام می کرد، از این رو هنگامی که امام (ع) به سؤالات آنها پاسخ می داد، خلفا بسیار شاد گشته و حضرت را «مفرج الکرب»^(۱۴) می نامیدند. اکنون برخی از این موارد را یادآور می شویم.

سؤال یک یهودی از ابابکر و پاسخ امام علی (ع)

بعد از وفات پیامبر (ص) شخصی یهودی وارد مدینه شد و سراغ رهبر مسلمین را گرفت، مردم وی را نزد ابابکر آوردند. رو به خلیفه و

گفت: من چند سؤال از تو دارم که پاسخ آن را جز پیامبر یا وصی او نمی‌داند. آنگاه سه سؤال مطرح نمود: ۱- آن چیست که خدا ندارد؟ ۲- آن چیست که در بارگاه خداوند نیست؟ ۳- آن چیست که خدا نمی‌داند؟ ابابکر که پاسخی برای آنها نداشت گفت: این سؤالاتی است که دشمنان و منکران خدا مطرح می‌سازند، آنگاه تصمیم بر شکنجه وی گرفت. ابن عباس که در جلسه حاضر بود، اعتراض کرده و گفت: «شما با این مرد عادلانه برخورد نکردید. یا پاسخ او را بدهید و یا او را نزد علی (ع) ببرید.» ابابکر و حاضرین در جلسه نزد علی (ع) آمده و خلیفه به امام (ع) گفت: این یهودی سؤالاتی کفرآمیز مطرح می‌کند. حضرت در پاسخ سؤالات وی چنین فرمود: «آنچه خدا نمی‌داند سخن شما یهودیان است که گوئید: «عزیر» پسر خداست. خدا فرزندی ندارد و چنین پسری برای خود نمی‌شناسد. آنچه در بارگاه الهی وجود ندارد، ظلم به بندگان خویش است و آنچه خدا ندارد، شریک است.» در این هنگام یهودی شهادتین را جاری نمود و امام (ع) را وصی پیامبر (ص) معرفی نمود. ابوبکر و مسلمین نیز علی (ع) را مفرج الكرب (برطرف کننده اندوه) نامیدند.^(۱۵)

گروهی دیگر از علمای یهود وارد مدینه شده و به خلیفه اول گفتند: «در تورات آمده که جانشین پیامبر، دانشمندترین فرد امت اوست. اکنون که شما خلیفه پیامبری، جواب سؤال ما را بده: خدا در کجاست، در زمین یا آسمان؟» ابوبکر که پاسخ صحیحی به ذهنش نمی‌رسید برای خدا مکانی در عرش قائل شد که با انتقاد یهودیان روبرو گردید و گفتند: در این صورت زمین از خدا خالی می‌ماند. در اینجا امام (ع) پاسخ داد: «ان الله این لاین فلا این له جل یحویه مکان فهو فی مکان بغير مماسية و لامجاورة: مکانها را خداوند آفرید، بنابراین مکانی ندارد. او برتر از آن است که مکانها او را در بر گیرند. او همه جا هست، ولی هرگز با موجودی تماس و همنشینی ندارد.» علمای یهود سخنان امام (ع) را تائبید کرده و به حقانیت گفتار ایشان اعتراف نمودند.^(۱۶)

سؤال راءس الجالوت از ابابکر و پاسخ امام علی (ع)

راءس الجالوت، پیشوای یهودیان نظر قرآن را در مورد ذیل از ابوبکر جویا

شد: ۱- ریشه حیات و موجودات زنده چیست؟ ۲- جامدی که به سخن در آمده کدام است؟ ۳- چیزی که بطور مداوم کم و زیاد می شود چیست؟ خلیفه جوابی نداد. امام پاسخ داد: «ریشه حیات از نظر قرآن آب است.^(۱۷) جامدی که به سخن در آمده آسمان و زمین است که اطاعت خود را از فرمان خدا ابراز کردند.^(۱۸) چیزی که پیوسته کم و زیاد می شود شب و روز است.^(۱۹)»^(۲۰)

سؤال علمای یهود از عمر و پاسخ امام علی (ع)

گروهی از علمای در زمان عمر به مدینه آمده و گفتند: «ما سؤالی داریم که اگر جواب ما را دادی معلوم می شود که اسلام حق است و محمد (ص) پیامبر خداست و گر نه معلوم می شود که اسلام باطل است.» قفل آسمانها چیست؟ کلید آسمانها چیست؟ کدام قبر صاحب خود را با خود به اطراف برد؟ کدام کس قوم خود را ترسانید، ولی از جن و انس نبود؟ و چند سؤال دیگر. عمر که پاسخی نداشت سربه زیر انداخت و گفت: «بر عمر عیب نیست که از وی سؤالی بشود و چون پاسخ آن را نداد، بگوید که نمی دانم.» علمای یهود حرکت کرده و گفتند: «معلوم شد که اسلام باطل است.» سلمان که شاهد جریان بود نزد علی (ع) آمد و با شعار «اغث الاسلام»^(۲۱) از حضرت کمک خواست. علی (ع) لباس پیامبر (ص) را به تن نمود و به مسجد آمد. چون نظر عمر به امام (ع) افتاد بلند شده و گفت: «هر گاه مشکلی پیش آمد نزد تو می آیند.» امام (ع) با علمای یهود شرط کرد اگر جواب آنها را مطابق تورات داد، مسلمان گردند، آنها نیز پذیرفتند. امام فرمود: «قفل آسمانها شرک است که عمل انسان با وجود آن بالا نمی رود و قبول نمی شود و کلید آن شهادتین است. قبری که صاحب خود را حمل می کرد، همان ماهی است که یونس را بلعید و موجودی از غیر جن و انس که قوم خود را ترسانید، مورچه ای است که به مورچه های دیگر گفت: به لانه ها وارد شوید تا سلیمان و سپاهش شما را پایمال نکنند.» هر سه تن از علمای یهود ایمان آورده و علی (ع) را اعلم امت اسلامی معرفی نمودند.^(۲۲)

سؤال اسقف نجران از عمر و پاسخ امام علی (ع)

اسقف نجران هر ساله برای پرداخت خراج ارضی این منطقه به مدینه می‌آمد. در یکی از سالها، عمر وی را به اسلام دعوت نمود. اسقف سؤالی از عمر نمود و چون خلیفه از عهده پاسخ بر نیامد، از امام علی خواست که جواب اسقف نجران را دهد. سوالها بدینگونه بود:

- ۱- در قرآن شما وارد شده که وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است.^(۲۳) اگر چنین است پس جهنم کجاست؟ عمر ساکت شد و از امام (ع) خواستار جواب گردید. و هنگام روز شب در کجاست اسقف گفت: باور نمی‌کردم کسی بتواند پاسخ این سؤال را بدهد. ۲- کدام سرزمین تنها یکبار خورشید بر او تابید؟ امام جواب داد: آن دریائی که برای بنی اسرائیل شکافته شد. ۳- اول خونی که بر زمین ریخت کدام بود؟ امام پاسخ داد: خون ولادت هابیل. ۴- خدا در کجاست؟ عمر از این سؤال به غضب در آمد. امام علی (ع) با گشاده رویی فرمود: هر چه می‌خواهی از من بپرس. خدا در همه جا هست.^(۲۴)

سؤال قیصر روم از عمر و پاسخ امام علی (ع)

ابن مسیب در بیان علت کلام عمر که بارها می‌گفت: «به خدا پناه می‌برم که مشکلی پیش آید و علی (ع) برای حل آن حاضر نباشد.» اظهار می‌دارد: پادشاه روم با ارسال نامه‌ای به عمر، بیست سؤال مطرح نمود.

عمر که پاسخ آنها را نمی‌دانست نامه را به امام علی (ع) داد. حضرت جوابها را در پشت ورقه یادداشت نمود، برخی از آن سؤالات را با پاسخ حضرت در اینجا نقل می‌کنیم:

- ۱- چه چیز است که خدا نیافریده است؟ قرآن و کتب الهی، زیرا کلام خدا و صفات اویند و صفات خداوند قدیم هستند. ۲- آن چیست که خدا نمی‌داند؟ فرزند و همسر و شریک برای خدا (چون ندارد، آنها را نمی‌شناسد). ۳- آن چیست که نزد خدا نیست؟ ظلم. ۴- آن چیست که تمامش دهان است؟ آتش، که هر چه در او افکنی می‌خورد و می‌سوزاند. ۵- آن چیست که تمامش پا است؟ آب. ۶- آن چیست که تمامش بال است؟ باد. ۷- آن کیست که فامیلی نداشت؟ حضرت آدم (که هنگام خلقت فاقد فامیل بود) ابن مسیب گوید: چون قیصر روم نامه را خواند، گفت: این جواب، جز از خانه نبوت صادر نشده است،

از این رو نامه‌ای مستقیماً به امام (ع) نوشت و از ایشان در مورد روح سؤال نمود.^(۲۵)

ج: بیان احکام الهی و معضلات فقهی و قضاوت‌های امام (ع)

گسترش اسلام بعد از پیامبر (ص) و گذشت زمان، سبب شد مسلمانان با برخی حوادث جدید مواجه گردند که حکم آنها در قرآن و روایات پیامبر (ص) وجود نداشت و مسلمانان در حل بسیاری از این مسائل بامشکلاتی مواجه شدند. برخی از اصحاب در برخورد با این موارد به‌رأی خویش عمل می‌کردند و به جای تمسک به قرآن و روایات با ظن و گمان حکم و فتوا می‌دادند. امیرالمؤمنین که بنابر روایات زیادی اعلم‌امت اسلام و دروازه شهر علم پیامبر (ص) بود^(۲۶) در این موارد که خلفاء عاجز از حل آنها بودند به کمک آنها می‌شتافت و حکم الهی را بیان می‌کرد تا آنجا که شعار «لولا لهلك عمر» و «لولا علی لهلك عثمان»^(۲۷) از زبان خلفا شنیده می‌شد. گرچه تاریخ بسیاری از این همیاری‌های امام (ع) را آورده است تا آنجا که معاویه با وجود دشمنی ویژه‌اش نسبت به امام گاهی در مسائل علمی به ایشان ارجاع می‌داد و می‌گفت: عمر هرگاه مشکلی برایش پیش می‌آمد نزد علی (ع) می‌رفت،^(۲۸) ولی ما به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- شخصی بنام «ابن اذینه عبدی» نزد عمر آمد و پرسید: از کجا عمره من آغاز می‌گردد و معتمر می‌شوم؟ عمر پاسخ داد: برو از علی (ع) بپرس.

وی سراغ امام آمده و چنین جواب گرفت: میقات محل شروع عمره توست. وی نظر حضرت را به اطلاع خلیفه رساند و عمر پاسخ داد: من رأیی جز نظر علی (ع) ندارم.^(۲۹)

۲- نوه عمر در حالی که پدرش قبلاً مرده بود جان سپرد. عمر می‌خواست تمام مال او را به ارث برده و به برادرانش چیزی ندهد. امام علی (ع) به او تذکر تو چنین حقی نداری، زیرا پدر بزرگ و برادران در تقسیم میراث شریک‌اند.^(۳۰)

۳- خلفا از پرسیدن احکام شرعی از امام (ع) ابائی نداشتند تا آنجا که گاهی در حضور مردم از امام (ع) سؤال می‌کردند و پاسخ می‌گرفتند و حتی در برخی موارد مورد توبیخ اطرافیان قرار

می گرفتند. مثلاً دو نفر از خلیفه دوم در مورد طلاق سؤالی نمودند. عمر به عقب نگاه کرده و پرسید: «ای علی! نظر شما در این مورد چیست؟» امام با دوانگشت خود اشاره کرد و به این وسیله پاسخ داد. عمر جواب امام (ع) را به پرسشگران رسانید. آنها به عنوان اعتراض گفتند: «ما از تو سؤال می کنیم، آنگاه تو از دیگری می پرسی؟» عمر گفت: آیا این شخص جواب دهنده را می شناسید؟ وی علی بن ابیطالب (ع) است و من از پیامبر (ص) شنیدم که ایمان علی (ع) از وزن آسمانها و زمین سنگین تر است.^(۳۱)

۴- در زمان عمر شخصی وضو گرفته و بر کفشهای خود مسح نمود و آنگاه وارد مسجد شد و به نماز مشغول گشت. علی (ع) شاهد جریان بود، هنگامی که آن مرد به سجده رفت پا روی گردن وی نهاد و فرمود: «وای بر تو! چرا بدون وضو نماز می خوانی؟»، یعنی مسح روی کفش سبب بطلان وضو است. آن مرد گفت: ای دستور عمر است. امام (ع) وی را نزد عمر آورد و در این زمینه به خلیفه اعتراض کرد. عمر گفت: خودم شاهد مسح کردن پیامبر (ص) روی کفش بوده ام. امام (ع) فرمود: «آیا قبل از نزول سوره مائده پیامبر (ص) بر کفش مسح می نمود یا بعد از نزول آن؟» عمر پاسخ داد: «نمی دانم» امام فرمود: «تو که نمی دانی چرا فتوی می دهی. قرآن بر خفین مقدم است.»^(۳۲) یعنی وقتی آیه ۶ سوره مائده که در اواخر عمر پیامبر (ص) نازل شده است دستور به مسح بر رجل (پا) می دهد، دیگر مسح بر کفش جائز نیست.

۵- شخصی نزد عثمان آمده و از وی در مورد خریدن دو کنیز و آمیزش باهر دوی آنها که با هم خواهر هستند سؤال نمود. عثمان در جواب گفت: یک آیه قرآن آن را مجاز می داند در حالی که آیه دیگر آن را تحریم کرده است، گرچه من دوست ندارم به چنین کاری دست زنم، اما حلال بودن آن بر حرمت آن ترجیح دارد. آن شخص از آن مجلس بیرون آمد و در بین راه با امام برخورد کرد و همین مطلب را از ایشان سؤال کرد. حضرت پاسخ داد: «من تو را از این کار بر حذر می دارم. اگر حکومت در دست من باشد و تو یا شخصی دیگری را بیابم که مرتکب آن شود، او را مجازات خواهم کرد.»^(۳۳)

ظاهر آیه شریفه قرآن^(۳۴) آمیزش با دو کنیز که با همدیگر خواهر باشند راتحریم می کند، زیرا عموم و اطلاق آیه انسان آزاد و برده را شامل می شود. به همین جهت، امام (ع) سائل را از ارتکاب آن بر حذر داشت. صحابه و فقها نیز بر حرمت آن تاءکید می ورزیدند.^(۳۵)

حالا ببینیم مراد عثمان از آیه تحلیل چیست؟ زمخشری^(۳۶) معتقد است که خلیفه به آیه ذیل نظر داشته است: **و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت یمانهم**^(۳۷) نمازگزاران واقعی پاک دامن هستند و جز به همسران یا کنیزان خود چشم طمع ندارند.

اگر خلیفه همین را در نظر داشته باشد، استدلال وی به آیه صحیح نخواهد بود، زیرا آیه در مقام بیان حریم عفت مؤمنین است و اینکه انسان مؤمن، جز در مدار زوجیت یا ملک یمین، با هیچ زنی نزدیکی نمی کند و این مطلب منافاتی با وجود شروط یا قیدهایی که عموم این دورا تخصیص زند، ندارد. ۲۲ نساء می تواند مخصص این آیه باشد و آنگاه با کنار هم گذاشتن این دو آیه، نتیجه می گیریم که آمیزش با دو کنیز که باهم خواهر باشند، حرام است.

قضاوتهای امام (ع) در عصر خلفا نیز بسیار بوده است و هر جا که در حل دعوی به مشکل بر می خوردند، سراغ امام آمده و از علم و فکر حضرت استفاده می کردند و اعتراف داشتند که بهترین قاضی، امت، امام علی (ع) است.^(۳۸)

بعضی از بزرگان قضاوتهای امام (ع) را در کتاب جداگانه ای جمع آوری کرده اند.^(۳۹) برخی از آنها را در اینجا آورده ایم.

۱- مردی از همسر خود نزد عمر شکایت برد که بعد از ۶ ماه که از ازدواج ما می گذرد این زن فرزندی آورده است. خلیفه دستور سنگ باران آن زن را صادر کرد و چنین معتقد بود که چون لااقل نه ماه در شکم مادر ماند، پس این زن قبل از ازدواج مرتکب عمل فحشا گشته است. امام علی (ع) با تمسک به دو آیه از قرآن زن را بی گناه دانست، زیرا خداوند مجموع دوران بارداری و شیر دهی را ۳۰ ماه می داند^(۴۰) و در آیه دیگر دوران شیردهی را دو سال معرفی کرده است^(۴۱) بنابراین حداقل ایام بار داری، ۶ ماه خواهد بود.^(۴۲)

مشابه این جریان در زمان عثمان اتفاق افتاد. هنگامی که امام (ع) از آن مطلع گردید نزد عثمان آمده و زن را مبری دانست. خلیفه که دستور رجم را صادر کرده بود قاصدی برای جلوگیری از اجرای حکم فرستاد، ولی هنگامی رسید که زن سنگ باران شده بود.^(۴۳)

۲- دو نفر نزد زنی از انصار آمده و پولی را نزد او به امانت گذاشتند و شرط کردند که هنگام بازگرداندن، به هر دو بدهد نه به یک نفر. بعد از گذشت یکسال، یکی از آنها آمده و پول را طلبید و میان آنها نزاعی در گرفت. سال بعد، شخص دوم آمده و پول را طلبید و میان آنها نزاعی در گرفت. عمر زن را ضامن دانست. زن از خلیفه خواست تا قضیه را به علی (ع) ارجاع دهند. امام (ع) در هنگام داوری متوجه شد که آن دو نفر قصد کلاهبرداری دارند. از این رو به فر شاکی فرمود: «مگر قرار نبود که هر دو با هم برای گرفتن امانت بیایید، الان پول شما نزد ماست، برو و رقیقت را بیاور و پول را بگیر.» شاکی از شکایت خود منصرف گشت. عمر ککه به اشتباه خود پی برده بود گفت: «خداوند مرا بعد از علی (ع) زنده نگه ندارد.»^(۴۴)

۳- مردی بیابان نشین در زمان عمر چند شتر را برای فروش به مدینه آورد. عمر برای خرید شترها حاضر شد و بعد از چانه زدن آنها را خرید. هنگام تحویل، فروشنده خواست جهازهای آنها را بردارد. عمر گفت: من هنگامی که این اشیاء بر روی شتران بود آنها را خریده‌ام پس جهازهائیز از آن من است. در این میان علی (ع) رسید و از جریان اطلاع یافت. امام (ع) خطاب به عمر فرمود: اگر در حین معامله شرط کرده‌ای که جهازها هم برای تو باشد، الان مال توست و گر نه بر ملک فروشنده باقی است. و چون چنین شرطی نشده باشد، عمر شتران را بدون جهاز تحویل گرفت.^(۴۵)

۴- جوانی از انصار نزد عمر شکایت کرد که مادرم مرا فرزند خود نمی‌داند. عمر از جوان خواست تا شاهی بر اینک، آن زن، مادر اوست بیاورد. جوان شاهی نداشت و حتی چند نفر آن زن شهادت داده و گفتند: اصلاً این زن ازدواج نکرده و این فرزند از او نیست. عمر دستور داد بر آن پسر حد قذف جاری کنند. در این میان امام علی (ع) رسید و از آن زن سؤال کرد: آیا این جوان پسر توست؟ وی

انکار نمود. امام (ع) رو به اولیای زن نموده و فرمود: «من این زن را به عقد این جوان در آوردم و مهرش را نیز خود می‌پردازم. ای جوان! دست همسرت را بگیر و به خانه ببر.» زن با شنیدن این سخن، فریاد زد: «پناه بر خدا، این ازدواج برای من آتش جهنم را در بردارد. او فرزند من است.»^(۴۶)

۵- ابن عباس می‌گوید: قضیه‌ای برای عمر رخ داد که به سبب آن رنگش پرید و بلند شده و نشست و اصحاب پیامبر (ص) را جمع کرده و از آنها راه حل خواست. همه گفتند: پناهگاه ما توئی، ما در این زمینه اطلاعی نداریم. عمر گفت: من کسی را می‌شناسم که راه حل مسئله نزد اوست. اصحاب گفتند: گویا مرادت علی است. عمر جواب داد: بلی، او فردی بی نظیر است. بلند شوید تا نزد او رویم. برخی گفتند: باید علی (ع) را حاضر کنی نه آنکه تو نزدش روی. عمر در جواب گفت: او شاخه‌ای از درخت خاندان پیامبر (ص) و بنی هاشم و باقی مانده علم است که باید خدمتش برسیم، نه اینکه او را احضار کنیم. هنگامی که نزد امام (ع) رسیدند، حضرت در حال تلاوت قرآن بود و گریه می‌کرد. عمر رو به شریح کرده و از او خواست تا جریان را به عرض حضرت برساند. شریح گفت: یک مرد، دو همسر خود را ترک کرده و به مسافرت رفته است، هر دو فرزندی آورده‌اند، یکی پسر است و یکی دختر. هر یک به انگیزه رسیدن به ارث بیشتر، مدعی هستند پسر از آن اوست. امام (ع) در حالی که دانه کاهی را از روی زمین بر می‌داشت فرمود: قضاوت در این مسئله از برداشتن یک دانه کاه، برای من آسان‌تر است و فرمود: شیر مادری که پسر زاییده سنگین‌تر است. شیر آن دو زن را وزن کردند و مادر پسر معلوم گردید. عمر در اینجا گفت: «خدا مرا در حوادث و سرزمینی که تو نباشی، باقی نگذارد.»^(۴۷)

پاورقی

- ۱- راغب اصفهانی، حسین، محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۴۷۸.
- ۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸، امینی، الغدیر، ج ۳،

ص ۹۵ الی ۹۹. به نقل از کتب مختلفه اهل سنت، طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۸۲.

۳- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۸۱-۴۸۰، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۹۶، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۳، ابوحنیفه دینوری، احمد، اخبار الطوال، ص ۱۶۹.

۵- نهج البلاغه، خ ۱۴۶، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۹۱، مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۹۳، ابوحنیفه دینوری، احمد، اخبار الطوال، ص ۱۶۹.

۶- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۱.

۷- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۲۰، ابن جوزی، ابوالفرج، تاریخ عمر ابن الخطاب، ص ۷»

۸- سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، ص ۲۸۵.

۹- نهج البلاغه، خ ۱۳۴. مشابه این سخن از امام خطاب به ابابکر هنگامی که قصد بر شرکت در جنگ‌های «رده» را داشت صادر شده است: سیوطی، تاریخ خلفاء، ص ۸۸، ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۷۷.

۱۰- «اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم»: امینی، عبدالحسین، الغدیر،

ج ۶، ص ۱۷۷ به نقل از کتب مختلف اهل سنت، امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۳۶.

۱۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۹۹. مشابه این سخن از امام (ع) خطاب به عمر، هنگامی که با ایشان در مورد اختصاص فرش زرباف دربار ایران به خود، مشورت کرد، فرمود. محمد رضا، الامام علی ابن ابیطالب، ص ۳۹، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۱۴۳.

۱۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۷۴، حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۵، ابن جوزی، ابوالفرج، تاریخ عمر ابن خطاب، ص ۵۶، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۲، طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۹، مسعودی، علی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۲، مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۱۸.

۱۳- قاضی ابی یعلی، محمد، الاحکام السلطانیه، ص ۲۲۸، شیخ مفید، محمد، الارشاد، ص ۱۰۹. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، ص

۴۳۶.

۱۴- برطرف کننده اندوه و غم. ۱۵- ازدی، محمد ابن درید، المجتبی، ص ۴۴.

۱۶- مفید، محمد، الارشاد، ص ۱۰۸، طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۹۴. گفتگوی امام با علماء یهود بسیار بوده است ما از ذکر همه معذوریم. ابونعیم اصفهانی، احمد در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۷۲ مذاکره امام با ۴۰ تن از علماء را نقل کرده است.

۱۷- انبیاء، آیه ۳۰، «جعلنا من الماء کل شی حی»: هر موجود زنده‌ای را از آب خلق کردیم.

۱۸- فصلت، آیه ۱۱: فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین»

۱۹- لقمان، آیه ۲۹: «یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی الیل.»

۲۰- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۲۴.

۲۱- «اسلام را در یاب»

۲۲- «امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲۳- حدید، آیه ۲۱: «جنة عرضها كعرض السماء والارض.»

۲۴- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۶، ص ۲۴۲.

۲۵- ابن جوزی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۱۴۴، امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۶، ص ۲۴۷.

۲۶- متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰ و ۶۱۴، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۱۸. ابن مسعود علماء زمین را سه نفر می دانست: ابوالداراء در شام و علی در حجاز و خودش که در عراق بود می گفت: عالم شام و عراق به عالم حجاز محتاجند. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۱۸.

۲۷- مدارک این سخنان قبلا گذشت. به علاوه به الغدیر، ج ۳، ص ۹۷ مراجعه شود.

۲۸- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۳، ص ۹۷، طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۷۹.

۲۹- محب طبری، همان، ابن حزم، علی، المحلی، بالاثار، ج ۵، ص ۵۸.

۳۰- بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۴۷، دارمی، عبدالله، سنن،

ج ۲، ص ۳۵۴

۳۱- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۱۹، طوسی، محمد ابن الحسن، امالی، ص ۱۴۹ طبق نقل تعلیقه بحار.

۳۲- عیاشی، محمد، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۹۷. مشابه آن نیز نقل شده است که عمر درباره مسح بر کفش با اصحاب پیامبر مشورت نمود. مغیره ابن شعبه گفت: من دیدم که پیامبر بر کفش مسح می کرد. امام علی فرمود: «آیا قبل از نزول مائده این جریان را دیدی یا بعد از آن؟ (سبق الكتاب الحقیقین)» طوسی، محمد ابن الحسن، تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳۶۱. حدیث ۱۰۹۱.

۳۳- بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۷، ص ۱۶۴، قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۱۷، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۶، زمخشری، محمود، الکشاف، ج ۱، ص ۸۱۸، ابن حزم، علی، المحلی و بالثار، ج ۹، ص ۱۳۳، فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۶.

۳۴- نساء، آیه ۲۳ «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم... و ان تجمعوا بین الاختین» «مادران و خواهران و... و به همسر گرفتن دو خواهر بر شما حرام است».

۳۵- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۶-۳۷، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۷، قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۱۷.

۳۶- الکاشف، ج ۱، ص ۵۱۸.

۳۷- مومنون، آیه ۵، آیه ۲۹.

۳۸- محب طیری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۸۳.

۳۹- تستری، محمد تقی، قضاء امیرالمؤمنین علی ابن ابطالب (ع)، علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۴۰، باب ۹۷ برخی از قضاوتهای امام را آورده است.

۴۰- احقاق، آیه ۱۵.

۴۱- لقمان، آیه ۱۴، بقره آیه ۲۳۳.

۴۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۲، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۵، ص ۴۵۷، و ج ۶، ص ۲۰۵، ابن جوزی،

يوسف، تذكرة الخواص، ص ١٤٨، بيهقي، احمد، السنن، الكبرى، ج ٧، ص ٤٤٢، سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، ج ١، ص ٢٨٨، محب طيري، احمد، ذخائر العقبي، ص ٨٢، امام رازي، التفسير الكبير، ج ٦، ص ١١٩
٤٣-مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٩٧، امام مالك، موطا، ج ٢، ص ١٧٦، بيهقي، احمد، السنن الكبرى، ج ٧، ص ٤٤٢، سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، ج ٦، ص ٤٠، ابن كثير، اسماعيل، تفسير، ج ٤، ص ١٦٩.

٤٤- ابن جوزي، يوسف، تذكرة الخواص، ص ١٤٨، كليني، كافي، ج ٧، ص ٤٢٨، ح ١٢، اميني، عبد الحسين، ج ٦، ص ١٢٦ به نقل چند كتاب از اهل سنت، محب طيري، احمد، ذخائر القبي، ص ٨٠.

٤٥- متقى هندی، علي، منتخب الكنز، حاشيه مسند احمد، ج ٢، ص ٢٣١، و كنز العمال، ج ٤، ص ١٤٢.

٤٦- كليني، محمد، كافي، ج ٧، ص ٤٢٣، حديث ٧، مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٢٧٧، ابن قيم جوزيه، محمد، الطرق الحكيمه، ص ٤٦.

٤٧- متقى هندی، علي، كنز العمال، ج ٥، ص ٨٣١.

حمایت امیرالمومنین از مظلومین در عصر خلفا

مقدمه

یکی از موضوعگیری‌های منفی امام علی (ع) نسبت به خلفا، حمایت از کسانی بود که به نا حق تحت فشار و ظلم و ستم دستگاه خلفا قرار می‌گرفتند. آنها که به علت حق گوئی و مخالفت با اعمال ناصواب حکومت مورد تعرض و گاهی مورد شکنجه بدنی و زندان قرار می‌گرفتند، علی (ع) را پناهگاه خود می‌دانستند و در بسیاری از موارد مشکل آنها پناه آوردن به حضرت حل می‌شد. گاهی خلفا در این زمینه از امام (ع) گله می‌کردند.^(۱) در این فصل برخی از این موارد را به گواهی اسناد تاریخی آورده‌ایم.

۱- امام علی (ع) و حمایت از انصار

بعد از رحلت پیامبر (ص) انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده و تصمیم بر بیعت با سعد ابن عباده به عنوان خلیفه مسلمین داشتند. با ورود ابابکر و عمر و ابو عبیده بن جراح به سقیفه، زمام کار از دست انصار بیرون رفته و جو حاکم به نفع مهاجرین تغییر یافت و سرانجام ابابکر انتخاب گردید و در همان جلسه عمر، سعد ابن عباده را به قتل تهدید نمود و «حباب ابن منذر» (که از انصار شرکت کننده در جنگ بدر بود) مورد شکنجه و ضرب و شتم قرار گرفت تا آنجا که در دهان او خاک ریختند چنانچه قبلا گذشت. به همین علت ابابکر در اوایل خلافتش گفت: «من حاکم بر شما هستم، گر چه بهترین شمانیستم، بلکه مسؤولیت من از همه شما بیشتر است. (و آنگاه ضمن ستایش از انصار، گفت:) اگر برخوردی که ما با انصار کردیم، با مادر خود می‌داشتیم، هر آینه از ما رنجور می‌گشت. خداوند به انصار جزای خیر دهد که با وجود لغزشهای ما، از ما نرنجیدند.»^(۲)

ولی انصار از دست قریش ناراضی بودند و از این رو از ابابکر کناره‌گرفتند. این برخورد انصار، قریش، (و طرفداران خلیفه) را

خشمگین ساخت و سخنرانان قریش شروع به کوبیدن انصار نمودند. در این میان «عمرو ابن العاص» سخنی علیه انصار گفت. فضل ابن عباس ککه از این وضع ناراحت شده بود، طی خطابه‌ای به سخنان قریش پاسخ داد و آنگاه، سراغ علی (ع) (که در خانه خود بود) آمد و سخنان ابی بکر و عمرو را به اطلاع امام (ع) رسانید. امام علی (ع) از خانه خارج شد و به مسجد آمد و ضمن ستودن انصار به مهملات عمرو بن العاص پاسخ داد. وقتی انصار از دفاع امام (ع) از ایشان باخبر شدند، گفتند: با وجود حمایت علی (ع) از کلام دیگران باکی نداریم. سپس نزد حسان بن ثابت شاعر انصار آمده و از وی خواستند که با زبان شعر از امام (ع) تشکر نماید. وی نیز اشعاری سرود که ترجمه آنها چنین است: «خداوند به علی (ع) جزای خیر دهد که برکت به دست اوست. چه کسی به مقام علی (ع) می‌رسد. تو با امتیاز خاص خود، بر قریش برتری داری، زیرا شکیبایا و بردبار هستی و قلب تو را خداوند امتحان نموده است.»^(۳)

مردان بزرگی از قریش آرزوی موقعیت تو را دارند، اما هرگز به مقام تو نمی‌رسند، شخصیت تو قابل مقایسه با آنها نیست. تو در تمام زمانها برای اسلام به منزله طناب محکمی می‌باشی. به خاطر ما هنگامی که عمرو ابن العاص سخنی گفت ککه سبب مرگ تقوی و زنده شدن کینه‌های شود، خشمگین گشتی. تو سفارش پیامبر (ص) را در حق انصار رعایت نمودی و تو برای عمل به این سفارش از همه سزاوارتری.^(۴) تو برادر او در هدایت و وصی او و داناترین فرد به کتاب و سنت پیامبر (ص) می‌باشی. تو همواره حق بزرگی بر ما و بر مردم یمن داری.»^(۵)

۲- حمایت امام علی (ع) از زنی که از هیبت عمر سقط جنین نمود

عمر به دنبال زنی فرستاد تا در جلسه دادگاه حاضر شود. در بین راه از شدت هیبت عمر و ترس از او، فرزند خود را سقط کرد. خلیفه در این باره با اصحاب پیامبر (ص) به مشورت پرداخت. برخی گفتند: «توقصد تاءدیب وی داشته‌ای، پس دیه سقط جنین بر تو واجب نیست.» امام علی (ع) که در جلسه حاضر بود، احساس کرد شرکت کنندگان به علت ترس از حکومت چنین سخنی بر زبان رانده‌اند. از این

رو خطاب به عمر فرمود: «اگر این فتوی دهندگان طبق رای خود اظهار نظر کرده‌اند، اشتباه کرده‌اند و اگر ملاحظه ریاست تو می‌کنند به تو خیانت ورزیده‌اند. باید دیه این بچه را بپردازی، زیرا تو این زن را ترسانده‌ای و از ترس تو فرزند او سقط گردید.»^(۶)

۳- حمایت امام علی (ع) از عمار

گروهی از اصحاب رسول خدا (ص) جمع شدند و نامه‌ای خطاب به عثمان نوشته و به برخی از اعمال ناشایست او اعتراض کردند از قبیل: بخشش خمس آفریقا به مروان، اسراف در ساختمان سازی و ساختن هفت منزل برای خود، همسر، دختران و اقوامش و قصرهای مروان که از ناحیه خمس واجب ساخته شده بود، سپردن کارهای دولتی و استانداریهای به خویشان و پسر عموهای خود که جوان و خام بودند و بهره‌ای از لیاقت و مصاحبت پیامبر (ص) نداشتند و نسپردن مسئولیت‌ها به مهاجرین و انصار و نیز اجرای نمودن حد بر ولید و دادن جوایز به اطرافیان خود و شکنجه مردم و چیزهایی دیگر. بعد از نوشتن نامه بحث پیش آمد که چه کسی حاضر است نامه را نزد عثمان ببرد. عمار آمادگی خود را اعلام نمود. هنگامی که عمار بر عثمان وارد شد، بنی‌امیه در اطراف خلیفه حاضر بودند و به دستور خلیفه، عمار را به باد کتک گرفتند، خود عثمان نیز در زدن عمار شرکت نمود. سپس وی را از منزل خلیفه بیرون انداختند. «ام سلمة» همسر پیامبر (ص) گفت عمار را برای مداوا به منزل او ببرند.^(۷) در این میان خبر مرگ ابوذر به مدینه رسید. عثمان برای وی طلب رحمت کرد، عمار به عثمان (که اباذر را تبعید کرده بود) طعنه زد و گفت: «خدا او را از دست ما نجات داد.» عثمان گفت: «ای...!!» (از ترجمه این لفظ به خاطر سبکی آن معذورم) گمان مکن که از تبعید وی پشیمانم. سپس دستور داد عمار را شکنجه نمایند و افزود: تو نیز باید به همانجا تبعید شوی!» چون عمار آماده بیرون رفتن از مدینه گردید، بنی مخزوم نزد علی (ع) آمده و از وی خواستند که در این باره با عثمان سخن بگوید. امام (ع) نزد عثمان آمده و فرمود: «اتق الله! سیرت رجلا صالحا من المسلمین فهلك فی تسییرک ثم انت الان ترید ان تنفی نظیره: از خدا بترس! تو قبلا مرد صالحی از مسلمانان (یعنی اباذر) را تبعید کردی

و به همین سبب وی رحلت نمود. الان باز تصمیم بر تبعید فرد صالح دیگری گرفته‌ای؟» بین امام (ع) و عثمان بحثی طولانی در گرفت تا آنجا که عثمان گفت: «تو خود نیز سزاوار تبعید می‌باشی.» در اینجا مهاجرین و انصار و ساطت کدره و گفتند: اینکه نمی‌شود هر بار شخصی با تو مخالفت نمود او را تبعید کنی، آنگاه عثمان از تبعید عمار صرف نظر کرد.^(۸)

هنگامی که بنی امیه به دستور عثمان عمار را شکنجه نمودند، وضعیت جسمانی وی چنان وخیم گشت که در معرض مرگ قرار گرفت. از این رو هشام ابن ولید (هم پیمان عمار) هنگام ظهر که عثمان به مسجد می‌رفت راه بر او گرفت و گفت: «اگر عمار بمیرد، یکی از مردان بزرگ بنی امیه را خواهیم کشت.» عثمان ناراحت وارد مسجد شد و چون امام علی (ع) را پناهگاه مظلومانی نظیر عمار می‌دید نزد حضرت (ع) که بر اثر بیماری سر خود را بسته بود آمد و گفت: «نمی‌دانم که آیا دوستدار مرگ تو یا زندگی تو باشم... اگر زنده بمانی، مخالفانم تو را نردبان و همدست و پشت و پناه خود قرار می‌دهند، من به خاطر ارتباط آنها با تو از مجازات آنها صرف نظر می‌کنم. پس یا آشتی باش تا با هم در صلح و صفا زندگی کنیم و یا اعلان جنگ کن تا با هم بجنگیم.» امام (ع) فرمود: «سخن تو جواب دارد، ولی من الان به بیماری خود مشغولم.»^(۹)

عثمان حمایت امام (ع) از امثال عمار را جنگ با خود می‌دانست، ولی امام (ع) با اطلاع از این برداشت خلیفه، به حمایت از مظلومین می‌پرداخت.

۴- حمایت امام علی (ع) از جندب ابن کعب از دی

هنگامی که ولید ابن عقبه از طرف عثمان حاکم کوفه گشت، شخص ساحر و شعبده‌بازی را به مسجد کوفه آورد و او در مسجد به سحر مشغول شد، از جمله آنکه یکی از تماشاگران را طلبید و سرش را از بدنش جدا کرد و آنگاه دوباره او را به حالت اول بازگرداند. جندب ابن کعب که از اصحاب رسول خدا (ص) بود و می‌دانست این عمل سحر است و حقیقتی ندارد، و این کارها باعث ضعف ایمان انسانهای کم‌اندیشه است، به ساحر حمله کرد و او را گردن زد^(۱۰) و گفت:

«اگر راست می‌گویی، خودت را زنده کن.» ولید به حمایت از ساحر پرداخته، جندب را به زندان انداخت، جندب سب را در زندان با عبادت به صبح می‌رساند، زندانبان با مشاهده این وضع جندب را آزاد کرد، جندب نیز خود را به مدینه رساند و از امام علی (ع) کمک طلبید، امام (ع) عثمان درباره جندب سخن می‌گفت و خلیفه جندب را بخشید و به ولید دستور داد مزاحم نگردد، بدین ترتیب وی به کوفه بازگشت.^(۱۱)

۵- حمایت امام علی (ع) از ابا ربیع

گروهی از قاریان قرآن در شهر کوفه (حجر بن عدی، عمرو بن حمق، سلیمان ابن صرد خزاعی و...) طی نامه‌ای که به عثمان نوشتند از سعید، حاکم کوفه شکایت کرده و از خطبه نیز به سبب سپردن مسئولیتها به خویشاوندان خود انتقاد نمودند و ذیل نامه این جمله را اضافه نمودند: «فانک امیرنا ما اطعت الله. ما دامی که از خدا فرمان بری، خلیفه ما خواهی بود.» هیچک از قاریان، اسم خود را در نامه نیاورد تا اسامیشان فاش نگردد. آنگاه نامه را به شخصی به نام «ابی ربیع» دادند تا به خلیفه برساند. عثمان هنگام دریافت نامه، اسامه نویسندگان را از وی خواست، اما ربیع از افشای آن اسامی خودداری کرد. عثمان تصمیم گرفت وی را شکنجه و زندانی کند. امام علی (ع) خلیفه را از این عمل بر حذر داشت و فرمود: «او پیام آور است، هر چه را به دستش داده‌اند، آورده است.»^(۱۲)

۶- حمایت امام علی (ع) از عبدالرحمن ابن حنبل جمحی

عبدالرحمن ابن حنبل جمحی که از اصحاب پیامبر (ص) بود با سرودن اشعاری، انتقادهای خود را بر خلیفه سوم عرضه نمود: ۱- باز گرداندن تبعید شدگان پیامبر (ص) نظیر حکم و فرزندانش و نزدیک کردن آنها به خود. ۲- سپردن حکومت به اقوام خویش. ۳- دادن ۱۵ غنائم آفریقا به مروان، داماد خود. ۴- اختصاص قسمتی از مراتع اطراف مدینه به خود و بنی امیه. ۵- تقسیم مالیاتهایی که ابوموسی اشعری به مدینه آورده بود بین خویشان خود. در آخر نیز سنت ابابکر و عمر را به عثمان گوشزد نمود که آنه مالی را به دلخواه خود تقسیم نمی‌نمودند.^(۱۳) عثمان وی را در منطقه خیبر به زندان

انداخت.^(۱۴) عبدالرحمن از زندان نامه‌ای به امام علی (ع) و عمار نوشت و طلب کمک نمود. امام (ع) در این باره با خلیفه سخن گفت. عثمان راضی شد وی را آزاد نماید بشرط آنکه در مدینه نماند. عبدالرحمن در مدح امام (ع)، اشعاری چنین سرود: «خداوند مرا به دست علی (ع) از بند و زنجیر نجات داد. جانم فدای علی (ع) باد که مرا دست کافری که خدا را ندیده گرفته بود رها کرد.»^(۱۵)

۷- حمایت امام علی (ع) از عبدالله ابن مسعود

عبدالله ابن مسعود که از قاریان قرآن و از اصحاب بزرگ پیامبر (ص) به‌شمار می‌رفت، خزانه دار بیت المال کوفه بود. هنگامی که عثمان، سعد ابن ابی وقاص را از استانداری کوفه عزل نمود، برادر خود ولید ابن عقبه را حاکم آنجا ساخت. ولید با مراجعه به ابن مسعود مبلغی به عنوان وام از بیت المال گرفت. هنگام سر رسید وام، ولید اقدامی برای پرداخت ننمود. ابن مسعود، بدهی او به بیت المال را مطالبه کرد. ولید این درخواست را گستاخی بر خود دانسته و در این باره به عثمان گزارش داد. خلیفه طی نامه‌ای به ابن مسعود متذکر شد، «تو حق باز خواستی و ام ولید را نداری.» هنگامی که نامه عثمان به کوفه رسید، ابن مسعود از مسئولیت بیت المال کناره گرفت و در حالی که کلید خزانه را تحویل می‌داد گفت: «تاکنون گمان می‌بردم نگهبان اموال مسلمان هستم، اما حاضر نیستم خزانه دار شما باشم.» سپس به افساگری پرداخته و جریان را برای مردم گزارش داد و گفت ولید بیت المال را چپاول می‌کند، بعلاوه وی به بدعت‌های به وجود آمده توسط عثمان و نیز عزل سعد و سپردن حکومت کوفه به ولید فاسق اعتراض می‌نمود.^(۱۶) ولید انتقادهای وی را به خلیفه گزارش داد. عثمان عبدالله را به مدینه فراخواند. هنگام ورود ابن مسعود به مدینه، عثمان مشغول سخنرانی در مسجد بود. هنگام ورود ابن مسعود به مدینه، عثمان مشغول سخنرانی در مسجد بود. چون چشم خلیفه به وی افتاد، گفت: «اکنون حیوانی پست خصلت و بی ارزش وارد می‌شود.» ابن مسعود پاسخ داد: چنین نیست، من یکی از اصحاب پیامبرم که افتخار حضور در جنگ بدر و بیعت رضوان را داشته‌ام. آنگاه عثمان دستور اخراج وی از مسجد صادر کرد. اطرافیان خلیفه، این

صحابی بزرگ را با وضعی توهین آمیز از مسجد بیرون کردند و چنان وی را بر زمین کوبیدند که استخوان پهلوئی وی شکست.^(۱۷) در این موقع امام علی (ع) به دفاع از ابن مسعود پرداخت و به عثمان اعتراض نموده فرمود: «تو به سخن و گزارش ولید اعتماد کرده، با صحابی پیامبر (ص) چنین رفتار ناشایستی داری؟» عثمان جواب داد: «نخیر، تنها گزارش ولید نیست، من (زبید ابن صلت کندی) را هم برای تحقیق به کوفه فرستادم.» امام (ع) پاسخ داد وی نیز فرد موثقی نیست. آنگاه به یاری ابن مسعود شتافت و او را مداوا به منزل رسانید.^(۱۸)

۸- حمایت امام علی (ع) از فاطمه (س) در جریان فدک

ماجرای غصب فدک توسط ابابکر، بعد از غصب خلافت، بزرگ ترین ضربه بر خاندان نبوت بود. فدک روستائی نزدیک مدینه بود^(۱۹) که پیامبر (ص) بعد از نزول آیه «آت ذا القربی حقه»^(۲۰) آن را در زمان حیات خود به فاطمه زهرا (ع) بخشید و عواید سرشار آن صرف اهل بیت و فقرای بنی هاشم می شد. مفسرین ذیل آیه فوق نقل کرده اند: چون این آیه نازل شد پیامبر (ص) زهرا (س) را طلبید و ملک فدک را به ایشان بخشید.^(۲۱) ابوبکر بلافاصله بعد از رحلت پیامبر (ص) با جعل حدیث «ما پیامبران ارث نمی گذاریم» فدک را از تصرف زهرا (س) خارج ساخت و کارگزاران حضرت را از فدک بیرون کرد. در صورتی که فدک اولاً ارث نبود و ملک بود. ثانیاً بر فرض که ارث باشد قرآن^(۲۲) و سنت و سیره مسلمانان صراحت دارد که هر مسلمانی از پدر و مادر خود ارث می برد، حال چه شد که تنها دختر پیامبر (ص) از ارث پدرش محروم شد؟! فاطمه (س) مدعی بود پدر بزرگوارش فدک را در زمان حیات خود به ایشان بخشیده است. ابابکر از فاطمه (س) در این زمینه شاهد می خواهد. امام (ع) با «ام یمن» به نفع زهرا (س) شهادت دادند. خلیفه گفت: شهادت یک مرد و یک زن کافی نیست و این چنین شهادت آنها را رد کرد.^(۲۳) بنابر گفته بلاذری، ام ایمن با رباح، غلام پیامبر (ص) نیز به نفع فاطمه (س) شهادت دادند و گفتند پیامبر (ص) فدک را به فاطمه هدیه کرده است، ولی باز خلیفه با استناد به همان مطلب، سخن این دورا نپذیرفت.^(۲۴)

امام علی (ع) در اینجا به دفاع از فاطمه (س) می‌پردازد و بعد از سخنان زهرا (س) خطاب به ابوبکر می‌گوید: «اولا فاطمه (س) در زمان پدرش مالک و متصرف فدک بوده است. ثانيا بر فرض که بر ملک پیامبر (ص) باقی باشد، باز بر طبق قانون ارث به دخترش خواهد رسید. آیا بین ما و دیگر مسلمانان در قانون ارث فرق می‌گذاری؟ مگر پیامبر (ص) نفرموده است که آوردن شاهد بر عهده شاکی است و بر مدعی علیه تنها قسم لازم است؟ آیا بر خلاف دستور پیامبر (ص) از فاطمه (که از زمان پدر تاکنون متصرف در فدک می‌باشد) طلب شاهد می‌نمایی؟ تازه مگر آیه تطهیر در شأن ما نازل نگشته است؟» ابابکر پاسخ داد: البته چنین است. امام (ع) اضافه نمود: «آیا فاطمه‌ای که خدا شهادت به طهارت او داده است، برای مال بی ارزش دنیا ادعای بیجا می‌نماید؟ تو شهادت یک فرد عادی بیابان نشین را می‌پذیری، آنگاه چگونه شهادت طاهره (فاطمه (س)) که قرآن او را طاهره نامیده است) را رد می‌نمایی؟» امام (ع) بعد از گفتن این سخنان با ناراحتی به منزل رفتند. هیاهوی عجیبی بین مردم پیدا شد. می‌گفتند: حق با علی (ع) و فاطمه (س) است، علی (ع) راست می‌گوید.^(۲۵) در این هنگام ابابکر به منبر رفت و برای خاموش کردن مردم گفت: «هان ای مردم! این چه سر و صدائی است که ایجاد کرده‌اید و گوش به سخن هر کس می‌دهید. او روباهی است که شاهد او دم اوست، ماجراجو و بر پا کننده‌فته است و مردم را به آشوب دعوت می‌نماید، کمک از ضعفاء و یاری از زنان می‌طلبد، او مانند ام‌طحال است که عزیزترین نزدیکان وی نزد او افراد فاحشه بودند.» خلیفه با استفاده از اهرم قدرت چه جسارت‌هایی که به ساحت امام (ع) نکرد. ما می‌توانیم به میزان ادب و وقار خلیفه پی ببریم که چگونه به شخصی که خود به نزول آیه تطهیر درباره وی اعتراف نموده است، توهین می‌نماید. وی علاوه بر امام (ع) انصار را نیز در این سخنرانی کوبید.

ابن ابی الحدید که از اینهمه جسارت‌ها خلیفه تعجب نموده است از استاد خود «جعفر بن یحیی بصری» می‌پرسد آیا اینهمه تعرضات در مورد علی (ع) است؟ و جواب می‌شنود: «نعم، انه الملك یا

بنی...:بله فرزندم، مسئله سلطنت در کار است و سر کوبیدن انصار نیز آن است که به طرفداری از علی(ع) برخاستند.^(۲۶)

آری خلفا برای تثبیت حکومت خود از هیچ توهینی به اهل بیت پیامبر(ص) ابا نداشتند.

امام(ع) نه تنها هنگام گرفتن فدک به دفاع از زهرا پرداخت، بلکه بعدهانیز مظلومیت زهرا(س) را اعلام می نمود چنانکه در موقع دفن زهرا(س)، از همکاری امت پیامبر(ص)، در هضم حق زهرا(س) شکایت به رسول گرامی(ص) می برد^(۲۷) و در زمان حکومت ۵ ساله خود ضمن تحلیل جریان فدک، گرفتن آنرا ناشی از حرص ابابکر و طرفدارانش می شمارد.^(۲۸)

بررسی کوتاه پیرامون فدک

بعد از رحلت پیامبر(ص) ابابکر دستور مصادره فدک را صادر کرد. فاطمه زهرا(ع) نزد وی آمده و آن را هدیه پدر خویش دانست، ولی ابابکر شهادت شهود را نپذیرفت، آنگاه دختر پیامبر(ص) از راه ارث وارد شد و آن را از خلیفه طلب نمود. ابابکر با استدلال به روایت ذیل که خود آن را نقل نمود، فاطمه(س) را از ارث محروم نمود.

«سمعت رسول الله(ص) يقول: ان معاشر الانبياء لانورث ذهبا و لافضة و لا ارضا و لاعقارا و لا دارا و لکننا نورث الايمان و الحکمة و العلم و السنة.»^(۲۹)

اگر بپذیریم که این روایت از پیامبر صادر شده است، ذیل روایت نشان می دهد مقصود پیامبر(ص) این نبوده است که اگر مالی از ما باقی ماند به بازماندگان ما نخواهد رسید، بلکه مقصود حضرت آن است که ما مانند سلاطین و مال اندوزان در پی جمع مال نیستیم که بعد از ما به فرزندانمان برسد. ما برای بعد از خود ایمان و علم و حکمت و سنت باقی گذارده ایم که سودمندتر از مال است. علاوه بر آن برداشت خلیفه از این روایت مخالف قرآن است، زیرا در قرآن تصریح شده است که برخی از فرزندان پیامبران از آنها ارث برده اند.^(۳۰) پس چنین برداشتی نمی تواند مراد پیامبر(ص) باشد.

بعلاوه ابابکر و عمر خود به این روایت در مواردی عمل نکرده اند چنانچه ابابکر سلاح و کفش و اسب پیامبر را به علی(ع) تحویل داد.

اگر پیامبر (ص) از خود ارثی باقی نمی‌نهاد و همه اموال او طبق نقل ابابکر، صدقه و از اموال عمومی است، چگونه اسب و کفش و سلاح حضرت را به علی (ع) داد؟ وی پس از تحویل دادن این سه گفت: «غیر از این سه، سایر اموال پیامبر (ص) صدقه است.»^(۳۱)

باز این سوال به ذهن می‌آید که اگر فدک، میراث پیامبر (ص) نبود و حضرت از خود ارثی باقی نمی‌نهاد (چنانچه ابابکر و عمر ادعای می‌کردند) چرا عمر هنگامی که علی (ع) و عباس از وی میراث پیامبر (ص) را طلبیدند فدک را به ورثه پیامبر (ص) تحویل داد و چون امام علی (ع) و عباس در آن اختلاف داشتند (و امام (ع) می‌فرمود عباس حقی در فدک ندارد، زیرا پیامبر (ص) آن را به فاطمه (س) بخشیده است، ولی عباس آن را ارث پیامبر (ص) می‌دانست.) عمر گفت: «من آنرا به شما تحویل دادم، دیگر خود می‌دانید درباره آن چگونه رفتار کنید.»^(۳۲)

و سوال سوم اینکه اگر پیامبر (ص) ارثی از خود بجانمی‌نهد، چرا ابابکر و عمر خانه پیامبر (ص) را در دست همسران حضرت باقی نهادند؟ چرا آن را به نفع بیت المال مصادره نمودند؟^(۳۳)

و سوال چهارم اینک: اگر حدیث ابابکر صحیح بود، چرا عمر هنگامی که امام علی (ع) و عباس از وی ارث پیامبر (ص) را طلب نمودند، زمینهای پیامبر (ص) در داخل مدینه را به آنها باز گرداند؟^(۳۴)

آری خلفا برای تضعیف موقعیت خاندان پیامبر (ص) که در جناح مخالف بیعت ابابکر بودند، فدک و اشیاء گرانبهائی از میراث پیامبر (ص) را از آنها دریغ داشتند تا از جنبه اقتصادی در مشکل فروروند و مردم از طرفداری آنها دست بردارند، زیرا همواره یکی از اموری که افراد را در اطراف شخصی جمع می‌نماید، قدرت مالی اوست و برای توجیه جنبه شرعی آن نیز ابابکر احادیثی جعل کرده و به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد. سپس در عصر عمر که اهل بیت پیامبر (ص) خانه‌نشین شده و چندان در عرصه سیاست حاضر نبودند و بودن فدک و امثال آن در دست آنها ضربه‌ای برای حکومت شمرده نمی‌شد، آن را بازگرداندند. بعلاوه در اوایل حکومت ابابکر، بر اثر جنگهای «رده» دولت احتیاج به

درآمدهائی برای تاءمین مخارج ارتش و غیره داشت و فدک و امثال آن می‌توانست در این زمینه به آنها کمک کند، اما در عصر عمر به جهت سرازیر شدن غنائم به مدینه این مشکل بر طرف شده بود، از این رو املاک پیامبر (ص) را به بازماندگان حضرت بازگرداند.

بهترین گواه بر جعلی بودن حدیث ابابکر آن است که مضمون آن به طرق مختلف از زبان ابابکر وارد شده است چنانچه با مراجعه به مصادر داده شده روشن می‌شود، حتی در برخی از آنها خود ابابکر تصریح می‌کنند که بازماندگان پیامبر (ص) از وی ارث می‌برند. جوهری در کتاب سقیفه می‌نویسد: «فاطمه (ع) از ابابکر پرسید: آیا تو از پیامبر (ص) ارث می‌بری یا خاندان او؟ ابابکر پاسخ داد: خانواده او. فاطمه (ع) اعتراض کرد: پس چرا میراث پیامبر (ص) را به ما نمی‌دهی؟ خلیفه پاسخ داد: من از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: «ان الله اطعم نبیه طمعة و جعله للذی یقوم بعده»^(۳۵) و من اکنون رهبر مسلمانان بعد از پیامبرم و تصمیم دارم آن را در اختیار آنان قرار دهم.»^(۳۶) در این روایت، اول خود ابابکر اعتراف کرده است که پیامبر (ص) نیز مانند مردم از خود ارث باقی می‌گذارد و این اعتراف با احادیث قبلی اوسازگار نیست. ثانیاً این روایت، با روایت قبلی او نمی‌سازد چون این روایت در مورد یکی از پیامبران می‌باشد و دلالت ندارد که پیامبر اسلام (ص) نیز مشمول آن باشد.

۹- حمایت امام علی (ع) از اباذر

یکی از صحابه پیامبر (ص) که بسیار از طرف عثمان مورد آزار قرار گرفت، اباذر غفاری بود. وی از کسانی بود که در مقابل اعمال خلاف عثمان مهر سکوت بر لب نمی‌زد و به افشاگری می‌پرداخت. در اینجا علل مخالفت اباذر با عثمان را مطرح می‌سازیم.

علل مخالفت اباذر با عثمان

۱- تصرفات بیجا در بیت المال

چنانچه قبلاً گذشت، عثمان در مصرف بیت المال خود را آزادمی دانست و به بخششهای بیجا به اقوام و دوستان خود می‌پرداخت. وی تصمیم داشت که با استفاده از اهرم قدرت، اموال کلانی را برای خود و اطرافیان مهیا سازد. گاهی نیز با مخالفت

مسلمانان مواجه می‌شد و چنین توجیه می‌کرد که من چون زکات اموال خود را می‌پردازم، از این رو هر چه بر اموال من افزوده شود اشکالی ندارد. یک‌روز جلسه‌ای گفت: «اگر کسی زکات مال خود را بپردازد آیا باز هم دیگران در اموال او حقی دارند؟» کعب الاحبار، عالم یهودی که تازه مسلمان شده بود جواب منفی داد. اباذر به سینه وی کوبید و گفت: «ای یهود زاده! دروغ نمی‌گویی.» آنگاه آیه مبارکه: **لکن**

السبر من آمن بالله و اليوم الخر و الملائكة و الكتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و اسائلین و فیر الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة.^(۳۷) را تلاوت نمود. در این آیه خداوند انفاقهای مستحب به اقوام و بیچارگان را در کنار اداء زکات ذکر کرده است و آن را اوصاف نیکوکاران می‌شمرد.^(۳۸)

در روز مرگ عبدالرحمن ابن عوف، اباذر نزد عثمان بود که اموال عبدالرحمن را نزد خلیفه آوردند و کیسه‌های پول وی را بر روی هم چیدند بطوری شخصی که در پشت کیسه‌ها ایستاده بود عثمان را نمی‌دید. عثمان گفت: «امیدوارم عاقبت عبدالرحمن به خیر باشد، او صدقه می‌داد و مهمان نواز بود و این هم میراث اوست، به اندازه‌ای است که می‌بینید.» کعب الاحبار نیز سخن عثمان را تائید کرد. اباذر بی هیچ پروائی عصای خود را بر سر کعب کوبید و گفت: «ای یهودی زاده! درباره مردی که این همه ثروت از خود باقی نهاده، چنین قضاوت می‌کنی که خدا خیر دنیا و آخرت به تو داده است؟»^(۳۹)

در جلسه دیگری که کعب الاحبار هم حاضر بود عثمان گفت: «به نظر شما اگر ما اموالی را از بیت المال وام بگیریم و در امور شخصی خود صرف نموده و سپس آنرا باز گردانیم آیا جایز است؟ کعب الاحبار جواب داد: مانعی ندارد. اباذر عصای خود را به سینه وی کوبید و گفت: «ای یهودی زاده! به چه جرات درباره دین ما نظر می‌دهی؟» عثمان از اباذر خشمگین گشت و تصمیم بر تبعید وی گرفت.^(۴۰)

اباذر هنگامی که عثمان به مروا ابن حکم و برادرش حارث و زید بن ثابت جوایزی کلان از بیت المال پرداخت کرد همواره در کوچه و بازار این

جمله را تکرار می کرد: «گنج داران رابه عذاب الهی بشارت دهید.» سپس آیه «کنز»^(۴۱) را تلاوت می کرد. خداوند در آن آیه کسانی را که اموال کلان جمع آوری نموده و حاضر به انفاق آن در راه خدا نمی شوند، به عذابی دردناک بشارت داده است. اباذر به این وسیله به عثمان و اطرافیان زراندوزش کنایه می زد. مروان گزارش به عثمان داد. خلیفه اباذر را مؤاخذه نمود. وی در پاسخ گفت: «آیا خلیفه مرا از قرائت کتاب خدا و بدگوئی به کسانی که به دستور الهی عمل نمی کنند باز می دارد؟! من رضایت خدا را بر خشنودی خلیفه ترجیح می دهم.»^(۴۲) عثمان که توان شنیدن انتقادهای اباذر را نداشت نخست وی را شام تبعید نمود. در شام نیز به کارهای معاویه و از جمله ساختن کاخ سبز با سنگ مرمر اعتراض کرد و گفت: «اگر این کاخ را از اموال بیت المال ساخته ای، خیانت است و اگر هم از مال خودت آن را برپا نموده ای، اسراف است.» معاویه که پاسخی نداشت ساکت گشت.^(۴۳) حاکم شام در مرحله نخست خواست با قطع سهمیه وی از بیت المال، وی را خاموش نماید و چون ناامید گشت، تصمیم بر خریدن وی با ارسال پول گرفت و صد دینار برای اباذر فرستاد، اما اباذر پاسخ داد: «اگر این سهمیه قطع شده من است می پذیرم و اگر بخشش (رشوه) است نمی خواهم.»^(۴۴) اباذر در شام می گفت: «اعمالی رخ داده است که مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر نیست، بخششهای بیجا و سرکوب صالحان و تزییع حقوق آنان.»^(۴۵)

معاویه که از اعمال اباذر و انتقادات وی کلافه گشته بود به عثمان گزارش داد. عثمان دستور داد ککه او بر شتر بی جهاز سوار کرده و به مدینه روانه سازند و اجازه استراحت در بین راه نیز به او ندهند.^(۴۶) هنگام ورود در مدینه گوشتهای ران پای اباذر کنده شده بود و برخی می گفتند وی بر اثر این جراحات خواهد مرد.^(۴۷)

«ابن حجر» در این باره می گوید: «اعتراض اباذر به حاکمانی بود که ثروتهای کلان برای خود انباشته میکردند و حاضر به انفاق آن در راه خدا نبودند.»^(۴۸)

۲- بکارگیری افراد جوان و خام و نزدیک کردن مخالفان

پیامبر (ص) به خود

یکی از اعتراضهای اباذر آن بود که چرا عثمان مسئولیتهای کشور اسلامی را به افراد ناصالح از اقوام خود، کسانی که از فرزندان دشمنان اسلام و منافقین بوده‌اند، سپرده است. از این رو بعد از بازگشت از شام هنگامی که بر عثمان وارد شد، به عنوان اعتراض به عثمان گفت: «تستعمل الصبیان... و تقرب اولاد الطقاء: کودکان را بر سر کار نهاده‌ای و فرزندان طلقاء را به خود نزدیک کرده‌ای.»^(۴۹)

وی در این جمله به امثال ابوسفیان و معاویه و حکم و فرزندان او و بنی امیه^(۵۰) اشاره می‌نمود که تا سال ۸ هجری، از مخالفین سرسخت اسلام بودند و در جریان فتح مکه از روی ترس اسلام را پذیرفتند و از این رو اباذر روایت معروف پیامبر (ص) را برای عثمان گوشزد نمود: «هنگامی که بنی امیه (و طبق برخی از روایات، بنی العاص) به ۳۰ نفر برسند، زمینها را کشور خود و مردم را برده خود، خواهند ساخت و دین اسلام را به بازی می‌گیرند.»^(۵۱) عثمان می‌خواست این حدیث را جعلی دانسته و اباذر را دروغگو بخواند. امام علی (ع) به دفاع از اباذر پرداخت و فرمود: «اباذر دروغ نمی‌گوید، زیرا من از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: در زیر آسما راستگوتر از اباذر وجود ندارد.»^(۵۲) و بدین وسیله به حمایت از اباذر پرداخت. عثمان رو به اطرافیان کرده و گفت: «نظر خود را در مورد این پیر مرد دروغگو ابراز دارید، من با او چگونه رفتار کنم؟ آیا او را در مورد این پیر مرد دروغگو ابراز دارید، من با او چگونه رفتار کنم؟ آیا او را شکنجه نموده، یا حبس یا اعدام یا تبعید نمایم؟!» برای بار دوم امام (ع) به دفاع از وی پرداخت و فرمود: «من تو را به یاد سخن مؤمن آل فرعون می‌اندازم که به فرعون درباره نحوه برخورد باموسی گفت: اگر دروغ می‌گوید، ضرر کذب او دامنگیر خودش می‌شود و اگر راست می‌گوید ممکن است برخی از عذابهایی که شما را از آن می‌ترساند، به شما برسد.»^(۵۳) امام (ع) بدین وسیله خواستار آزادی اباذر گردید، ولی عثمان جواب تندی به امام (ع) داد. حضرت نیز پاسخ سخنان وی را ارائه کرد.^(۵۴)

اباذر در شام نیز به معاویه کنایه می‌زد و از اینکه وی حاکم شام است

رنج می‌برد و او را دشمن خدا و رسول او و از کسانی که ظاهراً اسلام پذیرفته، ولی در دل کافرند و مورد لعنت پیامبر (ص) واقع شده‌اند، می‌دانست و صریحاً به وی می‌گفت: پیامبر (ص) تو را نفرین نموده است. (۵۵)

۳- منع از نقل روایات

نقل روایت از پیامبر از عصر ابابکر و عمر ممنوع گردید (۵۶) و از این روبسیاری از اصحاب پیامبر (ص) از نقل حدیث، خودداری می‌کردند (۵۷) و عمر برخی از صحابه بزرگ، نظیر اباذر و عبدالله ابن مسعود و ابن خذیفه و ابو درداء و... را ممنوع الخروج از مدینه نمود تا برای حدیث‌نگویند. (۵۸) البته نقل روایات عبادی و احادیثی که در زمینه اعمال فردی بود ممنوع نبود. (۵۹) به همین جهت اصحاب پیامبر (ص) هنگام نقل حدیث وحشت داشتند. (۶۰)

از نظر خلفا نقل روایاتی ممنوع بود که مخالف منافع حکومتی آنها باشد و گر نه اگر اصل مسأله نقل حدیث، به نظر آنها مانعی نداشت، فرقی بین روایات عبادی و عملی و روایات دیگر نمی‌گذاشتند. به عبارت دیگر خلفا با روایاتی که دلالت بر برتری اهل بیت برای خلافت داشت نظیر حدیث غدیر و غیره مخالف بودند. خلفا با نقل روایاتی که مخالف اعمال نا صحیح آنها و نشان دهنده عدم لیاقت آنها برای خلافت بود، مخالفت می‌کردند مانند روایتی که ابی‌ذر در مورد بنی امیه و بنی‌العاص نقل نمود.

از این رو عمر هنگامی که پیامبر (ص) تصمیم بر وصیت نمود مانع از نوشتن آن شد و شعار «کتاب خدا برای ما کافی است، احتیاجی به نوشته پیامبر (ص) نداریم.» سرداد. خود بعدها اقرار کرد که چون پیامبر (ص) تصمیم بر نوشتن نام علی (ع) به عنوان خلیفه را داشت، از تحریر وصیت جلوگیری کردم (۶۱) و به همین علت بود که عثمان و معاویه در عصر خویش اعلام کردند نقل حدیث جز در مواردی که در عصر عمر مجاز بوده است ممنوع است. (۶۲)

یعقوبی یکی از علل خشم عثمان بر اباذر را بر شمردن فضایل اهل بیت پیامبر (ص) و مخصوصاً علی (ع) در مسجد مدینه می‌شمرد و اضافه می‌کند که اباذر مردم را به سبب کار زدن اهل بیت از مقام

حکومت سرزنش می کرد.^(۶۳)

وی در مراسم حج نیز روایات فضیلت اهل بیت را با صدای بلند می خواند و از این رو عثمان از وی خشمگین گشت.^(۶۴) اباذر بی پروا از فرمان حکومت حکومت به نقل حدیث می پرداخت و مخصوصاً روایاتی که منافی با اعمال خلاف عثمان و اطرافیان او و زراندوزیهای آنان بود نقل می نمود. از این رو عثمان به اباذر می گفت: «تو من و اطرافیانم را بسیار اذیت می کنی.»^(۶۵) اباذر در ایام حج نشسته بود و برای مردم حدیث نقل می نمود. مردی بالای سر او ایستاد و به او نهیب زد: «مگر امیر المؤمنین تو را از فتوی دادن بر حذر نداشته است؟» ابوذر سر بلند کرد و گفت: «آیا تو ماء مور من هستی؟ بدان! اگر شمشیر بر گردن من بگذارند و بدانم برای نقل حدیث می خواهند مرا بکشند، در صورتی که بدانم در فاصله بین گذاشتن شمشیر و قطع گردن من، می توانم یک کلمه از پیامبر (ص) نقل کنم، از گفتن آن دریغ ندارم.»^(۶۶) آری اباذر در راه نقل حدیث از بذل جان دریغ نداشت.

نتیجه آنچه گذشت:

اعتراض اباذر به عثمان از روی احساسات و مسائل شخصی نبود. او به عنوان یک مسلمان، خود را در مقابل اوضاع موجود مسلمین، مسئول می دید و نمی توانست بدعتهای به وجود آمده توسط عثمان و اطرافیانش را بپذیرد. از این رو به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت. او در بازار شام فریاد می زد: «من می بینم حق پایمال شده و باطل رواج می یابد.»^(۶۷)

او در کنار کاخ معاویه در شام فریاد می زد: «خدایا! کسانی را که امر به معروف می کنند، ولی خود به آن عمل نمی کنند لعنت کن، خداوند کسانی را که نهی از منکر نموده، ولی خود به آن دست می زنند از رحمت خود دور نما.» معاویه که متوجه بود اباذر به وی کنایه می زند، رنگش تغییر می یافت و سرانجام دستور دستگیری وی را صادر کرد^(۶۸) و هنگامی که عثمان از وی سبب مخالفتهايش را جویا شد جواب داد: «از سنت دو خلیفه قبل پیروی کن تا کسی به تو اعتراض ننماید.»^(۶۹) در روزه هنگامی که از سبب تبعید وی می پرسیدند

جواب می داد: «حقگویی مرا تنها کرد. من مرتب به امر به معروف و نهی از منکر می پرداختم.»^(۷۰)

نمی توان به سخن برخی که سفر اباذر به ربه را مطابق با میل خود دانسته اند اعتماد نمود.^(۷۱) زیرا هنگام تصمیم عثمان بر تبعید اباذر، اباذر به خلیفه پیشنهاد کرد به مکه یا بیت المقدس یا مصر و یا بصره سفر کند، ولی عثمان نپذیرفت و گفت: «من تو را به ربه تبعید می کنم.»^(۷۲) به نظر می رسد که روایاتی که انتخاب ربه توسط اباذر را مطرح می کنند در توجیه اعمال عثمان وارد شده است چنانچه طبری در ذیل همین روایات می گوید: روایات دیگری مخالف با روایات ما هست که من دوست ندارم آنها را ذکر کنم. «ابن اثیر» نیز ضمن بیان همین جمله می افزاید: باید اعمال عثمان را در این زمینه توجیه نمود.^(۷۳) گواه مطلب آن است که اباذر بودن در مدینه را بسیار دوست می داشت و آن را خانه هجرت خود می شمرد و در ربه در حالی که از اعمال عثمان شکایت می کرد گفت: «عثمان مرا بعد از هجرت بادیه نشین کرد.^(۷۴) وی در این باره به من ظلم نمود.»^(۷۵) و نیز هنگامی که خبر مرگ اباذر به مدینه رسید، عثمان برای وی طلب رحمت کرد. عمار یاسر از باب کنایه به خلیفه گفت: «آری، خدا او را از دست ما نجات داد.» عثمان جواب داد که من از تبعید وی پشیمانم نیستم.^(۷۶) به همین علت بود که مردم مدینه عثمان را سرزنش می نمودند چرا اباذر را تبعید نموده است.^(۷۷) اگر واقعا خود اباذر به میل خود به ربه سفر نموده بود اعتراض مردم بجا نبود.

ابوالاسود دوئلی و دیگران نیز از اباذر در ربه پرسیدند: آیا خود به ربه آمده ای؟ پاسخ داد: نه مرا تبعید نمودند.^(۷۸)

تبعید اباذر و بدرقه امام علی (ع) از وی

عثمان دستور تبعید اباذر را صادر کرد و اضافه نمود هیچکس نباید اباذر را بدرقه نموده و با او سخن بگوید و مروان را ماء مور اجرای حکم نمود، اما امام علی (ع) با دو فرزندش امام حسن و امام حسین (ع) و عقیل و عبدالله ابن جعفر و عمار وی را بدرقه نمودند. مروان، ماء مور خلیفه به امام علی (ع) گفت: «خلیفه مردم را از مشایعت اباذر بر

حذر داشته است.» امام علیه السلام در حالی که ناراحت به نظر می‌رسید، شلاق خود را بر اسب مروان زد و فرمود: «دور شو! خدا تو را به جهنم برد.»^(۷۹) آنگاه اباذر را بدرقه نمود و به وی فرمود: «ای اباذر! تو برای خدا بر این قوم خشم گرفتی، از اینرو به خدای خود امیدوار باش. گروه حاکم، از تو به خاطر منافع دنیوی خویش هراسناک‌اند، ولی تو از آنها به سبب دین خود، بیمناک می‌باشی، پس دنیا را به آنها واگذار که تو از آن بی‌نیازی و آنها به دین تو بسیار نیازمندند. به زودی روشن خواهد شد که پیروزی از آن کیست؟ از تبعید شدن هراسی به دل راه مده که اگر تمام راهها بر بنده‌ای خدا ترس، بسته شود خداوند راهی برای رهائی او خواهد گشود. آرامش خود را تنها در پناه حق جستجو کن و جز از باطل وحشت منما. اگر دنیای آنها را می‌پذیرفتی و با آنها در امور دنیوی همکاری می‌کردی تو را دوست می‌داشتند و تو را آزادمی گذاشتند.»^(۸۰) آنگاه امام (ع) رو به اطرافیان نموده فرمود: «باعمومی خود خدا حافظی کنید.»

عقیل، برادر امام (ع) سخنانی خطاب به ابی‌ذر بیان نمود که از آن، دو مطلب استفاده می‌شود: اول آنکه خروج اباذر از مدینه با میل خود نبوده است. دوم اینکه علت تبعید اباذر دفاع از حریم اهل بیت پیامبر (ص) بوده است. عقیل چنین گفت: «ای اباذر! تو ما را دوست داشتی و ما نیز تو را. تو رعایت حقوق ما را نمودی، برخلاف مردم که حق ما را تضییع نمودند و به همین جهت تو را تبعید نمودند.»^(۸۱)

آنگاه امام حسن و امام حسین (ع) شروع به صحبت کردند، و کلماتی نظیر سخنان امام علی (ع) بیان کردند.

عمار نیز در حالی که خشمناک به نظر می‌رسید گفت: «خداوند آرامش را از چشم آنها بگیرد که تو را نگران کردند. اگر دنیا را می‌خواستی به تو کاری نداشتند و تو را دوست داشتند. اگر مردم امر به معروف نمی‌کنند و علیه دستگاه حاکم سخنی نمی‌گویند، سرش آن است که به دنیا راضی شده و از مرگ می‌ترسند. مردم به سمت قدرت‌گرایی یافته‌اند و دین خود را به آنها فروخته‌اند و حاکمان نیز دنیای آنها را تاءمین کردند، اما در حقیقت دنیا و آخرت خود را از دست داده‌اند.»

اباذر نیز ضمن تأیید سخنان بدرقه کنندگان، اضافه نمود که من هدفی جز رضای الهی نداشته و با وجود آن وحشتی نخواهم داشت.^(۸۲) آنگاه همگی با اباذر خدا حافظی نموده و به مدینه باز گشتند. مردم به حضور امام (ع) رسیده و گزارش دادند عثمان از بدرقه‌ای که ایشان از اباذر نموده ناراحت و خشمگین شده است. امام (ع) آن را بی اهمیت تلقی نمود و فرمود: «اسب از لجام خود خشمناک می‌شود.» شب هنگام عثمان به امام (ع) اعتراض کرد چرا با وجود دستور من، اباذر را بدرقه نمودی؟ امام (ع) با کمال قاطعیت جواب داد: در دستوراتی که برخلاف حق و رضای الهی صادر نمائی، از تو تبعیت نمی‌کنیم. عثمان از امام (ع) خواست به مروان اجازه دهد تا قصاص نماید. حضرت جواب داد: اگر تصمیم دارد شلاق خوردن اسب خود را جبران کند، اسب من حاضر است. روز بعد عثمان از علی (ع) نزد اصحاب پیامبر (ص) شکایت برده و گفت: «علی (ع) بر من خرده می‌گیرد و از انتقاد کنندگان به من حمایت می‌کند.» مردم برای وساطت نزد امام (ع) آمدند. حضرت فرمود: «من در بدرقه اباذر هدفی جز رضای خدا و جبران حق اباذر، نداشتم.»^(۸۳) روشن شد که امام (ع) در حمایت از مخالفین عثمان، هدف شخصی نداشت، امام (ع) فرد فرصت طلبی نبود که برای رسیدن به حکومت، به حمایت از جناح مخالف وی بپردازد، بلکه چون اعمال خلاف او را مشاهده می‌نمود به همراه سایر مسلمانان دلسوز، به خلیفه اعتراض می‌کرد و از این رو گله عثمان از امام، بیجا به نظر می‌رسد. برای امام (ع) تبعید خواص اصحاب پیامبر (ص) به سبب امر به معروف، قابل تحمل نبود.

اباذر که بود؟

برای اینکه به دقت دانسته شود اباذر چه کسی بود و عمق جفای بر او روشن شود در اینجا اشاره‌ای هر چند کوتاه به شخصیت اباذر می‌کنیم:

وی قبل از ظهور اسلام در جزیره العرب که مهد بت پرستی محسوب می‌شد موحد بود، و به اعمال عبادی می‌پرداخت^(۸۴) و چهارمین و یابنجمین فردی است که به پیامبر (ص) ایمان آورد^(۸۵) و نزد پیامبر (ص) چنان منزلتی داشت که اسراری که پیامبر (ص) به

دیگران نمی‌گفت، برای وی بیان می‌کرد^(۸۶) و وی را به عیسی ابن مریم در رفتار و زهد و هدایت مردم تشبیه می‌نمود.^(۸۷) امام علی (ع) وی را ظرفی لبریز از علم می‌شمرد که دیگران توان تحمل وی را ندارند.^(۸۸)

اباذر چند سال پس از تبعید، در سال ۳۲ هجری در تبعیدگاه خود، ربذه فوت نمود. خبر به مدینه رسید. امام علی (ع) به عبدالرحمن ابن عوف فرمود: (تبعید اباذر و تبعید او در دیار غربت ناشی از اعمال توسست، زیرا تو عثمان را به عنوان خلیفه نصب نمودی و دست او را در تبعید اباذر باز گذاشتی.) عبدالرحمن که خود نیز از اعمال ناشایست خلیفه به تنگ آمده بود، به امام (ع) عرض کرد: (اگر حاضر باشی، شمشیرت را برادر و من نیز چنین کرده، علیه عثمان قیام می‌کنیم، زیرا او به تعهدات خود، یعنی عمل به سنت پیامبر (ص) و ابابکر و عمر وفا نکرده است.)^(۸۹)

نه تنها امام علی (ع) به حمایت از مسلمانان مظلوم می‌پرداخت، بلکه شاگردان و خواص امام نیز از ایشان در این زمینه پیروی می‌کردند چنانچه در بدرقه از اباذر عقیل و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و عمار و عبدالله ابن جعفر نیز شرکت نمودند. برخی از اصحاب امام (ع) برای عیادت از اباذر و اخذ حدیث از وی، به ربذه مسافرت کردند.^(۹۰)

پاورقی

- ۱- عثمان نزد صحابه از علی (ع) شکایت نموده، گفت: «علی از من انتقاد می‌نماید و کسانی که مرا مؤاخذه می‌کنند حمایت می‌کند» امام (ع) می‌فرمود: در این امور جز رضای خدا هدفی ندارم. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۰.
- ۲- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۷ و امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۲، ص ۴۲.
- ۳- اشاره است به حدیث پیامبر (ص) درباره علی (ع) فرمود: «انه

امتنحن الله قلبه بالايمان» خطيب بغدادی، احمد، تاريخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۴، جوينی خراسانی، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۶۲، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۵.

۴- اشاره است به سفارش پیامبر(ص) به مهاجرین در مورد رعایت نکردن انصار. طبری، محمد، تاريخ، ج ۳، ص ۱۹۴.
۵- يعقوبی، احمد، تاريخ، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۸، امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۲، ص ۴۳.

جزی الله خيرا والجزاء بكفه ----- ابا حسن عنا ومن کابی حسن
سبقت قريشا بالذی انت اهله ----- فصدرک مشروح و قلبک ممتحن
تمنت رجال من قريش اعزة ----- مکانک هیهات الهزال من السمن
وانت من الاسلام فی کل منزل ----- بمنزلة الطرف البطن من الرسن
غضب لنا اذ قال عمرو بخصلة ----- امانت بها التقوی واحیی بها الاحن
حفظت رسول الله فينا و عهدہ ----- اليک ومن اولی به منک من
ومن؟

الست اخاه فی الهدی ووصیه ----- واعلم فهر بالکتاب وبالسنن
فحقک ما دامت بنجد وشيخة ----- عظیم علينا ثم بعد علی الیمن
۶- ابن جوزی، تاريخ عمر ابن الخطاب، ص ۱۲۵ - امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۶، ص ۱۱۹، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۱۷۴، مفید، محمد، الارشاد، ص ۱۰۹.

۷- ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السیاسية، ج ۱، ص ۳۳، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹، ابن عبدربه، احمد، العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۸۷. از کلام بلاذری بر می آید که شکنجه عمار توسط عثمان در چند دفعه صورت گرفته است: ۱- هنگام اعتراض عمار به عثمان در مورد اخذ جواهرات بیت المال برای زینت خانواده خود. ج ۵، ص ۴۸ و ۲۸۸- هنگامی که عمار بر بدن عبدالله ابن مسعود بنا بر وصیت خودش نماز گزارد. ج ۵، ص ۴۹.

۸- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴ و ۵۵.

۹- ابن قتیبہ، عبدالله، الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۳، بلاذری، همان مدرک، ص ۴۸، ابن عبدربه، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۸۹.

۱۰- يعقوبی، احمد، تاريخ، ج ۲، ص ۱۶۵، بلاذری، احمد، انساب الاشراف،

- ج ۵، ص ۳۲، ص مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۶،
طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۷۵.
- ۱۱- یعقوبی و بلاذری و مسعودی، همان مدرک.
- ۱۲- بلاذری، احمد، یوسف، الاستیعاب، ترجمه عبدالرحمن، ابن حجر
عسقلانی، احمد، الاصابه، ج ۲، ص ۳۹۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج
البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸.
- ۱۳- ابن عبدالبر، یوسف، الاستیعاب، ترجمه عبدالرحمن، ابن حجر
عسقلانی، احمد، الاصابه، ج ۲، ص ۳۹۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج
البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸.
- ۱۴- یعقوبی، احمد، تاریخ ج ۲، ص ۱۷۳.
- ۱۵- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۹، ص ۶۰-۵۹ به نقل از مصادر فوق و
طبری.
- لولا علی فان الله انقذنی ----- علی یدیه من الاغلال و الصفد
نفسی فداء علی اذ یخلصنی ----- من کافر بعد ما اغصی علی صمد
- ۱۶- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۶، امینی، عبدالحسین،
الغدیر، ج ۹، ص ۳. وی به مردم می گفت: ای شهروندان کوفه، یکصد
هزار دینار (درهم یا دینار) از بیت المال گم شده است و بدین وسیله به
ولید کنایه می زد. ابن عبدربه، احمد، الفرید، ج ۲، ص ۲۸۷.
- ۱۷- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۰- بلاذری، احمد، انساب
الاشراف، ج ۵، ص ۳۶.
- ۱۸- عسکری، سید مرتضی، نقش عائشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص
۱۶۵-۱۶۳.
- ۱۹- رومی بغدادی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸.
- ۲۰- اسراء، آیه ۲۶.
- ۲۱- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۵، آلوسی، سید
محمود، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۶۲، ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر، ج ۳،
ص ۳۹.
- ۲۲- آیات ارث در سوره نساء عام است. پیامبران و غیر آنان را شامل
می شود. نساء آیه ۷ و ۹.
- ۲۳- بلاذری، احمد، فتوح البلدان، ص ۳۸، ابن ابی الحدید، شرح نهج

- البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۶.
- ۲۴- بلاذری، همان.
- ۲۵- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ج ۲، ص ۱۵۶.
- ۲۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۴.
- ۲۷- سید رضی، نهج البلاغه، خ ۲۰۲.
- ۲۸- همان مدرک، نامه ۴۵.
- ۲۹- من از پیامبر(ص) شنیدم که فرمود: «ما پیامبران طلا و نقره و زمین و املاک و خانه‌ای بعد از خود بجا نمی‌نهییم، بلکه میراث ما ایمان و حکمت و علم و سنت است.» این روایت به الفاظ مختلف و گاهی با حذف ذیل، در جوامع روائی وارد شده است. مسلم، صحیح، ج ۵، ص ۱۵۲، بخاری، محمد، صحیح، ج ۲، ص ۳۸۷ به بعد، ترمذی، محمد، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۳۴، ح ۱۶۰۸ الی ۱۶۱۰، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۴.
- ۳۰- نمل، آیه ۱۶: و ورث سلیمان داود مریم آیه ۵ و ۶: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب.
- ۳۱- ابی یعلی، محمد، الاحکام السلطانیه، ص ۲۰۲، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۴.
- ۳۲- رومی بغدادی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸- زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، ج ۷، ص ۱۶۶.
- ۳۳- ابی یعلی، محمد، الاحکام السلطانیه، ص ۲۰۲.
- ۳۴- بخاری، محمد، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۵۵- مسلم، الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۱۵۵، ترمذی، محمد، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۱۳۵: به نحو مختصر روایت را آورده است - ابی یعلی، محمد، الاحکام السلطانیه، ص ۲۰۲.
- ۳۵- خداوند به یکی از پیامبران‌ش مالی عطاء فرمود. بعد از مرگ او، آن را به جانشین وی سپرد.
- ۳۶- بلاذری، احمد، فتوح البلدان، ص ۳۸، محب طبری، الرياض النضرة، ج ۱، ص ۱۹۱، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۸، به نقل از جوهری در کتاب سقیفه.
- ۳۷- بقره، آیه ۱۷۷.

- ۳۸- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۷، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۳۹، طبری، محمد، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۴، ابن اثیر، علی الکامل، ج ۲، ص ۲۵۲.
- ۳۹- مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸.
- ۴۰- مسعودی، همان، ص ۳۵۷، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۲، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۶.
- ۴۱- توبه آیه ۳۴: و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشر هم بهذاب الیم... در شام نیز اباذر این آیه را تلاوت می کرد و معاویه برای مقابله با وی می گفت: آیه مسلمانان مال پرست را نیز شامل می شود. بلاذری، همان، بخاری، محمد، الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۲۳۵، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۳، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۵۲.
- ۴۲- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۳، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۶.
- ۴۳- بلاذری، و ابن ابی الحديد، همان مدرک. ۴۴- همان مدرک، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۵۲. بلاذری، مبلغ ارسالی را ۳۰۰ دینار می داند.
- ۴۵- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۳.
- ۴۶- بلاذری، همان مدرک، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۲، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۱.
- ۴۷- مسعودی، همان مدرک، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۸، ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۵.
- ۴۸- ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۳، ص ۳۲۳.
- ۴۹- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۳.
- ۵۰- عثمان از قبیله بنی امیه و از تیره بنی العاص می باشد. وی نوه عاص محسوب می شود.
- ۵۱- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۲، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸، حاکم، محمد، المستدرک، ج ۴، ص ۵۲۹-۵۲۶، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۵۸.

- ٥٢- حاكم، محمد، المستدرک، ج ٣، ص ٣٨٦، يعقوبى، احمد، تاريخ، ج ٢، ص ١٧٢، ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٥٩.
- ٥٣- غافر، آيه ٢٨: فان يك كاذبا فعليه كذبه و ان يك صادقا يصبكم بعض الذى يعدكم. ا
- ٥٤- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٥٩.
- ٥٥- همان مدرک، ص ٢٥٧.
- ٥٦- ابن ماجه، محمد، سنن، ج ١، ص ١٢، ح ٢٨.
- ٥٧- همان مدرک، ح ٢٦ و ٢٧ و ٢٩، ذهبى، محمد، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٧-٢، خطيب بغدادى، احمد، شرف اصحاب الحديث، ص ٨٧، ابن قيم، محمد، الطرق الحكميه، ص ١٦.
- ٥٨- حاكم، محمد، المستدرک، ج ١، ص ١٩٣، متقى هندی، على، كنز العمال، ج ١٠، ص ٢٩٢، خطيب بغدادى، همان، ابن كثير، اسماعيل، البداية والنهايه، ج ٨، حوادث سال ٥٩، ذيل ترجمه اباهريره.
- ٥٩- ابن كثير، همان.
- ٦٠- حاكم، محمد، المستدرک، ج ١، ص ١٩٣ و ١٩٤، ابن ماجه، محمد، سنن، ج ١، حديث ٢٧، ذهبى، محمد، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٧.
- ٦١- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١٢، ص ٧٨-٧٩.
- ٦٢- خطيب بغدادى، شرف اصحاب الحديث، ص ١، ذهبى، شمس الدين، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ٧، متقى هندی، على، كنز العمال، ج ١٠، ص ٢٩٥.
- ٦٣- يعقوبى، احمد، تاريخ، ج ٢، ص ١٧١.
- ٦٤- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٣٥٤.
٣. بلاذرى، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٥٣، ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٥٧، يعقوبى، احمد، تاريخ، ج ٢، ص ١٧٢.
١. ابن ابى الحديد و يعقوبى، همان مدرک.
٢. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٥٩ به نقل از واقدى. ٣. بلاذرى، احمد، انساب الاشراف ج ٥، ص ٥٥.
٤. طبرى، محمد، تاريخ، ج ٤، ص ٣٠٩ و ٢٨٤، ابن ابى الحديد، همان،

- ج ٨، ص ٢٦١، حاكم، محمد، المستدرک، ج ٣، ص ٣٨٧، ابن الخلدون، عبدالرحمن، تاريخ، ج ٢، ق ٢، ص ١٣٩.
٥. بلاذري، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٥٥، مسعودي، علي، مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٥٨، ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٥٨، يعقوبي، احمد، تاريخ، ج ٢، ص ١٧٢.
٦. طبري، همان، ص ٢٨٦، ابن اثير، علي، الكامل، ج ٢، ص ٢٥١، ابن ابي الحديد، همان ص ٢٦٢.
١. بلاذري، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٥٤.
٢. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٦١.
٣. بلاذري، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٥٤.
٤. مسعودي، علي، مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٥٦ و ٣٥٧، يعقوبي، احمد، تاريخ، ج ٢، ص ١٧٤ و ١٧٣، ابن عبدريه، احمد، العقد الفريد، ج ٤، ص ٢٦٧، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ، ج ٢، ق ٢، ص ١٣٩.
٥. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٦٠، بلاذري، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٥٥.
١. مسعودي، علي، مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٥٩، بلاذري، همان، ج ٥، ص ٥٤، يعقوبي، احمد، تاريخ، ج ٢، ص ١٧٢، ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٥٢.
٢. سيدرضي، نهج البلاغه، خ ١٣٠، كليني، محمد، الكافي، ج ٨، ص ٢٠٧.
٣. كليني، همان، مدرک، ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٥٣.
١. كليني و ابن ابي الحديد، همان مدرک.
١. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٥٥ - ٢٥٤، مسعودي، علي، مروج الذهب، ص ٣٦٠ و ٣٥٩.
٢. مسلم، صحيح، ج ٧، ص ١٥٣، ابونعيم اصفهاني، احمد، حلية الاولياء، ج ١، ص ١٥٧.
٣. ابونعيم اصفهاني، همان مدرک - حاكم، محمد، المستدرک، ج ٣، ص ٣٨٤، ابن حجر عسقلاني، احمد، الاصابة، ج ٤، ص ٦٣، ابن عبدالبر، يوسف، الاستيعاب، ترجمه ابازر، متقى هندی، علي، كنز العمال، ج ١٣، ص ٣١١.

١. متقى هندی، همان مدرک.

٢. حاکم، محمد، المستدرک، ج ٣، ص ٣٨٥، ابن عبدالبر، يوسف، الاستيعاب ترجمه ابذر.

٣. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٣٥٤، ابن عبدالبر، همان مدرک.

٤. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٥٧، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٣، ص ٢٨.

٥. سلیم ابن قیس، اسرار آل محمد، حدیث ٢٠.

مسئولیت پذیری امیرالمومنین و یارانش از طرف خلفا

مقدمه

بررسی برخوردارهای امام (ع) با خلفا نشان می‌دهد حضرت در مواردی که همکاری با آنها به نفع جامعه اسلامی و پیشبرد اسلام بود، با آنها همکاری می‌نمود، ولی در مواردی که یاری دادن آنها سبب تآیید شخص خلفا به حساب می‌آمد، خود را کنار می‌کشید و بدین وسیله اعتراض خود را اعلام می‌کرد مخصوصاً در اوایل حکومت ابابکر که آغاز انحراف رهبری از مسیر خود می‌باشد و دوران اصطکاک حضرت با آنهاست، کمتر حضرت را در بین همکاران حکومت می‌بینیم.

امام (ع) در این باره چنین می‌گوید: «من در اوایل بیعت مردم با ابابکر، خود را کنار کشیدم، ولی هنگامی که دیدم گرهی از دین برگشته و تصمیم بر نابودی اسلام گرفته‌اند، قیام نموده و اسلام و مسلمانان رایاری نمودم تا آنجا که پایه دین محکم گشت.»^(۱)

آنها که مخالفت امام (ع) با خلفا را با دید سطحی و امور شخصی می‌نگریستند، گمان می‌کردند امام (ع) به هیچ عنوان با خلفا همکاری نخواهد کرد چنانچه هنگامی که برخی نظیر اسود عنسی و مسیلمه و سجاح، ادعای پیامبری کردند و ابابکر لشکری برای جنگ با آنها آماده کرده و برای انتخاب فرمانده سپاه با «عمرو ابن عاص» مشورت نمود و از وی نظرش را در مورد امام علی (ع) پرسید، عمرو جواب داد: علی (ع) با تو همکاری نخواهد کرد، از این رو ابابکر از فرماندهی امام (ع) منصرف گردید.^(۲)

مسئولیت‌هایی که امام از طرف خلفا پذیرفت

لکن وسعت فکر امام قابل تصور نیست، لذا هنگامی که لشکر مرتدین خود را برای حمله به مدینه آماده کرده و تا نزدیکی شهر پیش می‌آید (و این در زمانی است که به سبب خارج شدن سپاه «اسامة»

مدینه از نیروی دفاعی کامل بر خوردار نیست) ابابکر از امام علی (ع) می‌خواهد به همراه زبیر و طلحه و ابن مسعود، حفاظت از گذرگاه‌های اصلی مدینه را (که می‌توانست مدخل ورودی دشمن به حساب آید) بپذیرد و امام (ع) برای دفاع از اسلام و مسلمین این مسئولیت را پذیرفت.^(۳) همچنین گاهی در نوشتن نامه‌ها و دفاتر دولتی در عهد ابابکر کمک می‌کرد.^(۴)

عمر نیز گاهی هنگام خروج از مدینه امام (ع) را سرپرست شهر نصب می‌نمود، چنانچه در سال ۱۴ هجری هنگامی که خلیفه برای تجهیز سپاه و حضور در ارتش (که در خارج شهر مستقر بود) مدینه را ترک نمود، امام (ع) را سرپرست شهر قرار داد.^(۵) البته این چنین نبود که همواره امام (ع) مسئولیتهای محوله خلفا را بپذیرد، چنانچه در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام (ع) خواست به همراه ایشان حرکت کند، ولی امام (ع) نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت: «من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید، ولی نپذیرفت، من دائما او را ناراحت می‌بینم. به نظر تو از چه ناراحت است؟ ابن عباس پاسخ داد: معلوم است، تو خود هم می‌دانی. عمر گفت: آری، ناخشنودی او بجهت از دست دادن خلافت است. ابن عباس پاسخ داد: علی معتقد است پیامبر (ص) می‌خواست که او رهبری را به عهده گیرد. عمر پاسخ داد: آری، پیامبر (ص) می‌خواست نام او را در ایام بیماری خود ببرد، ولی من از آن جلوگیری کردم.»^(۶)

پس امام (ع) اعتراض و خشم درونی خود از غصب خلافت را به دیگران نشان می‌داد تا آنجا که خلیفه و مردم به وضوح به آن پی می‌بردند. همچنین در جریان جنگ قادسیه که مبارزین مسلمان از عمر طلب کمک نمودند، خلیفه از امام (ع) خواست که به عنوان فرمانده جنگ، به سوی جبهه جنگ با ایرانیان حرکت کند، ولی امام (ع) نپذیرفت و از اینرو خلیفه، سعد بن ابی وقاص را به فرماندهی برگزید.^(۷)

نقش امام علی (ع) در انقلاب عمومی علیه عثمان

در عهد خلیفه سوم جامعه اسلامی وحدتی را که در زمان عمر داشت

از دست داد و مردم بلاد، نسبت به رهبری جامعه بدبین شده تا جایی که علیه خلیفه شورش کرده، وی را کشتند.

علل مخالفت مردم با خلیفه

۱- بدعت‌های ایجاد شده در عصر خلیفه و کارهای خلاف اسلام او که برخی از آنها در بحث انتقادهای امام (ع) از خلفا گذشت و گفتار دیگری در فصل آینده خواهد آمد. به همین جهت عایشه به ابن عباس در زمانی که مردم منزل عثمان را محاصره کرده بودند گفت: مبادا مردم مردم را از محاصره این جنایتکار باز داری، زیرا مردم نسبت به اعمال ناروای وی آگاه شده‌اند.^(۸) و هموست که مردم را علیه عثمان تحریک می‌کرد و شعار «عثمان را بکشید، زیرا کافر و فاجر شده است» سرمی‌داد.^(۹) و چون خبر قتل عثمان به وی رسید گفت: کارهای خلیفه، وی را به کشتن داد.^(۱۰)

۲- اعمال ناشایست کارگزاران خلیفه و انواع ظلمها و ستمهای آنها بر مردم. افرادی نظیر معاویه و عبدالله ابن ابی سرح و ولید بن عقبه و... به گناهان و عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌ها دامن می‌زدند و عثمان بجای مؤاخذه آنان، با سکوت خود، مهر تائید بر اعمال آنان می‌زد و در مواردی نیز که عکس العمل نشان می‌داد، چندان قاطع برخورد نمی‌کرد.

مردم که از رفتار آنان به تنگ آمده بودند گاه و بیگاه با ارسال نامه یا فرستادن نمایندگان اعتراض خود را به گوش خلیفه می‌رساندند که با سهل انگاری وی خشم مردم افزون‌تر می‌گردید^(۱۱) و از این رو «جبله ابن عمرو ساعدی» به عثمان می‌گفت: باید این خویشاوندان خود را از اطراف خود دور کنی. تو معاویه و مروان و عبدالله ابن عامر و عبدالله ابن ابی سرح را بر سرکار گزارده‌ای در حالی که قرآن و پیامبر (ص) خون برخی از آنها را مهدور دانسته‌اند. اگر آنها را از اطراف خود پراکنده نسازی، تو را به زنجیر می‌کشیم (و علیه تو قیام می‌کنیم).^(۱۲) بعد از اعتراض جبله، مردم نیز به انتقاد از خلیفه پرداختند و از جمله اعتراضات مردم این بود که چرا بازار مدینه را تحت تسلط «حارث ابن حکم» قرار داده است.^(۱۳) البته گاهی نیز خلیفه، برخی از مسئولین را مورد مؤاخذه قرار می‌داد، ولی چندان

قاطع برخورد نمی کرد که آنها را از ادامه اعمال خود باز دارد. چنانچه عبدالله ابن ابی سرح، حاکم مصر پس از آنکه نامه عتاب آمیز خلیفه را دید، آورنده نامه را (که از اونزد خلیفه شکایت برده بود) شکنجه نمود و سپس وی را به قتل رسانید^(۱۴)

امام علی (ع) در طول مدت خلافت عثمان و مخصوصا در ماههای آخر حکومت وی (که مواجهه با شورش مردم علیه عثمان گردید) نقش سفیر بین مردم و عثمان را به عهده داشت، حرفهای مردم را به عثمان رسانده و سخنهای عثمان را به گوش مردم می رساند. امام (ع) ضمن ترغیب عثمان به عمل به احکام الهی و دست برداشتن از بدعت در دین و اجحاف به مردم، سعی در روبراه کردن امور کشور داشت و تمام کوشش خود را برای اصلاح رفتار خلیفه بکار بست. امام (ع) از یک طرف با قتل عثمان توسط مردم انقلابی^(۱۵) مخالف بود، زیرا

می دانست تنها کسانی از آن بهره برداری خواهند کرد که در کمین اسلام نشسته اند. آنها سعی در ایجاد آشوب و کشتن خلیفه داشتند، تا از آب گل آلود ماهی بگیرند و برای خود حکومتی دست و پا نمایند، چنانچه بعدا این پیش بینی امام (ع) به تحقق پیوست و معاویه با شعار «انتقام خون عثمان» خود به مخالفت با امام علی علیه السلام پرداخت و افرادی نظیر طلحه و زبیر و عایشه نیز با همین شعار، جنگها راه انداخته و جامعه اسلامی را به اختلاف و دودستگی کشاندند و سرانجام گوی سبقت را معاویه ربود و خود را خلیفه مسلمانان خواند. از طرف دیگر امام تقاضاهای مردم انقلابی را حق می دانست و بنابر این از آنها نخواست که سکوت نموده و دست از خواهشهای خود بردارند، زیرا این امر سبب باز شدن دست عثمان در ظلم و گناهان شده و در حق مردم اجحاف بیشتری صورت می گرفت.

امام (ع) سعی می کرد با ترغیب عثمان به تغییر، روشهایش، هم خلیفه را از قتل برهاند (تا در خلیفه کشی به روی مسلمین باز نگردد و این ننگ برای جامعه اسلامی نماند که شخصی که بجای پیامبر (ص) نشسته است به دست امت اسلام کشته شود) و هم مردم به خواسته های مشروع خود برسند. از این رو هرگاه مردم از دست خلیفه به امام (ع) شکایت می بردند گاهی فرزند بزرگ خود امام حسن (ع) را

نزد خلیفه می فرستاد^(۱۶) و گاهی خود شخصا نزد وی حاضر می شد و از اعمال وی انتقاد می نمود. یکبار که مردم نزد امام آمده و از وی خواستند تا نزد عثمان رفته و شکایات آنها را به خلیفه برساند، حضرت نزد خلیفه آمده و فرمود: «مردم پشت سر من هستند و مرا بین و تو و خود سفیر قرار داده اند. سوگند به خدا نمی دانم با تو چه بگویم؟! مطلبی را که تو از آن بی اطلاع باشی سراغ ندارم. آنچه از (احکام خدا) ما می دانیم تو نیز به آن آگاهی... همچنانکه ما پیامبر (ص) را دیده ایم تو هم مشاهده نموده ای و سخنان ایشان را تو و ما شنیده ایم و مانند ما همنشینی حضرت را درک کرده ای. ابوبکر و عمر در اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند، تو هم از خویشاوندان پیامبری و هم داماد پیامبر می باشی، پس از آن دو به رسول گرامی نزدیک تری. تو را به خدا قسم می دهم که بر جان خود رحم کن (که در صورت تکرار اعمال گذشته به دست مردم کشته خواهی شد). سوگند به خدا تو نیاز به راهنمایی و تعلیم نداری، راههای دین آشکارند و نشانه های آن بر پاست. بدان که برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل است که خود هدایت یافته و دیگران را نیز هدایت کند و سنت (پیامبر ص) را بر پا داشته و بدعت را بمیراند. سنت ها روشن و نورانی اند و بدعتها نیز آشکارند و هر یک نشانه هائی مخصوص به خود دارند و بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمگری است که خود گمراه است و مردم را نیز به بیراهه می برد. (و آنگاه ضمن برشمردن عذاب رهبر فاسق می افزاید:) من تو را قسم می دهم مبادا کاری کنی که به دست امت کشته شوی، زیرا (پیامبر ص) می فرمود: در بین ملت اسلام رهبری کشته خواهد شد که قتل وی باب خونریزی را تاقیامت در بین مسلمین خواهد گشود و افقها را بر امت تیره و تار خواهد کرد تا جایی که حق را از باطل تشخیص نمی دهند. زمام خویش را به دست مروان مده! تا تو را به دلخواه خویش به هر سو بکشد.»^(۱۷) عثمان از امام می خواهد از مردم برایش مهلت بگیرد و امام (ع) ضمن پذیرش این سخن می فرماید: اموری که در مدینه است مهلت نمی خواهد، ولی آنچه در خارج مدینه است مهلت آن تا زمانی است که دستور تو به آنجا برسد. عثمان به امام (ع) می گوید: اگر شما بخواهید، امت اسلامی با من همکاری نموده و هیچکس با من

مخالفت نخواهد کرد. امام (ع) جواب می‌دهد: اگر تمام اموال دنیا در دست من باشد و آن را بین مردم تقسیم کنم چنین قدرتی ندارم، ولی من تو را به انجام کاری راهنمایی می‌کنم که از آنچه تو از من می‌خواهی بهتر باشد، تو به روش دو خلیفه قبل عمل کن، من نیز تضمین می‌کنم که احدی با تو مخالفت ننماید.^(۱۸)

هنگامی که مردم مصر به عنوان اعتراض به اعمال استاندار مصر به سمت مدینه حرکت کردند و به منطقه «ذا خشب» در نزدیکی این شهر رسیدند، عثمان نزد امام (ع) آمده و با یادآوری خویشاوندی خود و موقعیت امام (ع) نزد مردم، از ایشان خواست مردم مصر را بازگرداند و به امام قول داد به نظرات ایشان عمل نماید. امام (ع) پاسخ داد: من بارها با تو سخن گفته‌ام، ولی از مرحله حرف فراتر نرفته‌ای و به قول خود عمل ننموده‌ای. تو سخن مروان و سعید بن عاص و ابن عامر و معاویه را بکار می‌بندی و دست آنها را در امور کشور باز گذاشته‌ای. عثمان قول داد مطابق نظر امام علم کند. آنگاه امام (ع) گروهی از مهاجرین و انصار را حرکت داد به سمت اهل مصر آمد و ضمن متقاعد کردن آنها و یادآوری سوگند عثمان، آنها را بازگرداند.^(۱۹) آنگاه چند نفر از مصریها را به عنوان نماینده، نزد

عثمان آورد تا انتقادات خود را به خلیفه برسانند. عثمان قول داد به همه آنها ترتیب اثر دهد و تعهد نامه‌ای نوشت که در آن متعهد گردید به قرآن و سنت عمل نموده، محرومان را به حق خویش برساند، کسانی که مورد تهدید حکومت می‌باشند آزاد گذارد، تبعیدیان را باز گرداند، هیئت‌های نمایندگی مردم را توقیف ننماید و ضمناً امام علی (ع) را شاهد گرفت تا به مضمون آ‌عمل نماید.^(۲۰) امام (ع) به

عنوان سخنگوی مردم مصر، خواستار عزل فرماندار مصر و محاکمه وی به خاطر خونریزیهای ناروای وی شد. عثمان نیز پذیرفت و محمد ابن ابی‌بکر را به عنوان استاندار جدید انتخاب نمود.^(۲۱) امام از عثمان

خواست جرایان را به گوش عموم مردم برساند، زیرا مردم علیه خلیفه شورش نموده و هر لحظه ممکن است گروههایی از مردم کوفه یا بصره یا غیره به سمت مدینه رهسپار شوند. خلیفه نزد مردم آمده و ضمن اعتراف به جرایم خود از خداوند طلب عفو نمود و از مردم پوزش

خواست، قول داد مروان و دار و دسته‌اش را کنار زند. مردم نیز از سخنان وی شادگشتند. در این جلسه، بنی امیه به عنوان اعتراض به توبه عثمان حاضر نگشتند. سعید بن یزید به عثمان گفت: آنها با تو نیستند، تو به تعهد خود عمل نما تا جانت در خطر نیفتد.^(۲۲) ولی هنگامی که خلیفه به خانه بازگشت باز مروان به دست پایش پیچید و گفت: اگر به اشتباهات خود ادامه می‌دادی بهتر از آن بود که بر اثر تهدید مردم توبه نمائی. آنگاه مروان از منزل بیرون آمد و با پرخاش به مردم آنها را تهدید نمود. مردم جریان را به امام (ع) گزارش دادند. امام نزد عثمان آمد و ضمن تذکر به اینکه مروان وی را از دین و عقل بیرون می‌برد، تهدید نمود که دیگر برای نصیحت کردن وی نخواهد آمد. نائله همسر عثمان نیز خلیفه را به پیروی از امام تشویق نمود و اضافه کرد: علی (ع) چون با تو خویشاوند و نزد مردم محبوب است می‌تواند کارها را سامان دهد.^(۲۳) در این زمان نیز عثمان سراغ امام می‌آید و از حضرت می‌خواهد با دیگر مردم انقلابی را از کنار خانه وی دور نماید. امام (ع) در جواب می‌فرماید: «من مردم را از طرف تو پراکنده می‌سازم، ولی هر گاه تو را به کاری که به صلاح توست سفارش می‌کنم، مروان پیشنهاد مخالفی می‌دهد و تو سخن او را بر توصیه خیر خواهانه من ترجیح می‌دهی.»^(۲۴)

مدرم که در رفتار خلیفه تغییری مشاهده نمی‌مایند ضمن نوشتن نامه‌ای، به وی هشدار می‌دهند به تعهدات خود پای بند باشد و گر نه او را به قتل می‌رسانند. وی دار و دسته‌اش را جمع کرده و در این باره مشورت می‌نماید. مروان پیشنهاد می‌دهد از امام علی (ع) کمک بطلبد تا از مردم برای خلیفه مهلت بگیرد. البته هدف مروان این بود که با صرف وقت به جمع آوری نیرو برای دفاع از خلیفه پردازد.^(۲۵) هنگامی که امام نزد خلیفه آمد، عثمان ضمن آنکه قول داد حقوق مردم را بازگردانده و گذشته‌ها را جبران کند، اضافه نمود: من از مردم بر جان خود بیمناکم. امام (ع) باز به هدایت وی پرداخته و فرمودند: «مردم به عدالت تو محتاج اند نه به کشتن تو، من مردمی را می‌بینم که به سخن (بدون عمل) راضی نخواهند شد. تو در پیمان اولیه خود قول دادی از اعمال ناشایست خود که مورد انتقاد آنهاست دست

برداری، از این رومن مردم را باز گرداندم، ولی به هیچ یک عمل نکردی دوباره مرا فریب‌نده، زیرا من از طرف تو با تقاضای آنا موافقت می‌کنم.»

هنگامی که خلیفه برای بار دیگر به امام (ع) قول داد، امام به سوی مردم حرکت کرده و ضمن آنکه تقاضای آنها را بر حق و قانونی دانست، تعهد عثمان را به گوش آنها رسانید. مردم گفتند: ما به حرف بدون عمل راضی نمی‌شویم. بار دیگر امام (ع) نزد خلیفه آمد و پیغام مردم به به وی رسانید. خلیفه از امام (ع) سه روز مهلت خواست. امام نیز موافقت نمود و قرارداد بی‌بین خلیفه و مردم نوشت. آنگاه مردم متفرق گشتند.^(۲۶)

ولی بر خلاف انتظار، خلیفه در این سه روز خود را آماده جنگ نموده، سلاح تهیه می‌دید و لشکری بزرگ از بردگان مهیا ساخت. بعد از یه روز که مردم مدینه تغییری در عملکرد وی نیافتند، علیه وی شورش نمودند و «عمر ابن حزم انصاری» نیز از مدینه بیرون آمد و سراغ مصریها که در «ذاخشب» حضور داشتند رسید و جریان قیام مردم مدینه را به اطلاع آنها رسانید. آنها نیز به نامه‌ای که مروان به حاکم مصر نوشته بود دست یافته و بسیار خشمناک گشته بودند، لذا به مدینه بازگشته و همراه مردم مدینه به محاصره خانه عثمان پرداختند.^(۲۷) در نتیجه تنها مردم مصر نبودند که علیه خلیفه شورش نمودند، بلکه مردم مدینه قبل از مصریها به محاصره خانه عثمان پرداختند و اینکه برخی خواسته‌اند شورش علیه خلیفه را به فرد موهومی بنام عبدالله ابن سبأ نسبت دهند و چنین قلمداد کنند که وی مردم مصر را علیه عثمان شورانید، صحیح نیست، بلکه مردم مدینه قبل از مصریها وی را محاصره کرده بودند.^(۲۸)

صحابه پیامبر (ص) و مردم مدینه که از اعمال ناروای خلیفه به تنگ آمده بودند در سال ۳۴ هجری با ارسال نامه‌ای به دوستان خود که در جبهه نبرد با کفر بودند از آنها خواستند به مدینه برگردند که میدان جهاد، در داخل شهر مدینه است، زیرا اسلام در اینجا در حال نابود شدن است. صحابه از هر طرف رهسپار مدینه شده و در قتل عثمان شرکت کردند.^(۲۹) حال آنکه آمدن مردم مصر و کوفه و بصره به

مدینه در سال ۳۵ هجری اتفاق افتاد^(۳۰) و برخی از مدعوین با همین کاروانها به مدینه آمدند. بعلاوه مردم مدینه طی نامه‌ای به خلیفه هشدار دادند در صورت عدم رعایت حقوق الهی در مورد آنان، وی را خواهند کشت.^(۳۱)

نامه خلیفه به فرماندار مصر

مصریان در راه بازگشت، غلام خلیفه را یافتند که بر شتری وی سوار شده و به سوی مصر در حرکت است. او را تفتیش نمودند. نامه‌ای با مهر خلیفه یافتند که در آن به «عبدالله ابن ابی سرح» حاکم خلیفه در مصر دستور داده شده بود تا سران انقلابیون را به هنگام رسیدن به مصر اعدام نماید.^(۳۲) وقتی خبر به مردم رسید، هیچکس نبود که بر عثمان، خشم نگیرد. مصریان نامه را نزد امام (ع) آوردند. حضرت آن را به خانه خلیفه برد و از وی در این زمینه توضیح خواست. او قسم یاد کرد که از آن اطلاعی ندارد. امام (ع) از خلیفه پرسید: آیا غلام و شتر از آن وی بوده و مهر نامه با انگشتر خلیفه موافقت دارد؟ عثمان پاسخ مساعد داد. امام ضمن توبیخ او فرمود: «چگونه غلام تو شتر تو را همراه با نامه‌ای بانقش مهر تو از مدینه بیرون می‌برد و تو از آن آگاهی نداری؟»^(۳۳) آنگاه از وی پرسید: به نظر تو چه کسی متهم به نوشتن نامه است. خلیفه پاسخ داد: منشیان من و نیز تو، زیرا این مردم سخن تو را می‌پذیرند، اما تو آنها را از اطراف من دور نمی‌کنی. امام (ع) به غضب در آمد و از منزل وی خارج گردید در حالی که این جمله را بر زبان داشت: فرمان، فرمان خودتوست.^(۳۴) بنی امیه نزد امام آمده و اظهار داشتند تو مردم را علیه ماتحریک کردی. امام پاسخ داد: «شما خود می‌دانید که من در این انقلاب مردمی دخالت ندارم. من مردم مصر را از اطراف خلیفه دور کردم و کار حکومت وی را چندین بار، روبراه ساختم. دیگر چه کاری از من ساخته است؟»^(۳۵)

نه تنها امام علی (ع) از تغییر روش خلیفه ناامید شد، بلکه مردم نیز بعد از آنکه از وی ماء یوس گردیدند، به شورش علیه وی پرداختند چنانچه از عسارت طبری معلوم شد، حتی دوستان نزدیک عثمان نیز بعد از آنکه عدم وفاداری خلیفه را به تعهدات خود دیدند، دیگر حاضر به دفاع از وی نگشتند. محمد ابن مسلمه که در بازگرداندن مردم مصر از

اطراف مدینه به همراه امام علی (ع) کوشش نمود، در جریان محاصره منزل خلیفه، چون پیغام به وی رسید که مردم را از اطراف خانه وی پراکنده سازد، پاسخ داد: حاضر نیستم در یکسال دوبار قسم دروغ بخورد، زیرا عثمان به تعهدات خود عمل نمی نماید.^(۳۶)

نفرت مردم مدینه از رفتار خلیفه به جایی رسید که حاضر به خاک سپاری بدون وی نگشتند و جسد وی سه روز بر زمین ماند. حکیم ابن حزام نزد امام علی (ع) آمد و از ایشان خواست اجازه دهند تا خانواده خلیفه بدن وی را دفن نمایند. امام (ع) اجازه داد، ولی مردم مدینه در دفن وی شرکت نکردند. تنها کمی (که برخی آنها را ۱۲ نفر شمرده اند) در تشییع او شرکت کردند، مردم شهر در راه کمین کردند و با سنگ به جنازه وی حمله نموده و تصمیم بر واژگون کردن تابوت داشتند. چون خبر به امام علی (ع) رسید، به مردم دستور داد به جنازه خلیفه، کاری نداشته باشند. مردم مدینه از دفن خلیفه در بقیع جلوگیری کردند، از این رو او را در «حش کوب»^(۳۷) به خاک سپردند.^(۳۸)

به شهادت تاریخ امام (ع) در امور انسانی خلیفه رایاری می نمود هم چنانکه در جریان محاصره منزل عثمان برای وی آب فرستاد در حالی که مردم، مانع از رسیدن آب به خلیفه بودند. در راه رساندن آب، عده ای از بردگان آزاد شده بنی هاشم مجروح شدند.^(۳۹)

نظر صحابه در مورد عثمان

برخی از اطرافیان عثمان و مخصوصاً بنی امیه سعی داشتند چنین تبلیغ کنند که امام علی (ع) در شورش مردم علیه خلیفه، نقش رهبری انقلاب را به عهده داشته و مردم را علیه خلیفه می شوراند، چنانکه هنگامی که عثمان در مسجد از طرف مردم مورد ضرب و شتم قرار گرفت، بنی امیه به امام علی (ع) گفتند: تو ما را هلاک کردی و بر سر خلیفه چنین آوردی.

ما در یک بررسی کوتاه نظر برخی از صحابه پیامبر (ص) را در اینجاست تا معلوم شود محاصره عثمان و قتل وی ناشی از سوء رفتار شخص وی بود که سبب شد مردم علیه وی بشورند، نه اینکه

امام علی (ع) در قتل وی نقش داشته باشد.

۱- عثمان بر فراز منبر بود، شخصی فریاد زد: «اقم کتاب الله، به قرآن عمل نما»، خلیفه به وی دستور داد ساکت شود. وی برای بار دوم وسوم نیز بلند شد. مجلس از هم پاشید و سنگ پرانی شروع شد تا جایی که خلیفه از منبر افتاد و در حالی که بیهوش بود توسط اطرافیان به خانه برده شد.^(۴۰)

۲- عایشه وی را طاعی و ستمگر می خواند^(۴۱) و وی را تارک سنت پیامبر (ص)^(۴۲) و نابود کننده دین وی معرفی می کرد.^(۴۳)

۳- عبدالرحمن ابن عوف، شوهر خواهر عثمان و کسی که در انتخاب وی به عنوان خلیفه نقش اساسی را ایفاء نمود، چون اعمال ناروای خلیفه را مشاهده کرد، عهد کرد دیگر با او سخن نگوید^(۴۴) و حتی هنگام بیماریش (که منجر به مرگ وی گردید) چون عثمان به عیادت وی آمد روی از او برگرداند و حاضر به سخن گفتن با وی نگردید^(۴۵) و وصیت کرد خلیفه بر بدن وی نماز نگذارد و به مردم سفارش نمود قبل از آنکه حکومت عثمان طولانی شود، کارش را بسازند.^(۴۶)

۴- هنگامی که خبر قتل به ثمامة بن عدی که از اصحاب پیامبر (ص) و استاندار خلیفه بود رسید، ضمن گریه گفت: هنگامی که خلافت پیامبر به سلطنت تبدیل شود و هر کس هر مالی را بیابد، آنرا ببلعد، قتل عثمان اتفاق می افتد.^(۴۷)

۵- هنگامی که امام علی (ع) از طلحه می خواهد در پراکنده کردن مردم از اطراف منزل خلیفه شرکت نماید، ضمن رد پیشنهاد امام (ع) می گوید می خواهم بنی امیه به کیفر خود برسند.^(۴۸) وی به عثمان می گفت: تو بدعتهایی ایجاد کرده ای که سابقه ندارد.^(۴۹) اعتراض طلحه به خلیفه در مورد بدعتگزاری و سپردن مسئولیتها به خویشان خود از قبیله بنی امیه بود.

۶- جبلة ابن عمرو ساعدی (که قبلاً اعتراض وی را به عثمان در مورد اطرافیان او آوردیم) سر اعتراضش به عثمان را پیروی نکردن او از رهبران پیشین تا مرز انحراف دین می شمارد و می گوید نمی خواهد دین خدا توسط خلیفه مورد تحریف قرار گیرد.^(۵۰)

- ۷- زبیر نیز فریاد می کشید: «خلیفه را بکشید که دین شما را تغییر داد.»^(۵۱) و هموست که به عثمان می گفت: گروهی در مسجد پیامبر (ص) جمع شده اند تا جلوی ظلم تو را بگیرند و خواستار اجرای حق می باشند.^(۵۲)
- ۸- عمار، عثمان را طالم قاتلین وی را آمرین به معروف معرفی می کرد و مدعی بود که به خاطر بدعتهای او را کشتیم و چون ع^(۵۳) مرو بن عاص از وی پرسید چرا به خانه خلیفه حمله نمودید، پاسخ داد: «اومی خواست دین ما را تغییر دهد، از اینرو او را نابود کردیم.»^(۵۴)
- ۹- معاویه از عبدالرحمن بن حسان کوفی در مورد عثمان سؤال کرد. وی پاسخ داد: او اولین فردی بود که درهای ظلم را گشود و درهای حق را بست.^(۵۵)
- ۱۰- هاشم مرقال (که از اصحاب پیامبر (ص) بوده و در راه اسلام یک چشم خود را از دست داده بود)^(۵۶) درباره عثمان گفت: اصحاب پیامبر (ص) و قاریان قرآن وی را به خاطر بدعتها و مخالفت با قرآن کشتند.^(۵۷)
- ۱۱- جهجاه غفاری (که از اصحاب پیامبر - ص - بود) چون اعمال ناشایست عثمان را دید، عصای پیامبر را که در دست خلیفه بود گرفت و شکست^(۵۸) و در حضور مهاجرین و انصار به عثمان گفت: «از منبر فرود آی! تا تو را بر ستوری نشانده و به کوه دخان (دماوند) تبعید کنیم همانطور که تو مردان پاکی را تبعید کردی.» هیچیک از حاضرین به وی اعتراض نکردند، زیرا سخن وی را صواب می دانستند.^(۵۹)
- ۱۲- ابو ایوب انصاری (میزبان رسول خدا هنگام ورود حضرت به مدینه) عصر خلافت عثمان را دوران ظلم و ستم به مردم و انحراف از دین اهانت به مقدسات و شکنجه طرفداران حق و حقیقت و محرومیت آنان معرفی می کند.^(۶۰)
- ۱۳- برخی از صحابه پیامبر که ساکن در مدینه بودند، به دوستان خود در جبهه های جنگ نامه ای نوشتند که در آن تاءکید نمودند شرکت شما در جبهه برای بسط دین محمد (ص) می باشد در حالی که کسانی در

مدینه حکومت را در دست دارند که دین خدا را به تباهی کشیدند، برگردید و دین را بر قرار ساخته^(۶۱) و خلیفه را بر کنار کنید.^(۶۲) کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) تحریف شده و خلافت پیامبر (ص) که مایه رحمت بود به سلطنت تغییر شکل داده است که در آن هر کس به هر مالی دست یابد، آن را می بلعد.

۱۴- مردم کوفه با ارسال شخصی به نام عامر (که از زاهدین به شمار می رفت) اعمال خلاف خلیفه را گوشزد کرده و خواستار توبه وی گشتند. خلیفه در جواب، سفیر را مسخره نموده، انتقاد آنان را در امور کوچک و بی اهمیت دانسته، آن را قابل طرح ندانست.^(۶۳) از آنچه یاد شد، به خوبی می توان انگیزه مردم را در شورش علیه خلیفه دریافت که عبارت بود از اجرا نکردن قرآن و سنت پیامبر (ص)، ایجاد بدعتها، ظلم و ستم به مردم، تبعید انسانهای پاک نظیر اباذر، سپردن مسئولیتها به افراد نالایق و بالاخره تبدیل خلافت اسلامی به سلطنت.

این امور بطور طبیعی برای مردمی که شیوه رسول خدا (ص) را با چشم خود دیده بودند قابل تحمل نبود و زمینه را برای یک انقلاب عمومی علیه خلیفه آماده می ساخت. در داخل مدینه مردم برای شورش آماده بودند و آمدن گروهی از مصر و کوفه به مرکز، مانند جرقه ای بود که هیزم آماده ای را شعله ور می سازد.

به نظر می رسد یکی از عللی که سبب شد امام علی (ع) با پیشنهاد معاویه مبنی بر تحویل دادن قاتلین عثمان مخالفت کند و تا سر حد جنگ با وی پیش رود، همین امر بود که تنها چند نفر نبودند که در قتل عثمان شرکت داشتند، بلکه گروه کثیری از مردم مدینه کوفه و بصره و مصر و... در قیام علیه عثمان حاضر بودند و مورخین آورده اند بعد از پیدا شدن نامه خلیفه به حاکم مصر، کسی در مدینه نماند که بر عثمان خشم نگیرد.^(۶۴) امام (ع) در یکی از نامه هایش به معاویه می فرماید: من در این زمینه فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که نمی توانم قاتلین عثمان را تحویل دهم (زیرا چند نفر اندک نبودند).^(۶۵) گر چه امام (ع) شورش علیه خلیفه و قتل وی را به صلاح اسلام نمی دانست، ولی خواسته های انقلابیون را نیز مشروع

می دانست^(۶۶) و از این رو حاضر نگردید که قتل وی را ظالمانه قلمداد نماید و او را در این جریان، مظلوم شمارد^(۶۷) و انقلابیون را در دوران حکومت خود گرامی می داشت. روی آوردن مردم به امام (ع) در عصر عثمان و اینکه حضرت را پناهگاه خود می دانستند و گاهی نیز به نفع حضرت شعار می دادند، به جهت سابقه ایشان در اسلام و فضایل شخصی و خویشاوندی حضرت با رسول گرامی (ص) بود نه اینکه امام (ع) خواستار حکومت بوده و مردم را علیه خلیفه می شورانده است. ولی مروان و بنی امیه نزد عثمان سعایت می کردند و ادعای می کردند علی (ع) مردم را علیه خلیفه شورانده و رهبری مصریان را بر عهده دارد.^(۶۸) از اینرو عثمان امام را به «ینبع» تبعید نمود گر چه بعد از اندک زمانی متوجه شد که تنها امام (ع) است که نفوذ چشمگیری در مردم داشته و می تواند مردم را نصیحت کرده و سفیر بین او و مردم باشد. از اینرو سراغ حضرت فرستاد و از ایشان کمک خواست.^(۶۹)

امام علی (ع) و قتل عثمان

از اسناد تاریخی به خوبی بر می آید که امام علی (ع) کوچک ترین دخالتی در قتل عثمان نداشت است. نه خو شخصاً در جریان محاصره منزل خلیفه شرکت داشت و نه دیگران را علیه او تحریک می کرد. امام (ع) هم از نظر فقهی و هم از نظر اخلاقی از این جریان مبری است. قتل در دیدگاه فقه غیر از قتل در دیدگاه اخلاق است. در دیدگاه فقه کسی که در کشتن دیگری شرکت نماید، او مسئول خواهد بود، ولی از دیدگاه اخلاق، کوچک ترین اعانت ولو جلوگیری نکردن از مقدمات ابتدائی قتل، نوعی شرکت معنوی در قتل است. امام (ع) نه تنها کوچک ترین کمکی به قتل خلیفه ننمود، بلکه در مواردی نیز وی را کمک نمود (چنانچه به تفضیل گذشت) حتی حاضر شد فرزندان خود امام حسین (ع) و امام حسین (ع) را برای دفاع از منزل خلیفه و جلوگیری از قتل بفرستد.^(۷۰) این در حالی بود که در جریان محاصره، نزدیکان خلیفه از اطراف وی پراکنده شده، رو به فرار گذاشتند چنانکه ولید و سعید بن العاص به مکه فرار کرده و از بنی امیه، جز چند نفر، کسی باقی نماند.^(۷۱)

بهترین دلیل بر تبری امام (ع) از این جریان، شهادت دشمنان امام (ع)

و طرفداران خلیفه سوم می باشد. آنها که از هیچ نکته سنجی و ریزه کاری در توجیه مخالفت خود با امام علی (ع) که بعد از عثمان بوسیله مردم مسلمان انتخاب شده بود، فروگذاری نمی کردند، اگر اندک دخالتی (هرچند به نحو غیر مستقیم) از امام (ع) در قتل خلیفه سراغ داشتند آنرا مدرک قرار داده و فریاد به راه می انداختند، حال آنکه بالاترین مستند و مستمسک مخالفان امام (ع) آن بود که شرکت کنندگان در قتل خلیفه پیرامون امام (ع) را گرفته و حضرت به آنها پناه داده است. معاویه معترف به این مسئله بود و می گفت: «علی (ع) معتقد است که عثمان را نکشته است. البته ما هم قبول داریم، ولی او قاتلان عثمان را در پناه خود گرفته است.»^(۷۲)

مروان ابن حکم پسر عموی خلیفه و مشاور اول وی نیز می گفت: هیچکس به اندازه امام علی (ع) از عثمان دفاع نکرد و چون به وی اعتراض شد: چگونه با اعتراف به این مطلب، علی را بر فراز منبرها لعن می کنید؟ پاسخ داد: بدون سب علی، حکومت ما استقرار نمی یابد.^(۷۳)

عبدالملک فرزند مروان، نیز وقتی شنید امام (ع) فرمودند: «من در قتل خلیفه شرکت نکرده ام، حضرت را تصدیق نمود.»^(۷۴) عمرو بن العاص نیز که مشاور معاویه بوده و از دشمنان سرسخت امام به شمار می رود، طی نامه ای به ایشان، مشارکت امام را در این مسئله رد نمود.^(۷۵) عبیدالله ابن عمر نیز که از ترس امام علی (ع) به شام فرار کرد، هنگامی که معاویه از وی خواست بر فراز منبر، علی (ع) را قاتل عثمان اعلام کند، گفت: دوست ندارد شهادت دروغ بدهد، زیرا یقین دارد علی (ع) عثمان را نکشته است.^(۷۶)

امام علی (ع) خود نیز در موارد فراوانی درباره قتل عثمان مطالبی فرموده است، زیرا این مسئله در دوران حضرت، بحث سیاسی روز بود و دشمنان امام (ع) آن را بهترین مستمسک برای خود یافتند، از این رو امام (ع) مرتب به شهادت القاء شده توسط آنان پاسخ می داد، بلکه می توان گفت یکی از علت های سر باز زدن حضرت از قبول خلافت بعد از عثمان، همین مسئله بود. امام (ع) می دید قرار است وارث حکومتی گردد که رهبر آن به دست انقلابیون کشته شده است و

ممکن است برخی به بهانه خونخواهی وی، با حکومت مرکزی مخالف نمایند و این حقیقتی است که شخص حضرت به آن اعتراف نموده است^(۷۷) همچنانکه دوستان حضرت نیز هنگام بیعت مردم با ایشان به آن اشاره^(۷۸) می کردند.

پیش بینی امام (ع) به تحقق پیوست. طلحه و زبیر و عایشه که از سرسخت ترین مخالفین خلیفه سوم بودند و شعار «بکشید خلیفه را» سر می دادند، و از همه مهم تر معاویه، به همین بهانه خونهار یختند و جنگهائی بر امام (ع) تحمیل کردند.

معاویه خواب سلطنت بعد از عثمان را برای خود دیده بود، لذا با آنکه عثمان از وی در جریان محاصره منزلش درخواست کمک کرده بود، ارسال نیروی کمکی برای خلیفه را به تاءخیر انداخت، تا آنکه قبل از رسیدن نیرو به مدینه، خلیفه شد^(۷۹) آنگاه به خونخواهی خلیفه، جنگ صفین را به راه انداخت و حکومت اسلامی را تضعیف نموده و سرانجام نیز خلافت را به چنگ آورد.

طلحه نیز سعی می کرد رهبری انقلابیون را به عهده گیرد و مردم را در خانه خود جمع کرده و به قتل خلیفه ترغیب می نمود.^(۸۰)

مورخین، وی را تندروترین فرد مخالف خلیفه به شمار آورده اند^(۸۱) و در ایام محاصره منزل عثمان به اقامه نماز جماعت در مسجد مدینه پرداخت^(۸۲) و کلیدهای بیت المال را به دست گرفت، زیرا امید به خلافت خود بسته بود.^(۸۳) مروان در جنگ جمل، وی را در حال فرار مورد اصابت تیر قرار داد، زیرا وی را قاتل عثمان می دانست.^(۸۴)

عایشه نیز امید داشت که با قتل عثمان، پسر عمویش طلحه به حکومت برسد و شعار «اقتلواعثلا»^(۸۵) سر می داد و علنا می گفت: اگر

خلیفه کشته شود، طلحه به حکومت می رسد^(۸۶) و با همین امید، هنگام محاصره منزل عثمان از مدینه خارج شد و حاضر نگردید و پراکنده کردن مردم از اطراف منزل عثمان کمکی ننماید.^(۸۷)

و چون خبر قتل عثمان در مکه به او رسید، خوشحال شد و شتابان به سوی مدینه حرکت نمود تا در مراسم بیعت با طلحه شرکت

کند،^(۸۸) ولی در وسط راه، چون به او خبر دادند مردم امام علی (ع) را انتخاب کردند، فوراً شعار مظلومیت عثمان و خونخواهی خلیفه را سر

داد و به مکه بازگشت.^(۸۹) و با طلحه و زبیر و با کمک استانداران سابق عثمان، جنگ جمل را علیه امام (ع) به راه انداخت. از ای رو هنگامی که عایشه دم از مظلومیت عثمان می زد، عمار به وی گفت: «عجبا، تو دیروز مردم را علیه او تحریک می کردی، ولی امروز برایش سینه می زنی.»^(۹۰) مغیره ابن شعبه نیز آرزو می کرد عایشه در جنگ جمل کشته شود تا کفاره گناهانش در قبال تحریک مردم علیه عثمان، محسوب گردد.^(۹۱)

برخی از سخنان امام (ع) در رد شرکت خود در قتل عثمان

- ۱- «بخدا قسم! من نه خود عثمان را کشته‌ام و نه به قاتلین وی کمک نموده‌ام.»^(۹۲)
- ۲- در مورد طلحه و زبیر که به بهانه خونخواهی خلیفه جنگ جمل را به راه انداختند می فرماید: «آنها از من حقی را طلب می کنند که خودرهایش ساخته‌اند و خونی (خون عثمان) را می طلبند که خود بر زمین ریخته‌اند... حجت خدا بر آنها تمام است و خدا می داند که من در قتل وی شرکت نداشتم. من به اتمام حجت بر آنها و علم خدا راضی هستم.»^(۹۳)
- در این جملات، امام (ع) اشاره به یک نکته روانی می کند، یعنی علم خداوند به امور بهترین چیزی است که وجدان انسان مؤمن را راحت می سازد. آنگاه که باطل گرایان با حيله گری و مکرپردازی، فضای جامعه را با تبلیغات مسموم آلوده نموده و افراد ساده لوح را تسخیر می نمایند، عالی ترین عامل آرامش روحی انسان، علم خداوند است که بر همه رویدادهای جهان احاطه دارد. از این رو گاهی امام (ع) می فرمود: «خدایا تو می دانی که من در کشتن عثمان، دخالت نداشتم.»^(۹۴)
- ۳- امام هنگامی که منزل عثمان محاصره شده بود فرمود: ما از وی خواستار تحویل دادن و برکناری مروان می باشیم، ولی نمی خواهیم عثمان را به قتل برسانیم.^(۹۵)
- ۴- امام (ع) طی نامه‌ای به معاویه می نویسد: «بخدا قسم! اگر خردمندانه بیندیشی و خواهشهای نفسانی را کنار گذاری، در می یابی که من پاکدامن ترین مردم در جریان قتل عثمان می باشم. تو

خود می‌دانی که من در این حادثه درگیر نبودم.))^(۹۶)

۵- «من نه خواستار قتل بودم و نه از آن ناراحت شدم. من نه به کشتن وی دستور دادم و نه از آن نهی کردم.»^(۹۷)
در این جمله امام (ع) اشاره به دو مطلب می‌کند:

الف: گرچه امام (ع) خواستار قتل خلیفه نبود، ولی در عین حال چون نصیحت‌های حضرت و سایر صحابه در وی تأثیر نگذاشت و امید اصلاح وی وجود نداشت و خواسته‌های مردم نیز مشروع بود، امام (ع) نسبت به شخص خلیفه، حجت را تمام می‌دید و برای وی بعد از وقوع قتل، دیگر تأسف نخورد و به عبارت دیگر عثمان را مسبب به وجود آمدن این حوادث می‌دانست و او را در این جریان مظلوم نمی‌شمرد. به همین جهت نیز وی را «حمال الخطایا» شمرد^(۹۸) و حاضر نگردید که قتل وی را ظالمانه قلمداد نماید.^(۹۹) و فرمود: از قتل خلیفه، ناراحت نشده‌است همچنانکه خوشحال نگردیده است.^(۱۰۰)
عدم خوشحالی امام نیز به جهت از بین رفتن ابهت خلافت اسلامی بود و به همین جهت، بعدها در عصر خلافت خود فرمود: در روز قتل عثمان، موقعیت من نیز تضعیف شد.^(۱۰۱)

ب: مردم بدون مشورت با من خلیفه را کشتند. من مورد مشورت نبودم تا به آن امر نمایم یا از آن نهی کنم. به عبارت دیگر، من در این جریان، کاملاً برکنار بودم. البته این سخن ناظر به مراحل نهایی است که دیگر جان مردم به لب رسیده و خشم آنان قابل کنترل نبود، و گرنه در مراحل اولیسه، امام (ع) سعی در خاموش کردن مردم و اصلاح خلیفه داشت و مردم را از کشتن خلیفه بر حذر می‌داشت و آنقدر از وی دفاع نمود که می‌ترسید دفاع بیشتر از وی، گناه محسوب گردد.^(۱۰۲)

۶- «من حاضر در کنار کعبه با بنی امیه مباحله کنم که من در قتل عثمان درگیر نبوده‌ام.»^(۱۰۳)

۷- هنگامی که در لحظات آخر عمر خلیفه سوم، سعد ابن ابی وقاص از امام می‌خواهد که مردم را از اطراف خلیفه دور سازد فرمود: «آنقدر از وی دفاع کردم که دیگری از مردم خجالت می‌کشم.»^(۱۰۴)

همکاری اصحاب امام علی (ع) با خلفا

اصحاب امام علی (ع) نیز به پیروی از حضرت، در مواردی که همکاری

با خلفا به نفع اسلام و مسلمین بود با آنها همکاری نموده، گاهی به عنوان استاندار یا نیروی نظامی و یا فرمانده سپاه اسلام بادستگاه خلافت همراهی می‌کردند.

سلمان^(۱۰۵) و عمار^(۱۰۶) به ترتیب استانداری مدائن و کوفه را در عصر عمر پذیرفتند و عمار در عهد عثمان، از طرف خلیفه برای بررسی شکایات مردم مصر از استاندار خود، به آن دیار سفر می‌کند^(۱۰۷) و نیز در عهد ابابکر، در جنگهای مسلمین با مرتدین شرکت می‌کند^(۱۰۸) همانطور که در جنگهای مسلمین با ایرانیها در عصر عمر شرکت داشت. براء ابن عازب به عنوان فرمانده نیروی اسلام در عهد خلیفه ثانی، قزوین را فتح می‌نماید. و با مردم آن دیار قرارداد صلح می‌بندد.^(۱۰۹)

عثمان بن حنیف نیز از طرف عمر، مسئول جمع آوری مالیات کوفه است.^(۱۱۰)

پاورقی

۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۲. ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳، محمدرضا، الامام علی ابن ابیطالب، ص ۳۷: مؤلف این کتاب معتقد است که غیر از این جریان، ابابکر مسئولیت حکومتی دیگری به امام علی (ع) نداده است.

۳. ابن اثیر، همان، ص ۷۶.

۴. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۹۱، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۹۶، طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۴۸۰.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۷۹ - ۷۸.

۲. بلاذری، احمد، فتوح البدان، ص ۲۶۴.

۱. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۶، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۰۷.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۴ و ج ۲۰، ص ۲۱۴
۳. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۹، ص ۸۲.

۴. بطور مثال هنگامی که مردم مصر سفیری نزد خلیفه فرستادند و از اعمال فرماندار خود شکایت کردند جواب نامه آنها را نداد و سفیر را بیرون نمود. طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۶۹، همچنانکه سفیر مردم کوفه را مورد استهزاء قرار داد. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۴

۱. طبری، همان، ص ۳۶۹، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۷، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲. بلاذری، همان مدرک

۳. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۰، ابن قتیبه، عبدالله، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۳۶.

۱. انقلابیون در مرحله اول خواستار اصلاح رفتار خلیفه شدند و چون در وی تغییری نیافتند، خواستار کناره گیری وی از قدرت گردیدند، ولی خلیفه از این مطلب هم سرباز زد. آنها به محاصره منزل وی پرداخته تا به خلع خود قانع گردد. آن چیزی که آتش جنگ را فروزان کرد آن بود که یکی از محافظان خلیفه، یکی از مسلمانان را با تیر کشت. مردم خواستار تحویل قاتل شدند و چون عثمان نپذیرفت، جنگ شعله ور شد. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۷۲، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۹.

۱۶- ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۹.

۱۷- سید رضی، نهج البلاغه، خ ۱۶۴، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۰- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۷- ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۷۶- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۶۸، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۸.

۱۸- طبری، محب الدین، الریاض النضره، ج ۳، ص ۶۶.

۱۹- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۵۹-۳۵۸، بلاذری، احمد، انساب

الاشراف، ج ٥، ص ٦١، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٦١، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ٢، ق ٢، ص ١٤٦، ابن طقطقی، محمد، تاریخ فخری، ص ١٣٤، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ٢، ص ٢٨٣، ابن الی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٤٥.

٢٠- بی خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ٢، ق ٢، ص ١٤٦ و ١٤٨، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ٢، ص ٢٨٤، بلاذری احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٦٤-٦٣، طبری، محمد، تاریخ، ج ٤، ص ٣٦٠.

٢١- ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ٤، ص ٢٧١، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ١٨٦، بلاذری، همان مدرک، ص ٢٦، دینوری، عبدالله، الامامة والسیاسة، ج ١، ص ٣٦، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٤٥.

٢٢- طبری، تاریخ، ج ٤، ص ٣٦١.

٢٣- طبری، محمد، تاریخ، ج ٤، ص ٣٦٢، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٦٤-٦٥، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ٢، ق ٢، ص ١٤٧، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ٢، ص ٢٨٥، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٤٦-١٤٧.

٢٤- طبری، همان ص ٣٤٦، ابن اثیر، همان، ص ٢٨٦، ابن خلدون، همان مدرک.

٢٥- طبری، همان، ص ٣٦٩، ابن اثیر، همان، ص ٢٨٨، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٥١.

٢٦- طبری، محمد، تاریخ، ج ٤، ص ٣٧٠-٣٦٩، ابن ابی الحدید، همان، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ٢، ص ٢٨٩، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٦٤.

٢٧- طبری، محمد، تاریخ، ج ٤، ص ٣٧١-٣٧٠، ابن خلدون، عبدالرحمن، عبدالرحمن، تاریخ، ج ٢، ق ٢، ص ١٤٨، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ٢، ص ٢٨٩، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٥٢.

٢٨- درباره موهوم بودن وی به کتاب ((عبدالله ابن سباء)) نوشته علامه سید مرتضی عسکری، مراجعه شود.

٢٩- طبری، محمد، تاریخ، ج ٤، ص ٣٣٦ و ٣٤٨ و ٣٦٧، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٦٠، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ٢، ص ٢٧٥.

۳۰- طبری، همان، ص ۳۴۵.

۳۱- همان مدرک، ص ۳۶۹.

۳۲- بلاذری، احمد، الانساب، ج ۵، ص ۲۶ و ۶۹، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۷، ابن عبدربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۷۱، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۶۵، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۲، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۵، ابن قتیبه، عبدالله، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۳۷، ابن حجر، احمد، الصواعق المحرقة، ص ۱۱۷، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۶.

۳۳- سیوطی و ابن عبدربه، همان مدارک، ابن قتیبه، ص ۴۰، بلاذری، همان، ص ۶۸.

۳۴- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۶، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۶.

۳۵- بلاذری، همان مدرک، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۲، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۲، ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۰.

۳۶- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۷۳ و ۳۷۷، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۶۵.

۳۷- «حش کوكب» منطقه‌ای خارج از بقیع بود که مقبره یهودیان محسوب می‌شد، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۱۲.

۳۸- دینوری، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۶، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۱۳ و ۴۱۲، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۷۷-۷۹، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۰، ابن عبدربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۷۰، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۹۵، هیتمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۱۱۱، ابن طقطقی، محمد، تاریخ فخری، ص ۱۳۵، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۸۶-۸۳، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۸.

۳۹- بلاذری، همان، ص ۶۸، ابن حجر هیتمی، همان، ص ۱۱۷، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخفاء، ص ۱۸۷، مسعودی، همان، ابن عبدربه،

احمد، الفريد، ج ٤، ص ٢٧٢، دينورى، همان، ص ٣٨.
٤٠- تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٦٤، بلاذرى، احمد، انساب الاشراف، ج ٥،
ص ٧١.

٤١- بلاذرى، همان، ص ٧٥.

٤٢- بلاذرى، همان مدرک، ص ٤٩، يعقوبى، احمد، تاريخ، ج ٢، ص ١٧٥،
ابوالفرج اصفهانى، على، الاغانى، ج ٥، ص ١٤٣.

٤٣- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٢٠، ص ٢١.

٤٤- ابن ابى الحديد، همان، ج ١، ص ١٩٦، بلاذرى، احمد، انساب
الاشراف، ج ٥، ص ٥٧.

٤٥- ابن ابى الحديد، همان مدرک، ابن عبد ربه، العقد الفريد، ج ٤، ص
٢٨٦

٤٦- امينى، عبدالحسين، الغدير، ج ٩، ص ٨٦.

٤٧- ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ٣، ص ٨٠.

٤٨- طبرى، محمد، تاريخ، ج ٤، ص ٤٠٥.

٤٩- بلاذرى، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٤٤.

٥٠- همان مدرک، ص ٤٧.

٥١- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٩، ص ٣٦.

٥٢- بلاذرى، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٧٦.

٥٣- ابن مزاحم، وقعة صفين، ص ٣١٩، ابن ابى الحديد، شرح نهج
البلاغه، ج ٥، ص ٢٥٢

٥٤- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٢٢، ابن مزاحم، همان،
ص ٣٣٩.

٥٥- ابى الفرغ، اصفهانى، على، الاغانى، ج ١٧، ص ١٥٦، طبرى، محمد،
تاريخ، ج ٥، ص ٢٧٦، ابن اثير، على، الكامل، ج ٢، ص ٤٩٨.

٥٦- ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ٥، ص ٣٢، بلاذرى، احمد، فتوح
البلدان، ص ١٤٢.

٥٧- ابن مزاحم، وقعة صفين، ص ٣٥٥، طبرى، محمد، تاريخ، ج ٥، ص
٤٣، ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٨، ص ٣٦.

٥٨- ابن حجر عسقلانى، احمد، الاصابة، ج ١، ص ٢٥٣، ابن عبد البر،
الاستيعاب، ترجمه جهجاه، ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص

- ۱۴۹، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۷.
- ۵۹- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۷، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۶۶. شکستن عصای پیامبر (ص) و درخواست فرود آمدن از منبر حضرت، به این معنی بود که خلیفه به سنت پیامبر وفادار نیست.
- ۶۰- زکی صفوت، احمد، جمهرة الخطب، ج ۱، ص ۴۳۲، دینوری، عبدالله الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۱۲.
- ۶۱- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۶۷، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۸۷، ابن قتیبہ، همان، ج ۱، ص ۳۵.
- ۶۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۹.
- ۶۳- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۲، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۷۴.
- ۶۴- ابن عبید ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۲، سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۶.
- ۶۵- سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۹، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۳، ابن مزاحم، نصر، وقعة صفین، ص ۹۱، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۱.
- ۶۶- سید رضی، نهج البلاغه، خ ۳۰.
- ۶۷- طبری، محمد، تاریخ، ج ۵، ص ۸، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۱، ص ۱۷۱.
- ۶۸- بلاذری، نیز از شخصی بنام زهری این حقیقت را نقل می کند. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۲.
- ۶۹- سید رضی، نهج البلاغه، خ ۲۴۰، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۹.
- ۷۰- ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۹، ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۲، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۸۵، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۲، دینوری عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۰، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۹.
- ۷۱- طبری، همان، ص ۴۳۳.
- ۷۲- طبری، همان، ج ۵، ص ۶، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۳۶۸.
- ۷۳- علامه امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۷، ص ۱۴۷ به نقل از ابن

- حجر هیتمی، احمد، الصواعق المحرقة، ص ۳۳.
- ۷۴- ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۳.
- ۷۵- ابن جوزی، یوسف، تذکرة الخواص، ص ۸۶.
- ۷۶- نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۸۳.
- ۷۷- سید رضی، نهج البلاغه، خ ۹۲، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۲۷ و ۴۳۴، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۳۰۴.
- ۷۸- بن عباس به امام (ع) عرض کرد که هر کس خلافت را بپذیرد، متهم به قتل عثمان می شود. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۴۰۷. همچنانکه اسامه در ایام محاصره منزل عثمان از امام خواست از مدینه خارج شود تا در صورت قتل عثمان متهم نگردد. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۷ و به همین بهانه حاکمان عثمان و طرفداران وی از ورود برخی از استانداران امام (ع) به شهرها جلوگیری کردند. طبری، محمد، ج ۴، ص ۴۴۲، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۳۰۹ و جریر بن حازم معتقد بود بعد از انتخاب علی برای حکومت، وی را به قتل عثمان متهم ساختند. قبلا کسی در مورد وی کوچکترین احتمالی نمی داد. العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۵.
- ۷۹- طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۶۸، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۸۶، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۰.
- ۸۰- طبری، همان، ص ۴۳۱، ابن خلدون، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۴۷.
- ۸۱- ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۰، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۹۱، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۵.
- ۸۲- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۷۱ و ۳۷۹.
- ۸۳- طبری، همان، ص ۴۰۷، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۵.
- ۸۴- ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۵، ص ۳۸، یعقوبی، همان، ص ۱۸۲، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۶.
- ۸۵- منابع آن گذشت.
- ۸۶- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۴۰۷.
- ۸۷- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۳۸۶، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۵، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۵.
- ۸۸- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۸۰.

- ۸۹- یعقوبی، همان مدرک.
- ۹۰- ابن عبد ربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۷۴، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۰.
- ۹۱- ابن عبد ربه، همان، ص ۲۹۹.
- ۹۲- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۸، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۵، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۶۹، سیوطی، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، ص ۱۹۰.
- ۹۳- سيد رضی، نهج البلاغه، خ ۲۲.
- ۹۴- طبری، محمد، تاريخ، ج ۴، ص ۴۴۴، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۳، ص ۶۸ و ۸۲.
- ۹۵- سیوطی، تاريخ الخلفاء، ص ۱۸۷، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۷۲، دینوری، عبدالله، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۰، محب طبری، احمد، الرياض النضرة، ج ۳، ص ۶۶.
- ۹۶- دینوری، همان، ص ۹۳، سيد رضی، نهج البلاغه، نامه ۶، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۱۰.
- ۹۷- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۰۱، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۵.
- ۹۸- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹۴، حمال الخطایا: بدوش کشنده گناهان.
- ۹۹- طبری، محمد، تاريخ، ج ۵، ص ۸، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۷۱، ابن اثیر، علی، الكامل، ج ۲، ص ۳۶۹.
- ۱۰۰- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۸، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۱۰۱- ابن جوزی، يوسف، تذكرة الخواص، ص ۱۳۰.
۱. سيد رضی، نهج البلاغه، خ ۲۴۰.
۲. ابن عبد ربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۸۳، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۸۱. امام (ع) در موارد ديگری نیز دخالت خود را در قتل عثمان رد کرده است: نهج البلاغه، خ ۳۰.
۳. طبری، تاريخ، ج ۴، ص ۳۷۸.
۱. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۳، ابن ابی الحديد، شرح

نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۹، امین، سیدمحسن، اعیان الشعیه، ج ۷، ص ۲۸۷.

۲. طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۱۴۵، امین، همان، ج ۸، ص ۳۷۳.

۳. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۳۹.

۴. امین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۳.

۵. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۱۸. براء از یاران

نزدیک امام علی (ع) است. خوئی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث،

ج ۳، ص ۲۷۵. ما قبلا سخنان وی را در حمایت از خاندان پیامبر (ص)

در جریان سقیفه آورده‌ایم.

۶. طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۱۴۵.

امام علی (ع) و اجرا نمودن حدود در زمان خلفا

مقدمه

یکی از اموری که امام علی (ع) بر آن تاءکید داشت اجرای تعزیرات و حدود الهی بود. در جامعه همواره کسانی هستند که حریم قوانین الهی را می شکنند. اگر با اینها برخورد قاطعی صورت نگیرد ممکن است دیگران نیز جرات ارتکاب آن را بیابند و کم کم جامعه را به فساد بکشانند. از این رو اسلام برای گناهان تعزیرات یا حدودی^(۱) مشخص نموده است که در صورت اجرا، امنیت و صلح در جامعه برپا خواهد شد. امام علی (ع) جامعه بدون اجرای حدود را محکوم به نابودی می داند، لذا امام (ع) در زمان خلفای ثلاثه سعی تمام بر اجرای حدود الهی داشت، چنانکه خود در مورد هر سه خلیفه اظهار می دارد من در عهد تمام آنها حدود الهی را اجرا می کردم.^(۲) امام (ع) در نهج البلاغه یکی از اهداف حکومت خود و نیز یکی از مقاصد جنگ با معاویه را اجرای حدود معطله در زمان خلفای قبل از خود می شمارد.^(۳) امام (ع) در اجرای حد و تعزیر، اجازه خلیفه را هم لازم نمیدانست و در مواردی که احساس می کرد خلیفه در اجرای حدود کوتاهی می کند، تا حد امکان بر اجرای آن اصرار می ورزید. در عهد عمر در حالی که خلیفه مشغول طواف خانه خدا بود شخصی به وی از علی (ع) شکایت برد که مرا در حال طواف زده است. خلیفه از امام (ع) سبب این عمل را جویا شد. امام (ع) پاسخ داد: «چون در حال طواف به دنبال ناموس مؤمنین بوده و چشم چرانی می کرد، او را تنبیه کردم.» عمر چون این پاسخ را شنید به امام (ع) آفرین گفت.^(۴) در عهد عثمان اصرار بیشتری از سوی امام (ع) بر اجرای حد می بینیم، زیرا در عصر دو خلیفه اول، گرچه گاهی برخی از خواص خلیفه از اجرای حد معاف می شدند،^(۵) ولی معمولاً بر افراد مجرم

حد الهی را جاری می‌کردند و لکن در عصر خلیفه سوم تعطیل حدود به اوج خود رسید، از این رو امام (ع) در زمان وی تأکید بیشتری بر اجرای حدود الهی دارد که از باب نمونه به دو مورد اشاره می‌کنیم.

۱- اجرای حد بر ولید ابن عقبه

«ولید ابن عقبه ابن ابی معیط» برادر مادری عثمان بود که از طرف وی به عنوان استاندار کوفه انتخاب شد. وی در یک روز، نماز صبح را چهار رکعت خواند و در محراب قی نمود و آنگاه بر اثر شدت مستی روبه مومنین نموده، گفت: آیا بیشتر بخوانم؟ مردم انگشتی را از دستش بیرون آوردند، ولی بواسطه مستی متوجه نشد.^(۶) چهار نفر از مردم کوفه به مدینه آمدند تا جریان شرابخواری ولید را برای خلیفه سوم شرح دهند. عثمان شهود را ترسانید و آنها را تهدید کرد و شکنجه نمود تا جایی که آنها نزد عایشه آمدند و جریان را بازگو کردند. فریاد وی بلند شد: «ان عثمان ابطال الحدود و توعده الشهود»^(۷) خلیفه در پاسخ عایشه گفت: این امور به تو ربطی ندارد. شهود نزد امام علی (ع) آمدند و تهدید عثمان را گزارش کردند. حضرت نزد خلیفه رفته و با ناراحتی فرمود: «حدود خدا را تعطیل کرده و کسانی که علیه برادرت شهادت داده‌اند شکنجه می‌کنی و حکم خدا را جابجا نموده‌ای؟! (بجای اجرای حد بر ولید شهود را می‌زنی!)» عثمان نظر امام (ع) را در این زمینه پرسید. حضرت پاسخ داد: ولید را عزل نما و نیز دیگر به او مسئولیتی مده و در صورتی که شهود با وی دشمنی نداشته باشند، حد شرابخواری بر وی جاری نما^(۸) هنگامی که شهادت شهود ثابت شد، مردم از هر سو بر عثمان فشار آوردند تا حد را اجرا نماید، ولی باز وی تعلل می‌ورزیدند. سرانجام از جو عمومی ترسید^(۹) و موافقت خود را اعلام نمود، ولی برای آنکه ضربات حد بر بدن ولید اثر زیادی نگذارد و نیز در ملاء عام رسوا نشود، لباسی به وی پوشانید و وی را داخل خانه‌ای کرد.^(۱۰) آنگاه دستور داد مردی از قریش بر وی تازیانه زند. هر کس که وارد می‌شد ولید او را به یاد خویشاوندی خود و نیز ترس از خلیفه می‌انداخت، از این رو افرادی منصرف گشتند،^(۱۱) حتی طلحه که به شجاعت معروف بود، ترسید و حاضر به اجرای حد نگردید.^(۱۲) امام (ع) که سستی و ترس مردم را مشاهده نمود، وارد

منزل شد و شلاق را به دست گرفت. ولید حضرت را بر ترک آن قسم داد. امام (ع) فرمود: «ساکت شو! بنی اسرائیل به جهت ترک حدود الهی هلاک شدند.» آنگاه لباس ولید را از تنش بیرون آورد و حد شرب خمر را بر ولید اجرانمود و سپس فرمود: قریش بعد از این من را جلاد خود خواهند دانست.^(۱۳)

قرائنی که نشان می‌دهد عثمان نمی‌خواست بر ولید حد جاری سازد عبارت‌اند از:

۱- ولید برادر و استاندار وی محسوب می‌شد و اجرای حد بر او به معنای اثبات شرابخواری برادر و استاندار خلیفه بود و این امر وجهه خلیفه را خراب می‌کرد.

۲- تهدید و شکنجه شهود بوسیله عثمان.

۳- سخن عایشه که در صفحات قبل گذشت.

۴- پاسخ عثمان به عایشه که این امور به تو مربوط نیست.

۵- چون شهود در خانه عایشه جمع شدند عثمان آنان را افرادی بی دین خواند که پناهگاهی جز خانه عایشه نیافته‌اند.^(۱۴)

۶- عثمان شهادت شهود را تهمت خواند.^(۱۵)

۷- سخن برخی از صحابه به عثمان: از خدا بترس! حدود الهی را معطل مگذار و برادرت را عزل کن.^(۱۶)

۸- سخن عثمان به ولید: برادرم! بر تازیانه صبر نما! اجر تو با خداست و این گروه بر اثر زدن تو گناهان تو را بدوش می‌کشند.^(۱۷)

۹- هنگامی که حضرت مشغول اجرای حد گردید، ولید گاهی خود را به سمت راست یا چپ می‌کشید تا از ضربت شلاق مصون بماند. امام (ع) وی را گرفته و به زمین کوبید و شلاق را بر او فرود آورد. عثمان گفت: ای علی با او چنین رفتار منما!^(۱۸)

در این قضیه با اینکه امام (ع) از نارضایتی خلیفه نسبت به عمل خود اطلاع دارد و می‌داند که سبب دشمنی بیشتر قریش با ایشان خواهد شد، باز بر اجرای حد اصرار می‌ورزد.

طبری در تاریخ خود می‌گوید: ولید شراب نخورده بود و کسانی که علیه وی شهادت دادند، بواسطه دشمنی با وی، با هم همداستان شده و علیه وی نزد عثمان شهادت دروغین دادند.^(۱۹) لکن در سند گفتار

طبری سیف بن عمر تمیمی است که علمای رجال او را فردی ضعیف شمرده‌اند، یعنی فردی موثق نمی‌باشد^(۲۰) از این رو با وجود روایات فراوان و تواریخ قطعی (که قبلاً گذشت) نمی‌توان به سخنان فرد ضعیفی مانند سیف اعتماد کرد.

۲- امام علی (ع) و قصاص عبیدالله ابن عمر

هنگامی که عمر به دست ابو لؤلؤ، برده ایرانی کشته شد، ابو لؤلؤ خودکشی کرد.^(۲۱) عبیدالله فرزند عمر، چند مسلمان را بجای وی ترور نمود که عبارت‌اند از هرمان،^(۲۲) جفینه و دختر ابولؤلؤ^(۲۳) و حتی تهدید کرد که تمام برده‌های مدینه را خواهد کشت. مسلمین به وی اعتراض کردند و مانع از قتل سایر غلامان مدینه شدند، اما عبیدالله برخی از سران مهاجرین و انصار را نیز تهدید نمود.^(۲۴) عبیدالله در این عمل تحت تأثیر احساسات بود از طرف دیگر فرزند ابابکر، عبدالرحمن به وی گفت: «من قبل از ترور عمر، از کنار هرمان و جفینه و ابولؤلؤ می‌گذشتم که با هم سخن می‌گفتند، یک خنجر دو سر که دسته آن در وسط بود، از دست آنها افتاد.» و چون در خنجری که با آن عمر ضربت خورده بود نگریستند، آن را به این عمل شکل یافتند.^(۲۵) از این رو عبیدالله این دو را متهم به شرکت در قتل عمر می‌دانست.

البته معلوم است تنها با سخن عبدالرحمن، شرکت هرمان و جفینه در قتل عمر ثابت نمی‌شود و سخن گفتن آنها با ابولؤلؤ نیز دلیل بر این مشارکت نیست، زیرا شاید در باره مطلب دیگری، سخن می‌گفتند و حدود و قصاص با ظن و گمان قابل اجرا نیست. بعلاوه عبدالرحمن هم نگفت آنها در مورد ترور عمر با هم سخن می‌گفتند. بر فرض اینکه عبدالرحمن چنین گفته باشد، شهادت یک نفر نمی‌تواند قتل را ثابت نماید. از این رو عمر خود وصیت نمود اگر عبیدالله دو شاهد بر شرکت هرمان در قتل من اقامه نمود، وی را به خاطر کشتن هرمان قصاص نمائید.^(۲۶) و به همین جهت مردم به عثمان اعتراض می‌کردند چرا به وصیت عمر در مورد عبیدالله عمل نمی‌کند.^(۲۷) هنگامی که خبر قتل این سه نفر در شهر پیچید، مردم که از بی‌گناهی آنان با خبر بودند ترسیدند عذاب الهی نازل گردد.^(۲۸) سعد ابن ابی

وقاص با عبیدالله گلاویز شد و سپس عثمان پیش آمد و موی عبیدالله را کشیده و او را سرزنش نمود تا جایی که مردم آنها را از هم جدا نمودند.^(۲۹) عثمان به وی می گفت: «خدا تو را بکشد! یک فرد مسلمان نماز خوان و یک دختر کوچک و فرد دیگر که در پناه اسلام بوده است را کشته ای؟ رها کردن تو سزاوار نیست.»^(۳۰)

هنگامی که عثمان انتخاب شد، مردم یقین داشتند خلیفه، عبیدالله را قصاص خواهد کرد. وی با صحابه در این زمینه مشورت نمود، اکثریت نظر دادند قصاص وی لازم است.^(۳۱) تنها چند نفر و از جمله «عمرو ابن العاص» با قصاص عبیدالله، مخالفت نموده، و گفتند برای خانواده عمر، این که دو نفر از آنها با هم از بین بروند غیر قابل تحمل است. و از طرف دیگر عمرو به عثمان گفت: جنایت در زمان تو رخ نداده است، از این رو تو مسئول کیفر آن نیستی.^(۳۲) در این میان امام علی (ع) اصرار فراوان بر اجرای قصاص داشت تا جایی که به عثمان فرمود: «این فاسق را به سزای عملش برسان زیرا مرتکب جنایت بزرگی شده است، او مسلمان بی گناهی را کشته است.»^(۳۳) و به عبیدالله هم فرمود: اگر روزی دست من به تو برسد تو را قصاص خواهم کرد.^(۳۴) مگر گناه دختر ابولؤلؤ چه بود که او را کشتی؟^(۳۵) و نیز به مردم فرمود: اگر من بجای عثمان بودم، عبیدالله را قصاص می کردم.^(۳۶) از این رو هنگامی که امام (ع) بعد از عثمان به حکومت رسید تصمیم بر قصاص فرزند عمر گرفت، به همین جهت، عبیدالله فرار نمود و به شام نزد معاویه رفت.^(۳۷) امام (ع) پیش بینی می کرد که در آینده، وی را خواهد کشت^(۳۸) و چنین شد که او در جنگ صفین در رکاب معاویه به هلاکت رسید.^(۳۹) در جنگ صفین پرسید، عبیدالله جواب داد: خون عثمان را می طلبم. امام (ع) فرمود: خدا نیز از تو خون هر میزان را می طلبد.^(۴۰)

عثمان با آنکه خود در ایام سه روزه شورا با عبیدالله در آویخت و رها کردن وی را بر خلاف حق می دانست، اما پس از خلافت، وی را آزاد کرد و به این هم اکتفا ننمود، بلکه برای آنکه وی را ز چشم مردم مدینه دور نگه دارد، به او منزل و زمینی در کوفه بخشید که به آن «کویفة ابن عمر، یعنی کوفه کوچولوی پسر عمر» می گفتند.^(۴۱)

بهانه‌های عثمان در قصاص نکردن عبیدالله عبارت بود از:

۱- عثمان خود را ولی دم آن سه نفر اعلام کرد، زیرا عرب نبوده، و وارثی در مدینه نداشتند، از این رو معتقد بود خلیفه مسلمین حق دارد قاتل آنها را عفو کند.^(۴۲)

۲- عمرو ابن عاص گفت: چون جرم در زمان عثمان واقع نشده است، لذا مسئول آن نیست.^(۴۳)

۳- خانواده عمر نمی‌توانند دو داغ را تحمل کنند.^(۴۴)

هر سه بهانه قابل خدشه است، چنانچه هنگامی که عثمان خود را ولی هرمرزان اعلام نمود مسلمانان به وی اعتراض کردند. از جمله امام علی (ع) به خلیفه هشدار داد تو در این زمینه با سایر مسلمانان برابری، زیرا جنایت در عصر خلیفه قبلی رخ داد است و او دلی دم هرمرزان است و حکم قصاص را صادر کرده است، از خدا بترس! که از تو در این زمینه سؤال خواهد کرد.^(۴۵) مقدار نیز سخنانی مشابه ایراد کرد. عثمان که جوابی نداشت قول داد در این زمینه تجدید نظر نماید، ولی بجای آن، عبیدالله را از مدینه خارج نمود و به کوفه فرستاد.^(۴۶) در زمینه بهانه دوم نیز باید گفت: در اسلام، اجرای حدود وظیفه حاکم است و مشروط به وقوع در زمان او نیست و به تعبیر امام علی (ع) حق سابق با گذشت زمان باطل نمی‌شود.^(۴۷)

ثانیا اگر این سخن عمرو درست باشد می‌بایست عثمان به دستور عمر که حاکم در زمان وقوع جرم بود، عمل نماید، زیرا وی خواستار قصاص عبیدالله (در صورت اقامه نکردن شهود) شده بود. بعلاوه اگر جای حدود، وظیفه حاکمی است که جرم در زمان او رخ داده است، دیگر سخن عثمان قابل توجیه نیست که خود را ولی دم هرمرزان می‌داند و قاتل وی را عفو می‌کند. در زمان او رخ نداده بود تا او ولی باشد در عصر عمر اتفاق افتاد.

دلیل سوم که اصلا قابل مطرح شدن نیست، زیرا نمی‌توان جلوی حدود الهی را به سبب احساسات یک خانواده گرفت، هر چند از خاندان خلیفه باشند، بعلاوه خود عمر به عنوان رئیس این خانواده، خواستار اجرای قصاص بود. عثمان سخن عمرو ابن العاص را بر سخن امام علی (ع) و مهاجرین و انصار ترجیح داد و به گفته سعید بن مسیب

خود این سه نفر به هدر رفت.^(۴۸)

از آنچه گذشت می‌توان به میزان صحت روایت منقول در تاریخ طبری پی برد آنجا که از زبان فرزند هرمان، می‌نویسد: «عثمان، مرا طلبید و گفت: این عبیدالله، قاتل پدر توست و تو در مورد او صاحب اختیاری، او را ببر و قصاص نما. من نیز او را در میان مردم برای قصاص بردم. مردم از من خواستند که او را عفو نمایم. من بعد از گرفتن اقرار از آنان که حق وی را دارم، او را عفو کردم.»^(۴۹)

اولا هرمان، فرزندی در مدینه نداشت و به همین جهت عثمان خود را ولی دم او معرفی کرد. ثانياً اگر این سخن صحیح بود، چرا امام علی (ع) هنگام خلافت خود در پی قصاص وی بود؟ ثالثاً در سند روایت، سیف بن عمر آمده است این روایت نمی‌تواند در مقابل تاریخ قطعی و مسلم، قد علم کند) این روایت را مخدوش می‌داند.^(۵۰)

پاورقی

۱. فرق تعزیر با حد آن است که در حد، میزان کیفر توسط شرع، معین و مشخص است و قاضی همان را درباره مجرم به مرحله اجرا در می‌آورد، ولی در تعزیر مقدار کیفر وابسته به نظر قاضی است.
۲. ابن عبد ربه، احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۴.
۳. سید رضی، نهج البلاغه، خ ۱۳۱
۱. طبری، احمد، ذخائر العقبی، ص ۸۲.
۲. چنانکه ابابکر از قصاص خالد بن ولید و اجرای حد بر او به خاطر قتل مالک بن نویره و عمل فحشاء با همسر وی منصرف گشت. طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۷۹ و ۲۸۰، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۳۱، ابی الفداء، اسماعیل، تاریخ، ج ۱، ص ۱۶۶، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۳۳، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۰۴ - ۲۰۶.
۱. یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۵، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳، حموی، محمد، تجرید الاغانی، ج ۱، ص ۱۳، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۴۶ و نیز اسد الغابه، ج ۵، ص ۹۱، ابن حجر، احمد،

- الاصابه، ج ۳، ص ۶۳۸، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۸۸، مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۲، اصفهانی، ابی الفرج، الاغانی، ج ۵، ص ۱۴۲ - ۱۳۹.
۲. عثمان حد را تعطیل کرده و در عوض شاهدها را ترسانده است: بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۴.
۳. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۴، ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹
۱. ابو الفرج اصفهانی، علی، الاغانی، ج ۵، ص ۱۴۳، ابن ابی الحديد، همان مدرک، ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۳۴.
۲. ابن ابی الحديد، همان مدرک، ص ۲۰، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۵.
۳. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۴، بلاذری، همان مدرک، ابن عبد ربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۸۸، ابو الفرج اصفهانی، علی، الاغانی، ج ۵، ص ۱۳۹.
۴. ابن عبد ربه، همان مدرک.
۵. طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۷۶، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۴۶، ابوالفرج اصفهانی، علی، الاغانی، ج ۵، ص ۱۳۹، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۵.
۱. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۴۳.
۲. ابو الفرج اصفهانی، همان مدرک.
۳. همان مدرک.
۴. ابن اثیر، علی، اسد الغابه، ج ۵، ص ۹۲، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۷۶.
۵. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۴.
۱. طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۷۴ به بعد.
۲. عسقلانی، احمد، بن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹۳.
۳. ابن عبد ربه، احمد، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۸.
۴. هرمزان حاکم ایرانی بود که در جنگ اسیر شد. هنگامی که به مدینه آمد، مسلمان گردید و از این رو عمر برای وی سهمی از بیت المال مقرر نمود و به همراه عمر به حج نیز رفت. عسقلانی، احمد بن حجر،

- الاصابه، ج ۳، ص ۶۱۹.
۵. جفینه یک فرد نصرانی بود که در ذمه دولت اسلام قرار داشت. دختر ابو لؤلؤ هم مسلمان بود. بنابراین جان هر سه محترم بود. ابن سعد، محمد، الطبقات ج ۵، ص ۱۵ و ۱۶، ابن خلدون، عبد الرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۲۶
۱. ابن سعد و ابن حجر و ابن خلدون همان مدارک، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۳۹، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۲۵.
۲. ابن حجر، احمد، الاصابه، ج ۳، ص ۶۱۹، ابن خلدون، عبد الرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۲۶، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۴۰، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۲۶.
۳. یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۱، امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۸، ص ۱۳۳، بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۸، ص ۶۱، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۰.
۱. امینی و ابن ابی الحدید، همان مدرک.
۲. ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۵، ص ۱۶.
۳. همان مدرک ص ۱۵ و ۱۶، ابن خلدون، عبد الرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۲۶.
۴. ابن سعد، همان مدرک، ص ۱۶، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۱.
۵. ابن سعد، همان مدرک.
۶. ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۵، ص ۱۶، ابن حجر، احمد، الاصابه، ج ۳، ص ۶۱۶، ابن خلدون، عبد الرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۲۶، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۳۹، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۲۶.
۱. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۱.
۲. بلاذری، همان مدرک، ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۵، ص ۱۷، ابن ابی الحدید، همان مدرک.
۳. ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۵، ص ۱۶.
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۰.
۵. ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ۵، ص ۶۱۶. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۴.

٧. ابن سعد، محمد، الطبقات، ج ٥، ص ١٨.
٨. مسعودی، علی، مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٩٩.
- ٤١- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ٢، ص ١٦٤، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٣، ص ٦١.
- ٤٢- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ٢، ق ٢، ص ١٢٦، یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ٢، ص ١٦٣، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ٥، ص ٢٤، طبری، محمد، تاریخ، ج ٤، ص ٢٣٩، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ٢، ص ٢٢٦.
- ٤٣- قبلا گذشت.
- ٤٤- قبلا گذشت.
- ٤٥- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ٣، ص ٦١.
- ٤٦- یعقوبی، احمد، تاریخ، ج ٢، ص ١٦٣.
- ٤٧- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ٢٦٩.
- ٤٨- ابن حجر، احمد، الاصابة، ج ٣، ص ٦١٩.
- ٤٩- طبری، محمد، تاریخ، ج ٤، ص ٢٤٣، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ٢، ص ٢٢٦.
- ٥٠- ابن اثیر، همان مدرک.

مخالفت امام علی (ع) با بدعت‌های پدید آمده در عصر

۱- طرح سؤال عول از طرف عمر و مخالفت امام علی (ع)

اول فردی که در باب ارث «عول» را مطرح نمود خلیفه ثانی، عمر بود.^(۱) برای توضیح مطلب مقدمه‌ای لازم است: در احکام ارث، سهمیه برخی از بازماندگان از طرف شرع مشخص شده است، مانند آنکه به هر یک از پدر و مادر میت، در صورتی که از وی فرزندی باقی باشد، یک ششم از اموال میت می‌رسد، به این سهام، «فریضه» اطلاق می‌شود. گروه دوم کسانی هستند که از اول، سهم آنها معین نیست، بلکه بعد از آنکه افراد گروه اول، سهمیه خود را دریافت کردند باقی مانده به آنها می‌رسد، مانند فرزندان میت در صورتی که متعدد باشند.^(۲)

در جائی که فرد متوفی، همسری از خود بجا نهد، گاهی مقدار فریضه ارث، از مجموع اموال میت بیشتر خواهد بود. مثلاً اگر زنی فوت کند و از خود دو دختر و پدر و مادر و شوهر داشته باشد، در این صورت مجموع سهم دو دختر دو سوم و سهم هر یک از پدر و مادر یک ششم^(۳) و سهم شوهر یک چهارم اموال وی خواهد بود.^(۴) در این صورت مجموع فریضه‌ها از تمام اموال وی زیادتر خواهد شد، زیرا به پنج چهارم خواهد رسید:

پنج چهارم (مساوی است با) یک چهارم + یک ششم + یک ششم + دو سوم

طبیعی است که برای تقسیم اموال متوفی، باید به برخی از بازماندگان، کمتر از مقدار مشخص داده شود و گر نه تقسیم سهام، امکان پذیر نیست. آیا این نقص بر تمام بازماندگان وارد می‌شود یا برخی از آنها بطوری که سهام بقیه محفوظ بماند؟ این سؤال از همان اوایل رحلت پیامبر (ص) پدید آمد. خلیفه دوم در عصر خویش، با اعتراف به

جهل خود در این مسئله، قانونی وضع کرد که تاکنون مورد قبول پیروان او باقی مانده است و آن نقص بر سهم تمام بازماندگان است. ابن عباس می‌گوید: «اول کسی که در تقسیم ارث، عول^(۵) را پیش کشید، عمر بود. او حکم شرعی را در این زمینه نمی‌دانست و اعتراف می‌کرد که نمی‌دانم با شما چه کنم؟ بهتر است که نقص موجود را بر همه ورثه وارد کنیم.» آنگاه ابن عباس می‌افزاید: «اگر خلیفه می‌دانست خداوند چه می‌انداخت، طرح عول لازم نبود. آنها عبارت‌اند از زن و شوهر. سهم این دو مقدم بر دیگران است.» برخی به ابن عباس اعتراض نمودند چرا در زمان حیات خلیفه، حکم شرعی را بیان نکردی؟ پاسخ داد: از وی می‌ترسیدم.^(۶)

حکم شرعی در این مسئله با ملاحظه انواع فریضه در ارث مشخص می‌شود. فریضه ارث بر دو قسم است. برخی از وراثت در اسلام برای آنها دو فریضه مشخص شده است، مانند شوهر که اگر همسر وی، فرزندی او خود بجای گذارده است، شوهر یک چهارم می‌برد و اگر زوجه وی فرزندی ندارد، شوهر وی یک دوم مال وی^(۷) را به ارث می‌برد، ولی برخی از ورثه که فریضه مشخص دارند، تنها یک فریضه برای آنها در شرع تعیین گردیده است نه دو فریضه، مانند جائی که تنهافرزندان میت، دو دختر هستند که سهمیه مقرر آنها دو سوم می‌باشد و فرضیه دیگری برای آنها در شرع نیامده است.^(۸) حال در جائی که مجموع سهام از مجموع اموال بیشتر شود، نقص بر گروه دوم وارد می‌گردد. به عبارت دیگر سهمیه و فرضیه قسم اول پرداخت می‌شود و باقی مانده به گروه دوم می‌رسد.^(۹) بنابراین در مثال قبلی، اول سهم شوهر و پدر و مادر پرداخت می‌شود. به شوهر یک چهارم و به هر کدام از پدر و مادر یک ششم پرداخت می‌گردد.

هفت دوازدهم (مساوی است با) یک ششم + یک ششم + یک چهارم . آنگاه باقی مانده که پنج دوازدهم خواهد بود به دختران میت داده خواهد شد. در اینجا می‌بینیم که نقص بر دختران وارد گردی و بجای دو سوم، پنج دوازدهم مال میت را به ارث بردند، زیرا از قسم دوم می‌باشند، یعنی تنها دارای یک فریضه مشخص در شرع می‌باشند. امام علی (ع) ضمن مخالفت با خلیفه در این مسئله، امت اسلامی را

نیز مورد مؤاخذه قرار داده، اظهار می‌دارد: «سبب بروز این بدعتها آن است که رهبری جامعه اسلامی را به افرادی که لیاقت آن را نداشتند سپردند. اگر قدرت حکومت در دست کسی که خداوند او را مشخص کرده است بود، مسئله عول طرح نمی‌شد و هیچگاه اختلاف در احکام خدا پیش نمی‌آمد، زیرا علم تمام این امور نزد علی وجود دارد.»^(۱۰)

و به همین جهت «زهری» بعد از نقل حکم شرعی مسئله از زبان ابن عباس می‌گوید: اگر فتوای خلیفه و رهبر جامعه اسلامی (عمر) در این زمینه نقل نشده بود، در این مسئله اختلافی پیش نمی‌آمد و همه علمان نظریه ابن عباس را می‌پذیرفتند که همان نظر امام علی (ع) است.^(۱۱)

۲- تحریم حج تمتع توسط عمر و اعتراض امام علی (ع)

در جاهلیت، مراسم عمره را در ماههای ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم، و صفر بجا نمی‌آوردند و آن را عملی ناپسند و حرام قلمداد می‌کردند.^(۱۲)

افراد جاهلی از اینکه کسی در ایام حج وارد مکه گردد و قبل از انجام حج، عمره را بجا آورده و از احرام بیرون آید، تعجب می‌کردند. با ظهور اسلام، انجام عمره در ماههای حج نظیر ذی‌القعدة و ذی‌الحجه مجاز شمرده شد بطوری که مسلمانان برای عمره احرام می‌بستند و بعد از انجام مناسک آن، از احرام خارج شده و تا شروع مراسم حج (روز هشتم ذی‌الحجه) محرم نبودند و تمام محرمات احرام و از آن جمله آمیزش جنسی برای آنها حلال بود. به این حج، «حج تمتع» یا «متعه حج» اطلاق می‌شود. این اصطلاح از آیه شریفه سوره بقره^(۱۳) گرفته شده است و وجه نامگذاری دیگری نیز برای آن ذکر

کرده‌اند و آن اینکه در این نوع حج، حجاج در فاصله بین عمره و حج، از اموری که در حال احرام، حرام می‌باشد تمتع جستند و بهره می‌بردند.^(۱۴) قرآن^(۱۵) و روایات بر جواز این عمل دلالت دارد و

حتی در برخی آمده است که دستور پیامبر (ص) بر انجام عمره در ایام حج، برای ریشه کن کردن سنت جاهلی بوده است.^(۱۶)

نظریه خلیفه که در مقابل قرآن و روایات پیامبر (ص) قرار دارد، از

همان زمان اعلام، مورد مخالفت صحابه قرار گرفت و به همین علت علماء اهل سنت نیز چندان به آن وقعی ننهادند و حج تمتع را جایز شمرده‌اند.^(۱۷) لذا «عینی» در شرح صحیح بخاری می‌گوید:

«گر چه عمر و عثمان و معاویه حج تمتع را تحریم کردند، ولی چون سخن آنها مخالف کتاب و سنت و اجماع است، علمای صحابه با آنها مخالفت کردند و حق با مخالفین آنهاست.^(۱۸)»

در اینجا به برخی از روایات پیامبر (ص) که دلالت بر جواز متعه حج می‌نماید اشاره می‌کنیم.

ابو موسی اشعر در مراسم حج، فتوی به متعه می‌داد. مردی به او اعتراض کرد که مگر از نهی خلیفه (عمر) اطلاع نداری. ابو موسی نزد عمر آمد و در زمینه سؤال کرد. خلیفه پاسخ داد: «من نیز می‌دانم که پیامبر (ص) و اصحابش، حج تمتع را بجا می‌آوردند، ولی من دوست ندارم که مردم در حالی که آب غسل از سر و صورت آنها می‌چکد، در مراسم حج حرکت کنند.»^(۱۹)

و از این رو عمران بن حصین به مطرف می‌گفت: «پیامبر (ص) بین حج و عمره جمع نمود و آیه‌ای از قرآن و دستوری از حضرت در مورد حرمت آن وارد نشده است. مردی طبق رای و نظر خود آن را حرام نمود.»^(۲۰) آنگاه عمران از مطرف می‌خواهد تا مادامی که زنده است این حدیث را برای کسی باز گو نکند.^(۲۱)

معلوم می‌شود اصحاب پیامبر (ص) از ترس خلیفه جرات ابراز این حکم شرعی را نداشتند. هنگامی که معاویه از سعد بن مالک در مورد متعه حج پرسید، وی آن را علی نیکو و دارای پاداش الهی دانست. معاویه با تعجب از وی پرسید: آیا او بهتر از عمر هستی؟ وی که آن را حرام کرده است. سعد جواب داد: پیامبر (ص) که بهتر از عمر بود حج تمتع را بجا آورد.^(۲۲)

و نیز سعد بن ابی وقاص به این حقیقت که پیامبر (ص) و اصحاب حضرت در زمان ایشان، حج تمتع بجا می‌آوردند، معترف بود.^(۲۳)

عبدالله پسر عمر نیز در جواب شخصی که از وی در مورد حج تمتع سؤال کرد، آن را عملی پسندیده شمرد و چون سائل به وی

اعتراض کرد چگونه پدرت از آن نهی کرده است، پاسخ داد: «گر چه پدرم چنین دستوری صادر کرده است، ولی پیامبر (ص) آن را انجام می‌داد من نظر پیامبر (ص) را بر فرمان پدرم ترجیح می‌دهم.»^(۲۴)

خداوند نیز در قرآن آن را حلال شمرده است و ما باید از کتاب خدا تبعیت کنیم نه از فتوای عمر...»^(۲۵)

نه تنها بعد از صدور فرمان عمر مبنی بر حرمت متعه حج، اصحاب پیامبر (ص) با آن مخالفت نمودند،^(۲۶) بلکه از تاریخ بر می‌آید هنگامی که خلیفه تصمیم بر صدور این حکم گرفت، صحابه با وی مخالفت کرده و آن را برخلاف سنت پیامبر (ص) دانستند و از این رو عمر برای مدتی از اعلام نظر خود دوری جست.^(۲۷) و به علت مخالفت صریح این حکم با قرآن و سنت، برخی مدعی شدند خلیفه سرانجام به اشتباه خود پی برد و از این نظر برگشت.^(۲۸)

خلیفه در این نظریه خود ظاهراً مغلوب یک سری ظواهر و احساسات گردیده است، زیرا چنانکه نقل شده است تنها استدلال وی در این تحریم آن است که نمی‌خواهد مردم در حالی که آب غسل از سر و صورت آنها می‌چکد در مراسم حج شرکت کنند. باید دانست که احکام الهی بر مبنای مصالح و مفاسد واقعی است و در آن احساسات و خوش آیندهای افراد و ناخوش آیندها که معمولاً اموری نسبی و فردی می‌باشند، ملاحظه نگردیده است. خداوند و رسول او هنگام تشریح احکام الهی، از خلیفه داناتر و آگاه‌تر بودند. به علاوه در برخی از روایات تصریح شده است که متعه حج تا قیامت، حلال است.^(۲۹)

خلیفه با این دستور خود سنت جاهلی را زنده کرد و این در حالی بود که بنابر اظهار ابن عباس، پیامبر (ص) برای آنکه این فکر جاهلی را ریشه کن سازد، دستور به اجرای مراسم عمره در روز چهارم ذی الحجه صادر نمود و به همین منظور همسر خود عایشه را نیز در ماه ذی الحجه به عمره برد.^(۳۰) و به مردم نیز دستور داد که بعد از اتمام عمره، از حالت حرام در آمده و نزدیکی با همسر را حلال بشمارند.^(۳۱) و از اینکه برخی، بر اثر رسوب افکار جاهلی، تمتع و خروج از احرام را کاری ناپسند شمرده و از انجام آن خودداری می‌ورزیدند ناراحت گردید.^(۳۲)

بعد از خلیفه دوم، عثمان نیز به پیروی از وی پرداخت و حج تمتع

راتحریم نمود. علی (ع) که به ناروا بودن این بدعت اعتراض داشت هم بازبان و هم در عمل به مخالفت با این بدعت پرداخت و تا آنجا پیش رفت که در مقابل عثمان ایستاد بطوری که احتمال ترور امام (ع) توسط اصحاب خلیفه وجود داشت.

عبدالله ابن زبیر می گوید: «من با عثمان در جحفه بودم و عده ای از اهل شام و از آن جمله حبیب بن مسلمه فهری نیز در آنجا حاضر بودند. سخن در مورد متعه حج مطرح شد. عثمان گفت: حج را تمام کنید در ماههای حج و اگر عمره را تا خیر بیندازید تا دوباره به زیارت خانه خدا بیایید، بهتر است. (یعنی بین عمره و حج در ماه حج، جمع نکنید و در ماه حج، عمره بجا نیاورید). در این میان علی (ع) به پا خواست و سخن خلیفه را بر خلاف سنت پیامبر (ص) دانسته و آن را سخت گیری بر بندگان خدا دانست، زیرا بسیاری از مردم، از مناطق دور دست آمده اند و بیکار نیز نیستند. آنگاه علی (ع) خود عمره و حج را با هم انجام داد. من فراموش نمی کنم که مردی از اهل شام گفت: این مرد را بنگر که چگونه به امیر المؤمنین (عثمان) اعتراض می نماید، بخدا قسم! اگر خلیفه، دستور دهد وی را گردن می زنم.»^(۳۳)

و بنابر گفته مروان بن حکم عثمان به امام اعتراض نمود که چگونه با وجود نهی من، حج عمره را با هم بجای آورده ای؟ امام (ع) پاسخ داد: «لم اکن لادع قول رسول الله (ص) لقولک.» «من حاضر نیستم فرمان تو را بر فرمان ایشان پیامبر (ص) و سنت ایشان ترجیح دهم.»^(۳۴)

مخالفت امام با خلیفه در روایت دیگر نیز وارد شده است^(۳۵) و در برخی موارد، عثمان اعتراف می نماید که پیامبر (ص) متعه حج را بجامی آورده است.^(۳۶) در یکی از روایات آمده است امام (ع) به عثمان فرمود: «تو هم می دانی که ما در زمان پیامبر (ص) حج تمتع بجامی آوردیم.» عثمان پاسخ داد: «دست است، ولی ما در آن زمان هراسناک بودیم.»^(۳۷)

البته عذر عثمان قابل قبول نیست، زیرا در آخرین حج پیامبر که به حجة الوداع معروف است، حضرت حج تمتع را بجا آورد و در آن سال، دیگر ترسی از کفار وجود نداشت^(۳۸) لذا قتاده در جواب

شخصی که از وی منشاء خوف عثمان را پرسید، جواب داد: من نمی‌دانم.^(۳۹)

۳- تحریم ازدواج موقت توسط عمر و اعتراض امام علی (ع)

یکی از امور لازم در زندگی بشر، اشباع غرائزی است که در وی وجود دارد. غرائز طبیعی را نمی‌توان از بین برد و از بین بردن آن بر فرض امکان، نوعی مبارزه با قانون آفرینش است و از این کاری عاقلانه نیست. بنابراین باید آن را از راه درست و طبیعی اشباع نمود. یکی از نیرومندترین غرایز انسان، همانا غریزه جنسی است و همواره، بعضی از افراد جامعه به علت برخی شرایط، قادر بر ازدواج دائم نیستند و این مطلب در عصر ما که سن ازدواج بر اثر طولانی بودن دوره تحصیل و مشکلات اجتماعی دیگر، بالا رفته است، کاملاً مشهود است. حال چه باید کرد؟ یا باید راه را برای فحشاء باز نمود و یا اینکه طرح ازدواج موقت را بپذیریم. ازدواج موقت نه شرایط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی نسازد و نه زیانهای فجایع جنسی را به همراه دارد. به همین علت در برخی از روایات از متعه (ازدواج موقت) تعبیر به «رحمت خداوند بر امت اسلامی»

شده است که مانع از بروز جنایات جنسی خواهد شد.^(۴۰)

اسلام ازدواج موقت اجازه داد و آیه شریفه قرآن بر جواز آن دلالت دارد.^(۴۱)

در زمان پیامبر (ص) و نیز دوران ابی‌بکر و اوایل عصر عمر، مسلمانان به ازدواج موقت پرداختند^(۴۲) و حتی برخی از صحابه پیامبر (ص) از انی‌طریق دارای فرزندان گردیدند، چنانکه ابن عباس در جواب عبدالله ابن زبیر که با او درباره حرمت متعه بحث می‌نمود و استناد به سخن عمر می‌نمود، گفت: از مادرت در این زمینه سؤال کن! این سخن اشاره به ازدواج موقت زبیر با اسماء دختر ابابکر بود که سبب تولد عبدالله بن زبیر گردید.^(۴۳)

عمر اول کسی بود که آن را تحریم کرد و حتی تهدید نمود مرتکبین آنرا، مانندی افرادی که به اعمال خلاف عفت دست می‌زنند سنگ باران خواهد کرد و در این باره چنین گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله (ص) و انا انهی عنهما و اعاتب علیهما احداهما متعة النساء و

لاقدر علی رجل تزوج امرأة الى اجل الا غيبته بالحجارة و الاخرى: متعة الحج: دو متعه در زمان پیامبر (ص) حلال بود که من آن را دو را حرام اعلام کرده، مرتکبین آن را مجازات خواهم کرد. اول ازدواج موقت می باشد. اگر مردی را بیاییم که زنی را به عقد ازدواج موقت در آورده است، او را سنگ باران خواهم کرد. و دومی حج تمتع است. (۴۴)

سخن عمر خود بهترین شاهد است که در زمان پیامبر (ص) ازدواج موقت و نیز حج تمتع مجاز بوده و در بین مسلمین رواج داشته است و اوست که آن را ممنوع اعلام می کند لذا نمی توان به سخن برخی که با استناد به روایات ضعیفه، در صدد اثبات نسخ حکم ازدواج موقت و یافتن قرائنی بر تحریم آن توسط پیامبر (ص) می باشند، اعتماد داشت. (۴۵)

اگر پیامبر (ص) آن را حرام کرده بود، این کار در عصر ابابکر و اوایل خلافت عمر رواج نمی داشت و سخن عمر که «من آن را ممنوع می کنم» معنی نداشت. (۴۶)

و از این رو مأمون با استناد به صدر سخن عمر (متعان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما) قائل به جواز متعه گردید. (۴۷)

و نیز هنگامی که یحیی ابن اکثم از شخصی در بصره پرسیده: دلیل تو بر جواز ازدواج موقت چیست؟ پاسخ شنید: «من به قول خود عمر استناد می کنم. ما شهادت او را مبنی بر حلّیت آن در عصر پیامبر (ص) می پذیرم، ولی تحریم وی را قبول نداریم.» (۴۸)

مورخین نیز عمر را اولین فردی که متع را تحریم کرده است، شمرده اند. (۴۹)

حکم خلیفه به تحریم متعه مورد مخالفت صحابه قرار گرفت، زیرا قرآن و سنت پیامبر (ص) را در پیش رو داشتند که دال بر حلّیت آن بود و از این جهت عمران بن سواده به عمر می گفت: «امت اسلام چهار چیز را بر تو خرده می گیرند... یکی آن که ازدواج موقت را تحریم کردی در حالی که خداوند آن را حلال کرده بود.» خلیفه نظر عمران را تصدیق کرد. (۵۰)

امام علی (ع) نیز که خود را حافظ احکام شریعت می دانست با این بدعت

به مبارزه برخاست و معتقد بود اگر خلیفه ازدواج موقت را تحریم نمی‌نمود، مردم سراغ اعمال فحشاء نمی‌رفتند. ممنوعیت آن سبب رواج اعمال منافی عفت خواهد شد. (۵۱)

حضرت در زمان خلیفه دوم و سوم عملاً نیز به مخالفت با این بدعت پرداخت و مردم را به انجام آن امر می‌نمود و چون برخی به ایشان هشدار عمر و تحریم وی را یاد آور می‌شدند، پاسخ می‌داد: «خیرنا تبعنا لهذا الدین: ما از پیامبر (ص) که بهترین فرد امت اسلامی است در امور دینی تبعیت می‌کنیم (نه از عمر و عثمان).» (۵۲)

ابن عباس نیز که از شاگردان امام (ع) است با بدعت خلیفه در مورد متعه به مخالفت پرداخت و سنت پیامبر (ص) را برای پیروی، بهتر از روش ابوبکر و عمر دانست. (۵۳)

خلیفه در این حکم خود، دچار اجتهاد به رای شده و در مقابل کتاب و سنت، اظهار نظر کرده است. به نظر وی ازدواج موقت نیز حکم زنا را داشته و فرقی بین این دو نمی‌گذاشته است چنانچه از سخن وی هنگام که مردی از شام را به جهت ازدواج موقت در مدینه مورد مؤاخذه قرار داد و پاسخ شنید ما در زمان پیامبر (ص) و ابابکر و اوایل حکومت تو، عقد موقت می‌بستیم و کسی ما را نهی نکرده بود، خلیفه گفت: «بخدا قسم! اگر قبلاً نهی کرده بودم، الان تو را سنگ باران می‌کردم. آگاه باشید تا نکاح (ازدواج صحیح اسلامی) از سفاح (آمیزش نامشروع) از هم جدا گردند.» (۵۴)

و با توجه به اینکه در اسلام برای زنا حد رجم مقرر گردیده است و خلیفه فردی را که به ازدواج موقت دست زد، مستحق رجم می‌دانست، معلوم می‌شود در نظر خلیفه، ازدواج موقت، نوعی از عمل فحشاء محسوب می‌گردید.

۴- خوردن گوشت صید در حال احرام توسط عثمان و اعتراض امام علی (ع)

در یکی از سفرهای حج، عثمان احرام حج بست و سپس به منطقه «قدید» رسید. صیادان باری او کبکی را صید کردند و گروهی آن را پخته و نزد عثمان و اطرافیانش آوردند. همه از خوردن

آن امتناع ورزیدند جز عثمان. وی استدلال می کرد ما که این حیوان را صید نکرده ایم و دستور به صید آن را هم نداده ایم، پس خوردن آن برای ما اشکالی ندارد. شخص صیاد نیز محل بوده است.^(۵۵) بوده است. در این موقع علی (ع) وارد شد و عثمان جریان را برای حضرت شرح داد. علی (ع) خشمناک گردید و فرمود: «برای پیامبر خدا (ص) شکار وحشی آوردند، ولی حضرت از قبول آن امتناع ورزید و فرمود: ما در حال احرام هستیم، آن را به افراد محل بدهید.»^(۵۶) ۱۲ نفر از حاضرین سخن امام را تأیید کردند، آنگاه عثمان از خوردن آن دست کشید. در روایت امام «احمد» وارد شده است عثمان خطاب به امام گفت: «انک لکثیر الخلاف علینا، تو بسیار با ما مخالفت می کنی»^(۵۷) و از برخی از روایات چنین استفاده می شود که عثمان از آن صید خورد ولی علی (ع) از آن امتناع ورزید^(۵۸) علی (ع) به آیه **حرم علیکم صید البرما دمتم حرما**^(۵۹) استدلال می کرد. و چون امام جریان پیامبر (ص) را در امتناع از خوردن صید نقل نمود عثمان با ناراحتی از تخت خود فرود آمد و گفت: «خبثت علینا»: «این غذا را بر ما تلخ کردی»^(۶۰) از تعبیر ابن حزم برمی آید که خوردن گوشت صید در حال احرام تنها یک بار برای عثمان رخ نداده بود، بلکه وی در مدت دو سال از آن استفاده می کرد و سپس زبیر با او مخالفت کرد آنگاه آن را ترک نمود.^(۶۱) این میزان اطلاع خلیفه از احکام شرع است. به همین دلیل علی (ع) خطاب به مردم می گفت: «اگر حکومت را به اهلش سپرده بودید دو نفر در احکام خدا اختلاف نمی کردند و امت در هیچ یک از امور الهی دچار اختلاف نمی گشت.»^(۶۲) از سخن عثمان که به امام می گوید: «انک لکثیر الخلاف علینا» به خوبی می توان استفاده کرده که امام در موارد مختلفی با عثمان درگیری شده است. البته معلوم است که مخالفت امام با وی از روی عناد و هوای نفس و خود خواهی نبوده است، بلکه هنگامی که امام می بیند خلیفه با حکمی از احکام الهی مخالفت نموده و بدعتی را پایه ریزی می نماید با وی به مخالفت می پردازند و این مطلب را تتبع موارد درگیری امام با عثمان کاملاً روشن می گردد. مثلاً در مورد خوردن از گوشت صیدی که دیگری به انسان هدیه کرده است، عثمان

در حال احرام آن را تناول می‌کند و هنگامی که امام آیه قرآن را که می‌فرماید: **حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما.** (۶۳)

تلاوت می‌کند بجای آنکه به اشتباه خود اعتراف نماید با ناراحتی تمام می‌گوید: «این غذا را بر ما تلخ کردی.»

صید در آیه تنها به معنای صید کردن نیست تا عثمان بتواند بگوید که ما خود صید نکرده‌ایم و دستور به صید آن نداده‌ایم، بلکه چنانچه مفسرین گفته‌اند و از روایات نیز بر می‌آید هر گونه تصرفی در گوشت صید، اعم از خوردن، خریدن یا تملک آن به هر شکل مانند اصل صید کردن حرام می‌باشد و عموم آیه همه این موارد را شامل است.

قرطبی در تفسیر خود ذیل آیه فوق می‌گوید: «صید در آیه یا به معنای صید کردن و یا به معنای صید شده است که معنای مفعولی دارد و معنای دوم اظهر است، زیرا علماء اجماع دارند که برای محرم، قبول هدیه صید دیگران و خریدن آن جایز نیست همانطور که صید کردن آن مجاز نمی‌باشد و نیز تملک آن به هر صورت حرام است. دلیل این سخن عموم آیه است.» (۶۴)

از روایات نیز استفاده می‌شود که قبول هدیه صید بر محرم جایز نیست ولو شخص صیاد، محل باشد که در برخی از آنها نقل شده است که پیامبر (ص) از قبول هدیه صید امتناع نمود و می‌فرمود: «انا حرم» ما محرم هستیم. (۶۵)

۵- اقامه نماز تمام در سفر توسط عثمان و اعتراض امام علی (ع)

در شرع مقدس اسلام برای انسان مسافر تخفیفی در اقامه نمازهای پنجگانه داده شده است، بطوری که برای شخص مسافر، نمازهای چهار رکعتی، به دو رکعت تقلیل یافت و این را در اصطلاح، نماز قصر گویند. (۶۶)

البته نماز قصر شرایطی دارد که در کتب فقهی به تفصیل آمده است. پیامبر خدا (ص) و نیز خلیفه اول و دوم، در سفر نماز را دو رکعتی برگزار می‌کردند و از آنجمله در مراسم حج در منطقه «منی» به همین شیوه نماز می‌گزاردند. عثمان نیز در اوایل خلافت خود به این سنت پای بند بود ولی بعد از گذشت پنج سال از زمامداری خود، بر خلاف قرآن و سنت پیامبر، نماز را در «منی» تمام خواند و چهار

رکعتی کرد.^(۶۷) صحابه پیامبر (ص) به مخالفت با وی پرداختند و به تعبیر ابن عباس، اولین انتقاد مردم از عثمان، اقامه نماز چهار رکعتی در منی بود.^(۶۸) برخی از صحابه نزد وی آمده و علت تغییر روش وی را جویا شدند. یکی از آنها امام علی (ع) بود که نزد خلیفه آمد و فرمود: «حادثه جدیدی پیش نیامده (تو قصد نداری در مکه ساکن گردی) و زمان زیادی نیز از دوران پیامبر (ص) نگذاشته است و خود نیز به یاد داری که پیامبر (ص) و ابابکر و عمر در منی نماز را دو رکعت می خواندند و تو نیز در اوایل زمامداری، چنین بودی. نمی دانم چه چیز سبب شده است که از روش سابق دست برداری؟» عثمان که جوابی در مقابل سخنان منطقی امام علی (ع) نداشت پاسخ داد: «رای رایته: این نظر خود من است.»^(۶۹) و چون در همان منی عثمان مریض شد و از امام (ع) خواسته شد که به جای وی امامت جماعت را بپذیرد، امام حاضر گردید به شرط آنکه به شیوه پیامبر (ص) نماز را دو رکعتی بخواند، ولی اطرافیان خلیفه از امام (ع) خواستند که نماز را به شیوه عثمان (چهار رکعتی) اقامه نماید. امام (ع) این پیشنهاد را رد کرد، زیرا خلیفه حاضر به اقامه نماز بر طبق سنت پیامبر (ص) نگردید.^(۷۰)

گروهی دیگر از صحابه از نظر علمی با امام (ع) هم نظر بوده و به مخالفت لفظی با خلیفه پرداختند، ولی در عمل جرات مخالفت با عثمان را نداشتند و به تبعیت از وی نماز را در منی تمام می خواندند.

عبدالرحمن ابن عوف نزد خلیفه آمد و با یاد آوری زمان پیامبر (ص) و ابابکر و عمر و صدر خلافت شخص سوم به وی اعتراض نمود. عثمان سه توجیه برای کار خود مطرح ساخت: ۱- گروهی از مردم یمن در سال گذشته، از نماز دو رکعتی من، چنین برداشت کرده اند که نماز انسان در وطن خودش، قصر است و گفته اند که عثمان، امام است و با آنکه اهل مکه می باشد، نماز را دو رکعتی می خواند، پس نماز در وطن دو رکعتی است. ۲- من در مکه ازدواج کرده ام و همسر من اهل مکه است. ۳- اموالی در شهر طائف دارم و چه بسا بعد از مراسم حج، به آنجا رفته و در آن مدتی اقامت گزینم. عبدالرحمن ابن عوف دلایلش را غیر موجه دانست و به عثمان گفت: اما اولی جوابش آن است که پیامبر (ص) و ابابکر و عمر نیز در منی نماز را شکسته می خواندند و عمر

تا زمان مرگ، در مکه نماز را دو رکعتی بجا می آورد. اگر برداشت اشتباه مردم موجب قصر نماز است، پس آنها نیز می بایست نماز را شکسته بخوانند. دومی نیز قابل قبول نیست، به همراه تو به مکه می آید و با تو از آن خارج می گردد. سومی نیز مردود است، زیرا تو اهل طائف نیستی و طائف از مکه به اندازه پیمودن راه در سه شب، فاصله دارد (بیش از حد مسافت شرعی است). هنگامی که خلیفه پاسخ صحیح عبدالرحمن را شنید، جواب داد: «هذا رای رایته: این نظر خود من است.»^(۷۱)

عبدالله ابن مسعود نیز از کسانی بود که بر عثمان خرده می گرفت و به سنت پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر روش خود عثمان در اوایل حکومتش استدلال می کرد، ولی در عین حال به تبعیت از خلیفه نماز را چهار رکعتی خواند و چون مورد اعتراض مردم قرار گرفت که چگونه بر خلیفه ایراد می گرفتی، ولی خود نماز را چهار رکعتی می خوانی؟ تنهها پاسخش این بود: «الخلاف شر: مخالفت کردن (با خلیفه) بدتر است.»^(۷۲) و طبق نقل برخی پاسخ داد: «الان هم حدیث پیامبر (ص) را مبنی بر دو رکعتی بودن نماز در منی، برای شما بازگو می کنم، ولی چون عثمان امام است من با او مخالفت نمی کنم، زیرا مخالفت کردن با خلیفه را صلاح نمی دانم.»^(۷۳) عبدالرحمن ابن عوف نیز که ادله عثمان را قابل قبول ندانست، بعد از آنکه از مجلس خلیفه بیرون آمد با ابن مسعود برخورد نمود و استدلال «الخلاف شر» را از وی پذیرفت و قول داد که از این به بعد، در منی نماز را تمام بخواند.^(۷۴)

عبدالله بن عمر نیز در منی نماز را به جماعت و چهار رکعتی برگزار می کرد و سپس در منزل، آن را دو رکعتی اعاده می نمود.^(۷۵) این عمل وی در واقع تصدیق خلیفه در بدعت خود و ابقاء مردم در جهل بود، زیرا خودش از پیامبر (ص) روایت کرده است: «الصلوة فی السفر رکعتان، من خالف السنة فقد کفر.» «نماز در سفر دو رکعت است. هر کس با این سنت مخالفت کند کافر است.»^(۷۶) و همو گوید: «پیامبر (ص) هنگامی که از مدینه خارج می شد تا زمان بازگشت، نمازها را دو رکعتی می خواند. من با ایشان در

سفرها بودم و شاهد بودم که بیش از دو رکعت نمی خواند.»^(۷۷) و نیز نقل کرده است من با پیامبر (ص) و ابابکر و عمر در «منی» نماز را دو رکعت می خواندم.^(۷۸)

معاویه نیز در عصر خود هنگامی که وارد مکه شد، نماز ظهر را شکسته خواند. بعد از نماز، مروان و عمرو (فرزند عثمان) به معاویه اعتراض کردند تو پسر عمویت عثمان را مفتضح ساختی، زیرا بر خلاف وی، نماز را دو رکعتی اقامه نمودی. معاویه پاسخ داد: من با پیامبر (ص) و ابابکر و عمر به همین نحو نماز می خواندم. آن دو گفتند: چون عثمان نماز را تمام خوانده است مخالفت تو، برای او عیب است. به همین جهت نماز عصر را چهار رکعت اقامه نمود.^(۷۹) و همو می گفت: «من طبق رأی خود در مورد کلاله سخن می گویم، اگر صحیح باشد، همان حکم خداست و گر نه از من و از شیطان است.»^(۸۰)

و خلیفه ثانی حج تمتع و متعه نساء را حرام می کند با آنکه خود معترف است در زمان پیامبر (ص) مشروع بوده است و او اول کسی است که آن را تحریم می کند. برخی از صحابه هم با علم به بدعت بودن آن و حتی با وجود مشاجره لفظی، در عمل با خلفا همکاری نموده و با استدلال به اینکه مخالفت کردن صلاح نیست، بر این بدعتها مهر تصدیق زدند. این منطبق نمی تواند مورد قبول باشد، نمی توان پذیرفت که مخالفت با خلیفه ثلاثه و سکوت اکثر صحابه در مقابل آن، سبب شد تا حاکمان بعدی نظیر معاویه و مروان، بی پروا به مخالفت با سنت پیامبر (ص) بپردازند چنانکه به آن اشاره خواهیم کرد.

در این میان فقط امام علی (ع) هم در سخن و هم در عمل با این بدعتها مخالفت می نمود و حاضر به مسامحه در این زمینه نمی گردید و در مقابل خلیفه با قاطعیت می فرمود: «من رأی هیچکس را بر سنت پیامبر (ص) ترجیح نمی دهم و از آن دست بردار نیستم.»^(۸۱)

۶- خریدن ملک وقف توسط عثمان و اعتراض امام علی (ع)

به امام (ع) خبر رسید خلیفه آب و ملکی که در آن از وقف پیامبر (ص) سهمی وجود داشت خریده است. بعد از نماز نزد خلیفه آمد و در حالی که عصای خود را در دست داشت عثمان را مورد عتاب قرار

داد و فرمود: چرا آب و ملکی که وقف پیامبر (ص) در آن شریک است، خریده‌ای؟ و اضافه نمود: می‌دانستم غیر از تو کسی جرات خریدن آن را ندارد. عثمان بلند شد و بحث بین او و امام در گرفت تا آنجا که خلیفه امام را با تازیانه تهدید کرد و حضرت نیز عصای خود را بالا برد. عباس عموی پیامبر (ص) به میان آنها آمد و مشاجره آن دو پایان داد.^(۸۲)

ظاهراً خلیفه با علم به وقف بودن این مالک، اقدام به خریدن آن نموده‌است و گر نه در جواب امام (ع) لازم نبود خلیفه ناراحت شود و تازیانه خود را پیش کشد، بلکه جواب می‌داد: من نمی‌دانستم، الان آن را برمی‌گردانم. هنگامی که به سخن امام (ع) توجه کنیم که فرمود: «می‌دانستم جز تو کسی جرات خریدن آن را ندارد» این مطلب روشن‌تر خواهد شد. از سیاق این حدیث بر می‌آید که امام (ع) در مخالفت با بدعت‌های خلفا از تهدیدهای آنها هراسی به دل راه نمی‌داد، بلکه خلیفه را با عصا نیز تهدید می‌کرد.

۷- تقدیم خطبه بر نماز عید توسط عثمان و اعتراض امام علی (ع)

سنت پیامبر (ص) در نماز عید فطر و قربان بر آن بود که اول نماز رامی‌خواندند و سپس به ایراد خطبه می‌پرداختند. در عصر خلیفه اول و دوم نیز به این سنت عمل می‌شد.^(۸۳) اولین فردی که خطبه را بر نماز عید مقدم داشت، عثمان بود^(۸۴) برخی در مقام توجیه این بدعت گفته‌اند عثمان در یکی از اعیاد مشاهده کرد که مردم به نماز نرسیدند، از این‌رو نماز را به تأخیر انداخت تا همه توفیق شرکت بیابند.^(۸۵) این سخن قابل قبول نیست، زیرا همین امر در زمان پیامبر (ص) نیز وجود داشت و بر حضرت مخفی نبود، در عین حال، نماز را قبل از خطبه اقامه می‌نمود، چرا که مصلحت تشریح مهم‌تر از این امور است. اگر قرار باشد اجتهاد در مقابل نص نموده و احکام الهی را طبق آراء و افکار خود تغییر دهیم، دیگر حکمی از احکام پا برجا نخواهد ماند. امام علی (ع) با این بدعت نیز مخالفت نمود و در عصر خلیفه سوم هنگامی که نماز عید را اقامه نمود، بعد از خواندن نماز به ایراد خطبه پرداخت و این جریان در اواخر حکومت عثمان و در زمانی بود که خانه وی توسط مردم محاصره شده بود.^(۸۶)

عمل خلیفه سوم سبب شد بنی امیه که بعد از وی بر سر کار آمدند به این بدعت، ادامه دهند و تا آنجا پیش رفتند که در جواب اعتراض صحابه پیامبر (ص) به این بدعت، شعار: «سنت پیامبر متروک و نابود شده است.» سر می دادند. ابوسعید الخدوی آورده است مروان^(۸۷) در عصر معاویه خطبه را قبل از نماز خواند. شخصی فریاد زد و گفت: «یامروان خالقت السنة: ای مروان با سنت پیامبر مخالفت نمودی و خطبه را قبل از نماز ایراد کردی.»^(۸۸)

مروان با کمال خونسردی پاسخ داد: سنت متروک گردیده است. ابوسعید نیز به وی گفت: شما سنت پیامبر (ص) را تغییر دادید در حالی که بهتر از روش شما بود^(۸۹) و به همین جهت «ابن زبیر» بعد از اقامه نماز به ایراد خطبه پرداخت و گفت: تمام سنت های پیامبر (ص) مورد تغییر قرار گرفته تا جایی که نماز نیز از آن مصون نمانده است.^(۹۰)

انگیزه بنی امیه در تقدیم خطبه بر نماز این بود که مردم را مجبور به شنیدن سخنان خود نمایند و چون آنها در نماز به بدگوئی از اهل بیت پیامبر (ص) و به ویژه علی (ع) و سب ایشان می پرداختند، مردم حاضر نبود گوش به یاوه گوییهای آنها بسپارند. از این رو به محض اتمام نماز، مردم از مصلی بیرون می رفتند. برای جلوگیری از خروج مردم، نماز رابه تاء خیر انداختند.^(۹۱) مردمی که از پیامبر خود شنیده بودند: «هر کس علی (ع) را دشنام دهد مرا دشنام داده است و دشنام به من دشنام به خداست.»^(۹۲)

نمی توانستند سب امام علی (ع) را از زبان افرادی نظیر مروان و امثال او تحمل نمایند. لذا مؤلف «نیل الاوطار» تصریح می کند و مردم به مخالفت با بنی امیه پرداخته و عمل آنها در تقدیم خطبه را بدعت شمرده و آن را مخالف سنت پیامبر (ص) قمداد کردند و از فقهاء بزرگی نظیر شافعی و نووی نقل می کند که فتوی به بطلان نماز عید در صورت تقدیم خطبه داده اند.^(۹۳)

- ۱- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۰، حاکم، محمد، المستدرک، ج ۴، ص ۳۷۸.
- ۲- برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتب فقه مراجعه شود، از پرداختن به جزئیات آن صرف نظر می‌کنیم.
- ۳- نساء، آیه ۱۱.
- ۴- نساء، آیه ۱۲.
- ۵- کلمه عول، یعنی فزونی یافتن. چون طبق فرض، مجموع سهام از مجموع مال بیشتر شده است تعبیر به عول می‌کنند.
- ۶- کلینی، محمد، فروع کافی، ج ۷، ص ۷۹، صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۷، حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک، ج ۴، ص ۳۷۸، بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۵۳، ابن حزم، علی، المحلی، بالثار، ج ۸، ص ۲۷۹، حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۲۶، صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۲۹۲.
- ۷- نساء، آیه ۱۲.
- ۸- نساء، آیه ۱۱.
- ۹- ابن حزم، علی، المحلی، بالثار، ج ۸، ص ۲۷۹، حاکم، محمد، المستدرک، ج ۴، ص ۳۷۸، صدوق، محمد، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۸.
- ۱۰- حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۲۶.
- ۱۱- صدوق، محمد، علل الشرائع، ج ۲، ص ۲۹۲-۲۹۱، همو، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۸. ابن حزم نیز در کتاب: المحلی بالثار، ج ۸، ص ۲۸۰، نظیر همین سخن را از فردی بنام «ابن شهاب» آورده است.
- ۱۲- مسلم، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۵۶، قرطبی، محمد، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۳۹۳، سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۴، عینی، محمود، عمدة القاری، ج ۹، ص ۱۹۸.
- ۱۳- بقره، آیه ۱۹۶: فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى» «کسانی که با ختم عمره، حج را آغاز می‌کنند، باید قربانی

که برایشان میسر است ذبح کنند.»

۱۴- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۱۵، عینی، محمود، عمدة القاری، ج ۹، ص ۱۹۷.

۱۵- بقره، آیه ۱۹۴

۱۶- ر.ک به مسلم، الجامع الصحيح، ج ۴، ص ۴۶ به بعد، قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۸۷، سرخسی، شمس الدین، المبسوط، ج ۴، ص ۲۶، ابن ماجه، محمد، سنن، ج ۲، ص ۲۲۸ تا ۲۳۰، نسائی، احمد، سنن، ج ۵، ص ۱۵۵-۱۴۸، ترمذی، محمد، الجامع الصحيح، ج ۳، ص ۱۸۴ تا ۱۸۶.

۱۷- قرطبی، همان مدرک، ص ۳۹۵-۳۹۱، ترمذی، محمد، الجامع الصحيح، ج ۳، ص ۱۸۳ و ۱۸۶، ابن حزم، علی، المحلی بالثار، ج ۵، ص ۹۷. ۱۸- عینی، محمود، عمدة القاری، ج ۹، ص ۱۹۹، امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۵۰-۴۹، بیهقی، احمد، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۲۰.

۱۹- بیهقی، احمد، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۲۰، مسلم، الجامع الصحيح، ج ۴، ص ۴۶، ابن ماجه محمد، سنن، ج ۲، ص ۲۲۹، نسائی، احمد، سنن، ج ۵، ص ۱۵۳.

۲۰- دارمی، عبدالله، سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۵، مسلم، الجامع الصحيح، ج ۴، ص ۴۷، ابن ماجه، محمد، سنن، ج ۲، ص ۲۲۹، قرطبی، محمد، الجامع القرآن، ج ۲، ص ۳۸۸، بخاری، محمد، الجامع الصحيح، ج ۱، ص ۴۸۴ و ج ۳، ص ۲۰۰، نسائی، احمد، سنن، ج ۵، ص ۱۴۸، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۶، امام احمد، مسند، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲۱- مسلم و نسائی و احمد، همان مدارک. مراد از این مرد عمر می باشد: عینی، محمود، عمدة القاری، ج ۹، ص ۲۰۵.

۲۲- دارمی، سنن، ج ۲، ص ۳۵.

۲۳- مسلم، الجامع الصحيح، ج ۴، ص ۴۷، ترمذی، محمد، الجامع الصحيح، ج ۳، ص ۱۸۵، امام مالک، موطاء، ج ۱، ص ۲۵۰، نسائی، احمد، سنن، ج ۵، ص ۱۵۳، بیهقی، احمد، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۷، قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۸۸، عینی، محمود، عمدة القاری، ج ۹، ص ۱۹۹.

۲۴- قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۸۸، ترمذی،

- محمد، الجامع الصحيح، ج ٣، ص ١٨٥، ابن قيم، محمد، الطرق الحكيمه، ص ١٨، دارمي، عبدالله، سنن، ج ٢، ص ٣٥.
- ٢٥- بيهقي، احمد، السنن الكبرى، ج ٥، ص ٢١، هيثمي، علي، مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٤٣.
- ٢٦- عيني، محمود، عمدة القاري، ج ٩، ص ١٩٩، احمد بن حنبل، مسند، ج ٥، ص ١٤٣
- ٢٧- سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، ج ١، ص ٢١٦، هيثمي، علي، مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٢٤٦، احمد ابن حنبل، مسند، ج ٥، ص ١٤٣.
- ٢٨- ابن حزم، علي، المحلى، بالثار، ج ٥، ص ٩٨.
- ٢٩- بخاري، محمد، الجامع الصحيح، ج ٣، ص ٦٩، مسلم، الجامع الصحيح، ج ٤، ص ٥٧-٥٥، بيهقي، احمد، السنن الكبرى، ج ٤، ص ٣٤٥، نسائي، احمد، سنن، ج ٥، ص ١٨٠، قرطبي، محمد، الجامع لاحكام القرآن، ج ٢، ص ٣٩٣، ابن ماجه، محمد، سنن، ج ٢، ص ٢٣٠، ابن حزم، علي، المحلى، بالثار، ج ٥، ص ٨٩، ابن قيم، ابى عبدالله، زاد المعاد، ج ١، ص ٢٢٣.
- ٣٠- قرطبي، همان مدرک، عيني، محمود، عمدة القاري، ج ٩، ص ٢٠٥، ابن حزم، همان مدرک ص ٨٩ و ١٠٠.
- ٣١- ابن ماجه، محمد، سنن، ج ٢، ص ٢٣٠، بخاري، محمد، الجامع الصحيح، ج ١، ص ٤٨٤، ابن حزم، علي، المحلى، بالثار، ج ٥، ص ٩٩.
- ٣٢- سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، ج ١، ص ٢١٧، بخاري، الجامع الصحيح، ج ١، ص ٤٨٣-٤٨٤.
- ٣٣- امينى، عبدالحسين، الغدير، ج ٦، ص ٢٢١، فخر رازى، التفسير الكبير، ج ٥، ص ١٥٤ كه به نحو مختصر آورده است، ابن عساكر، علي، تاريخ دمشق، ج ٦، ص ٢٤ ذيل ترجمه اسماعيل ابن عبدالله القرشي.
- ٣٤- بخاري، محمد، الجامع الصحيح، ج ١، ص ٤٨٣ و ٤٨٤، مسلم، الجامع الصحيح، ج ٤، ص ٤٦، احمد، مسند، ج ١، ص ٩٥، بيهقي، احمد، السنن الكبرى، ج ٤، ص ٢١٦، محمودى، محمد باقر، تعليقه بر ترجمه الامام على ابن ابيطالب، ج ٣، ص ٨٧-٨٩.
- ٣٥- همان مصدر
- ٣٦- حاكم، محمد، المستدرک، ج ١، ص ٦٤٥، نسائي همان مدرک، ص

۱۵۲.

۳۷- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۶، مسلم، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۶، امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۶۱.

۳۸- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱۶.

۳۹- امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۶۱.

۴۰- قرطبی، محمد، الجامع، ج ۵، ص ۱۳۰، زمخشری، محمود، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۳۱، زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، ج ۱۰، ص ۲۰۰، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۱.

۴۱- نساء، آیه ۲۴. ر.ک: التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۱ و تفسیری طبری، مجلد ۴، ص ۹ و الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰ و تفاسیر ذیل آیه فوق.

۴۲- مسلم، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۱۳۱، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۳، امام احمد، مسند، ج ۳، ص ۳۸۰، بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۰۶.

۴۳- راغب اصفهانی، حسین، محاضرات الادباء، ج ۳، ص ۲۱۴.

۴۴- بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۰۶، قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۹۲، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۱، فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۱ - ۵۰، طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۴، ص ۲۹۸، سرخسی، شمس الدین، المبسوط، ج ۴، ص ۲۷، ابن حزم، علی، المحلی بالاثار، ج ۵، ص ۹۷، امام احمد، مسند، ج ۳، ص ۳۵۶ و ۳۶۳.

۴۵- زمخشری، محمود، الکشاف، ج ۱، ص ۵۱۹، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰.

۴۶- مخصوصاً طبق نقل برخی که عمر چنین تعبیر کرد: «متعتان کانتا مشروعین علی عهد رسول الله انا انهی عنهما...: دو متعه در زمان پیامبر (ص) جائز بود، ولی من آن را حرام می کنم»، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۲.

۴۷- ابن خلکان، احمد، تاریخ، ج ۲، ص ۳۵۹.

۴۸- راغب، حسین، محاضرات الادباء، ج ۳، ص ۲۱۴.

۴۹- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۰، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۲ - ۵۲۰.

- ۵۰- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۴، ص ۲۹۸، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۲۰.
- ۵۱- متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۲، محمد جامع البیان، مجلد ۴، ص «، فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۰، سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰.
- ۵۲- ابن عساکر، علی ترجمه الامام علی ابن ابیطالب (ع)، ج ۳، ص ۷۸، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۸.
- ۵۳- ابن قیم، محمد، الطرق الحکمیة، ص ۱۸.
- ۵۴- متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۲.
- ۵۵- در برابر محرم است، یعنی کسی که در حال احرام نباشد.
- ۵۶- ر.ک: ابن حزم، علی، المحلی، بالثار، ج ۵، ص ۲۸۳-۲۸۲، ابی داوود، سلیمان، سنن، ج ۲، ص ۴۲۷، امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۱۰۰.
- ۵۷- امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۱۰۰.
- ۵۸- طبری، محمد ابن جریر، جامع البیان، مجلد ۵، ص ۴۶ و ۴۴، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۵، ص ۲۲۵.
- ۵۹- مائده، آیه ۹۶.
- ۶۰- امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۱۰۴.
- ۶۱- ابن حزم، علی، المحلی بالثار، ج ۵، ص ۲۸۸، برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کنز العمال، ج ۵، ص ۲۵۵ و طبری، محمد، جامع البیان، مجلد ۵، ص ۴۶-۴۴ مراجعه شود.
- ۶۲- حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۲۶.
- ۶۳- مائده، آیه ۹۶.
- ۶۴- قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۲۱.
- ۶۵- مسلم، الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۱۴-۱۳، ابی داوود، سلیمان، سنن، ج ۲، ص ۴۲۷، ابن حزم، علی، المحلی بالثار، ج ۵، ص ۲۸۳-۲۸۲، نسائی، احمد، سنن، ج ۵، ص ۱۸۴، بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۹۴.
- ۶۶- این اصطلاح از سوره نساء/ ۱۰۱ گرفته شده است. قصر نماز برای شخص مسافر واجب است نه آنکه وی مختار باشد که دو رکعتی اقامه کند. به کتب فقهی در بحث نماز مسافر مراجعه شود.

- ۶۷- نسائی، احمد، ج ۳، ص ۱۳۰، مسلم، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۴۶، طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۶۸-۲۶۷، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۴۴، بیهقی، احمد، السنن، ج ۳، ص ۱۲۶، نسائی، احمد، سنن، ج ۳، ص ۱۲۰، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۰، ابن حزم، علی، المحلی بالثار، ج ۳، ص ۱۸۹. ۶۸- طبری و ابن اثیر، همان مدرک.
- ۶۹- طبری، محمد، تاریخ، ج ۳، ص ۲۶۷، ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۴۴. ۷۰- ابن حزم، علی، المحلی، بالثار، ج ۳، ص ۱۹۱.
- ۷۱- طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۸، بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۹، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۴۴، ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۰.
- ۷۲- شافعی، محمد، کتاب الام، ج ۱، ص ۱۸۰، متقی هندی، علی، کنز العمال، ج ۸، ص ۲۴۵. اعتراض ابن مسعود به این بدعت را عده‌ای از محدثین آورده‌اند. بخاری، محمد، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۳۴۱، مسلم، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۴۶، امام احمد، مسند، ج ۱، ص ۴۲۵.
- ۷۳- بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۴۴.
- ۷۴- بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۹، طبری، محمد، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۸، ابن اثیر، علی، الکامل، ج ۲، ص ۲۴۴.
- ۷۵- ابن حزم، علی، المحلی بالثار، ج ۳، ص ۱۹۰، مسلم، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۴۶، مالک، موطاء، ج ۱، ص ۱۲۶.
- ۷۶- بیهقی، احمد، السنن، الکبری، ج ۳، ص ۱۴۰، ابن حزم، علی، المحلی بالاثار، ج ۳، ص ۱۸۶ و ۱۹۱.
- ۷۷- ابن ماجه، محمد، سنن، ج ۱، ص ۳۳۰، نسائی، احمد، سنن، ج ۳، ص ۱۲۲-۱۲۳، مسلم، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۴۴، ابی داوود، سلیمان، سنن، ج ۲، ص ۲۰، بخاری، محمد، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۳۴۵.
- ۷۸- بخاری، محمد، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۳۴۰، مسلم، الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۴۴، نسائی، همان مدرک، ص ۱۲۱.
- ۷۹- امام احمد، مسند، ج ۴، ص ۹۴.
- ۸۰- احمد، مسند، ج ۱، ص ۱۴.
- ۸۱- منابع آن گذشت.

۸۲-جزری، علی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۶، امینی، عبدالحسین،
الغدیر، ج ۸، ص ۲۳۱

۸۳-بخاری، محمد، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۵، مسلم، الجامع
الصحیح، ج ۳، ص ۱۸-۲۰، ابی داوود، سلیمان، سنن، ج ۱، ص ۶۷۸،
ابن ماجه، محمد، سنن، ج ۱، ص ۳۸۵، نسائی، احمد، سنن، ج ۳، ص
۱۸۴-۱۸۳، بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۳، ص ۲۹۶، ابن حزم، علی،
المحلی بالثار، ج ۳، ص ۲۹۸، امام مالک، موطا، ج ۱، ص ۱۴۶.

۸۴-سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳، ابن حجر عسقلانی،
احمد، فتح الباری، ج ۲، ص ۵۲۴، شوکانی، محمد، نیل الاوطار، ج ۳،
ص ۳۶۲.

۸۵-ابن حجر، همان مدرک.

۸۶-امام مالک، موطا، ج ۱، ص ۱۴۷، امام شافعی، محمد، کتاب الام، ج
۱، ص ۱۹۲، صدر حدیث را آورده است.

۸۷-مروان از طرف معاویه، فرماندار مدینه بود. عسقلانی، احمد بن
حجر، فتح الباری، ج ۲، ص ۵۲۴.

۸۸-بخاری، محمد، الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۳۰۴، مسلم، الجامع
الصحیح، ج ۳، ص ۲۰، ابن ماجه، محمد، سنن، ج ۱، ص ۳۸۶، بیهقی،
احمد، السنن الکبری، ج ۳، ص ۲۹۷، ابی داوود، سلیمان، سنن، ج ۱، ص
۶۷۷، شافعی، محمد، کتاب الام، ج ۱، ص ۲۳۵، شوکانی، محمد، نیل
الاطوار، ج ۳، ص ۳۷۴، ۳۷۵، عسقلانی، احمد ابن حجر، فتح الباری، ج
۲، ص ۵۲۲، سرخسی، شمس الدین، المبسوط، ج ۲، ص ۳۷.

۸۹-همان مدرک قبل.

۹۰-شافعی، محمد، کتاب الام، ج ۱، ص ۲۳۵.

۹۱-سندی، ابی الحسن، شرح سنن ابی ماجه، ج ۱، ص ۳۸۶، ابن حزم،
علی، المحلی، لثار، ج ۳، ص ۲۹۹، سرخسی، شمس الدین،
المبسوط، ج ۲، ص ۳۷، شوکانی، محمد، نیل الاوطار، ج ۳، ص ۳۷۴،
عسقلانی، احمد، ابن حجر، فتح الباری، ج ۲، ص ۵۲۴.

۹۲-حاکم، محمد، المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۱.

۹۳-شوکانی، محمد، نیل الاوطار، ج ۳، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.